برمکیان

یحیی ـ فضل ـ جعفر

یا

دورنمائی از

عصر طلائی اسلام و دستگاه خلفای عباسی

تألیف :

پرفسور محمد عبدالرزاق کانپوری

ترجمه ونگارش :

سید مصطفی طباطبائی و رام . ه . بودراجا

(از چاپ پنجم)

از انتشارات

کتابخانه سنائی

www.tabarestan.info
تبرستان

لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ
ما كانَ حَدِيثاً يُفْتَرى ۱۱۱–۱۲

همانا حکایات آنان عبرت کامل برای خردمندان است و این قرآن سخنان ساخته وپرداخته نیست

www.tabarestan.info
تبرستان

این کتاب در تاریخ ۴۸/۷/۹ در دفتر کتابخانه ملی تحت شماره ۵۴۴ به ثبت رسیده است

این کتاب در ۲۰۰۰ نسخه بسرمایهٔ کتابخانهٔ سنائی درچاپخانه حاج محمدعلی علمی بچاپ رسیده است

پیش گفتار

یکی از روزهای خرداد سال ۱۳۳۲ که در **اردو بازار** (بازار کتاب فروشان) شهر دهلی کهنه پرسه میزدم ، کتابی درزبان **اردو** بنام **البرامکه** بدستم افتاد . این کتاب نفیس که تا آن تاریخ پنج بار بچاپ رسیده اثر یك دانشمند مسلمان بنام پرفسور **محمدعبدالرزاق کانپوری** بود نگارنده بایك نگاه اجمالی به فهرست مطالب آن دریافتم که نویسندهٔ ارجمند درتهیه وتدوین این شاهکار تاریخی سالیان دراز ازعمر گرانمایهٔ خود را صرف کرده وزحمات بسیاری را برخود هموار نموده است . .

راجع به **برمکیان** بخصوص زناشوئی **جعفربرمکی** با **عباسه** (خواهر هارون‌الرشید) تاکنون کتابهای زیاد بزبانهای گوناگون انتشار یافته که متأسفانه بیشتر آنها از حدود داستان سرائی تجاوز نمیکنند درحالی که **پرفسور عبدالرزاق** بامراجعه بصدها مدارك صحیح ونوشته‌های مورخان معروف اسلامی موضوع را مورد بررسی قرارداده وخدمات این خاندان اصیل‌ونجیب ایرانی را بمعارف اسلامی باقلم شیوای خود تجزیه وتحلیل کرده است . از این گذشته مؤلف محترم دورنمائی از عصرطلائی اسلام ودستگاه خلفای عباسی ، سازمانهای لشکری وکشوری ، انجمنهای علمی

www.tabarestan.info
تبرستان

وادبی، فنون وهنرهای زیبا ، نهضتهای فکری وعقلی، پیدایش فرقه‌های مذهبی و بسیاری از مسائل دیگر را در نظر خوانندگان بخوبی مجسم می‌سازد. ازاینرو موضوع کتاب برای نگارنده به‌اندازه‌ئی جالب ودلچسب بود که از همان تاریخ برای مدت شش‌ماه به آموختن زبان اردو یا هندوستانی (که فقط ازحیث رسم‌الخط باهم تفاوت دارند) پرداختم و در طول آن مدت پنجاه صحیفهٔ آن را بفارسی برگردانیدم ولی درزمان اقامت درهند به تکمیل آن موفق نشدم واکنون خوشوقتم که این ارمغان نفیس را پس ازسالیان دراز دردسترس خوانندگان گرامی میگذارم .

در پایان لازم میدانم از کمکهای بی دریغ دوست فاضل آقای **رام بودراجا** درتفسیر بسیاری ازترکیبات وترجمهٔ اصطلاحات سانسکریت متن کتاب بدینوسیله سپاسگزاری بنمایم .

سید مصطفی طباطبائی

www.tabarestan.info

دیباچه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدور همین کب تری وصفون کی رقم کا
حقا که خداوند هی تو لوح وقلم کا
(شاعر اردو)

یعنی: بنده کی میتواند اوصاف پروردگار را بگوید
حقا تو خود خداوند لوح وقلم هستی

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد
(سعدی)

واقعه نویسی وسیرت نگاری (بیوگرافی) یکی از رشته‌های مهم تاریخ است. چه بسا نویسندگان باهمه توانائی قلم و اطلاعات وسیعی که دارند درطی این راه خطرناک و دره‌های سنگلاخ آن بزمین میخورند ولی نومید نمیشوند وبرای رسیدن بهدف تمام دشواریها را برخود هموار

www.taberestan.info
تبرستان

کرده همچنان براه خود ادامه میدهند و شاید بگفته دانشمند عرب **جاحظ**[۱] هم زیاد توجه ننمایند : **من صنف فقد اشتهدف ، فان أحسن فقد استظرف وان أساء فقد استهدف** وسرانجام ازان راههای ناهموار میگذرند ولی چقدر جای تأسف است که بسیاری از دانشمندان و نویسندگان ما که زینت بخش کرسیهای استادی دانشکده‌ها هستند و هزاران دانشجو درحلقه‌های درس آنان علوم معقول ومنقول ، حکمت وفلسفه ، طبیعیات وریاضیات را فرا میگیرند ، به واقعه نگاری وفروع آن توجهی نمیکنند .

استعداد علمی واطلاعات تاریخی نویسنده این کتاب بدرجه یك فرد متوسط هندی است وچه بساشهسواران این میدان بر نگارنده خرده بگیرند که قهرمانی در این قسمت از تاریخ نویسی از آن کسی است که دررشته‌های گوناگون ادبیات ، زبان شناسی ، علم الرجال و فلسفه تاریخ سرمایه کافی داشته باشد و نویسنده بااین بضاعت مزجاة چگونه میتواند در این مسابقه با آنان شرکت جوید ؟ درحالی که نباید فراموش کنند که هر مسلمان هندی باید درنگهداری زبان ملی و افتخارات باستانی در خور توانائی خویش بکوشد وبا نگارش اثری ، هر اندازه هم ناچیز باشد ، بر گنجینه ادبیات ملت خود بیفزاید .

بطوریکه میدانیم زبان مادری مسلمانان هند زبان اردو است و سرمایه ادبی این زبان را تا یکصد وپنجاه سال پیش کتابهائی مانند :
مثنوی میرحسن ، چهار درویش ، حاتم طائی ، داستان هزار و یك شب ، داستان امیرحمزه ، عاق والدین ، زهرعشق ، گلزار نسیم وچند دیوان شعر و اینگونه افسانه‌ها تشکیل میدادند . **اردو** در عهد شهریاران مغول درهند زبان ارتش بود وپس از تسلط دولت انگلستان بر

۱ــ رسالة الایجاز والاعجاز : امام ثعلبی .

شبه‌قاره زبان رسمی دستگاه دولتی گردید تاآنکه ازسال ۱۸۳۶ روزنامه‌هائی باین زبان انتشاریافت ورفته رفته براثر همت گروهی ازدانشمندان کتابهای علمی وادبی وتاریخی ازطرف **جامعه‌دهلی** تألیف وترجمه‌شده ودر دسترس عموم قرارگرفت

بطوریکه درعصر ماتالیفات بیشمار در رشته های گوناگون علوم وفنون وهنرهای زیبا درزبان اردو برای دانش پژوهان و دانشجویان آماده گردیده است ، واگر نقیصه‌ئی دراین مجموعه باشد همانا نداشتن کتابهای تذکره وسوانح عمری بزرگان وقهرمانان عالم اسلام است . البته از ترجمه احوال کشورگشایان هندکم و بیش کتابهائی بچاپ رسیده است ولی تاریخ اسلام تا مرزهای این کشور بپایان نمیرسد بلکه در بسیاری ازسرزمینهای آسیا ریشه عمیقی دوانیده و در نتیجه کشورما از نظر رویدادهای تاریخ با سایرسرزمین‌ها بستگی کامل‌دارد، اماتاریخ شبه جزیره عربستان راکه مرکزپیدایش اسلام ومقرحکومت خلفای راشدین بوده ، ازنظر مذهب باید تاریخ عالم اسلام بنامیم .

ازآغاز ظهور اسلام تابامروز صدها خانواده درکشورهای اسلامی برخاسته‌که هرکدام بواسطه فضایل ومزایای اخلاقی ومقام اجتماعی خود ازمفاخرتاریخ بشمارند ومابرای اطلاع ازحالات وسرگذشت آنان باید به کتابهای عربی مراجعه‌کنیم درحالی‌که عربی دانان ما مسلمانان بسیار کم وجوانان ماهم بواسطه‌نیازمندیهای‌مادی وقت‌خودرابفراگرفتن علوم‌عصری صرف میکنند وبزبان مذهبی خود اهمیت نمیدهند ، ومتاسفانه‌کاربجائی رسیده‌که اگروقتی یك‌دیوان معروف عرب یا اثر یك‌مورخ اسلامی را بخواهیم باید به‌کتابخانه‌های اروپا مراجعه‌کنیم . ابن‌خلدون،ابن رشد

حاج خلیفه، ابن بطوطه ومقریزی وبسیاری دیگر ازستارگان درخشان عالم اسلام راکمترکسی ازمسلمانان هند میشناسند ، دواوین شعرا و سخنوران عرب مانند **تأبط شرا، عنتره، بحتری ، ابوتمام، جریر و فرزدق** راشاید معدودی خوانده باشند، درحالی که درآلمان، انگلستان وفرانسه هزاران نفر این آثاررا بدقت بررسی کرده و**قرآن کریم** را گروهی ازخاورشناسان بزبانهای بیگانه ترجمه وموشکافی کرده‌اند.

براستی جای افسوس است که مامسلمانان چگونه میراث گرانبهای نیاکان خودرا برایگان ازدست داده وکارنامه های علمی آنان را برطاق نسیان نهاده‌ایم..

بهر حال امیدوارم روزی بجای زاغ وزغن هزاردستان برشاخه‌های گل نغمه‌سرائی کند واین خزان هرچه زودتر بپایان رسد تاما باگامهای بلند و استواربازمانه‌پیشروی کنیم و **ذرمع الدهر کیف** مادار را سرمشق خود قرار دهیم .

فوائد تاریخ

کره زمین بهاندازه‌ئی پهناور و بزرگ است که یك مسافر پیاده درسراسر عمر خود نمیتواند از این سر تاآن سردنیا را بپیماید . دراین خاکدان صدها کشورهای بزرگ و کوچك وسیله حکومتهای گوناگون اداره شده و میشوند ، در هر یك ازاین سرزمینها اصول قانون و عدالت و تجارت ، نوع محصولات ، فصول و مراسم با سرزمین دیگر تفاوت دارد ، اوضاع و احوال مردم ، اداب و اخلاق و عادات آنها باهم متفاوت است و بدون خواندن تاریخ هیچ‌کس نمیتواند از سرگذشت سایر اقوام اطلاعی بدست آرد...

www.tabarestan.info

هروقت بارزندگی بردوش ما سنگینی کندو بار ناسازگاریهای زمان‌زبان بشکایت بگشائیم، برای رفع اندوه وپریشانی افکار خود تاریخ دیگران‌را میخوانیم وازآن درس‌عبرت میگیریم .

خردمندان عقل وحس راتنها وسیله درك معلومات میدانند ، ولی باکمك عقل نه میتوان به‌حقیقت اشیاء پی‌بردونه ازاوضاع واحوال مردم جهان آگاهی یافت بلکه مداردرك عالم برمحسوسات و محسوسات هم بنوبه‌خود به مشاهدات ودیدنیها بستگی دارد ، وچون سیر وگردش در سراسر جهان وآزمایش مردم آن ازمحالات است ازاینرو بایداز راه کنجکاوی وموشکافی درتاریخ گره‌گشائی کرد وازحوادث ورویدادها ، علل عظمت وانحطاط اقوام، پرده ابهام رابرداشت . ملل بزرگ دنیای قدیم مانند **مصریان، کلدانیان، یونانیان ورومی‌ها** که وقتی بردنیا بزرگی میکردند، ازدولت‌تاریخ‌خودزندگی‌میکنند. مناسبت دیگرانسان باتاریخ آنست همانطور که چشم‌ازدیدن وگوش‌ازشنیدن وزمین ازبارش‌باران سیر نمیشود : **لایَشبَعُ العین من نَظَرٍ ولاالسَّمعُ من خَبَرٍ و لاالارضُ من مَطَر** ماهم ازشنیدن‌خبرهای خوش ومسرت بخش هیچگاه خسته نمیشویم . و نیز صحت روایت ناقلان اخبار ، تحقیق وتنقید ازگفته‌های آنها بسته بتاریخ است وبگفته **ارسطو** قومی‌که دارای اصالت‌نژادی وفکر صحیح باشد تاریخ همواره پشتیبان اوخواهد بود. ازمطالعه‌تاریخ‌حس‌حق‌پرستی وحقیقت جوئی درانسان بدید میاید و نتایج تبهکاری ونکوکاری درنظرش بخوبی مجسم میگردد .

سیرت یاترجمه‌احوال

سوانح زندگانی افراد که آن را در یونانی **بیوگرافی** و در زبان انگلیسی **لایف** و در

www.tabarestan.info تبرستان

عربی سیرت میگویند، یکی ازشعبه‌های مهم‌تاریخ است.

گرچه تذکره نویسی ازروزگاران قدیم دربسیاری ازکشورهارواج داشته ولی پس‌از یهودیان ویونانیان ورومی‌ها ، دانشمندان اروپا برای تدوین این‌فن زحمات زیاد برخود هموارکرده و از قرن هفدهم میلادی اصول وفروع‌آن‌را برشالوده صحیحی استوارساخته‌اند، آنها هدف ومقصد **بیوگرافی** رابکلی تغییر داده وازسوانح‌عمری افراد فلسفه خاصی‌بوجود آوردند زیراتذکره‌نویسان اروپا تاقرن‌پانزدهم حوادث زندگانی‌پیشوایان مذهبی رابیشتر باافسانه‌ها وداستانها مخلوط کرده وازنظرشعائر دینی آنرا عنصر مهمی میشمردند

کارلایل مورخ انگلیسی میگوید : اهمیت تاریخ گذشتگان از تاریخ معاصران بمراتب بیشتراست، زیرارسوم وعادات و آئین ملی هر قومی رابهتر مشخص میسازد ... »

نویسنده معاصرما **الطاف حسین**درکتاب **زندگانی‌سعدی** مینویسد:

«سوانح عمری بزرگان یادگار جاویدانی است‌که براثر کوشش خستگی ناپذیر خوددر دنیا میگذارند وکار نامه‌هائی ازمساعی جمیله خویش بدست آیندگان میدهند . برای ملتهائی که از اوج ترقی به پرتگاه بدبختی سقوط کرده ، خواندن سرگذشت پشینیان تازیانه عبرتی است‌که آنان رااز خواب سنگین غفلت بیدار میسازد تاشکوه و بزرگی دوران گذشته زندگی را از سرگیرند ... هیجانات روحی **لوتر** مصلح دیانت مسیح و شهرت جهانی **فرانکلن** براثر خواندن سوانح زندگانی چندتن ازبزرگان دنیا بود. **بیوگرافی** مانند یك ندای غیبی باآوازرسا

www.tabarestan.info تبرستان

بشما میگوید :

برخیزید ! براه افتید ! شما نیز بنوبه خود چنین کارهای بزرگ انجام دهید »



در نتیجه همین مطالعات وملاحظات است که نگارنده قلم در دست گرفته به نگارش ترجمه زندگانی وسوانح عمری دودمان برمکیان می‌پردازم .. داستان بخشش ودریا دلی ونیز خدمات فرهنگی واجتماعی این خاندان درعصر طلائی اسلام طوری است که بوصف راست نمیاید.. شما پس ازخواندن این کتاب بمعنای داد ودهش پی میبرید وخواهید دید که عوام وخواص آن عصر ازجوانمردی آنان چه بهره‌ها برده و دست آخر چگونه براثررشك وحسد ، کینه توزی وبدخواهی دشمنان ، دریك چشم برهم‌زدن تباه گردیدندوجز نام وآثار جگر خراش یادگاری ازخود برجای نگذاردند .. بلی ! **هارون الرشید** افراد آن خاندان را پس از آنهمه خدمات صادقانه بخاك مذلت افکند ولی تا دم‌مرگ ازکرده خود پشیمان بود و دیگر وزیر دلسوز و با تدبیری مانند **جعفر برمکی** نصیبش نگردید .

درباره برمکیان کتابهائی مانند: **الوزراء والکتاب** : **جهشیاری** **المسالك فی احوال البرامك** : **مرزبانی** و **اخبار البرامکه ابوالفرج اصفهانی** (این کتاب مفقود شده و نسخه آن نایاب است) و چند کتاب دیگر نوشته شده است . ولی نگارنده درجمع آوری کتاب خود به‌بسیاری ازمصادر فارسی ، انگلیسی وعربی **ازطبری** ، **مسعودی** ، **ابن اثیر** ، **ابن خلدون** ، **صبح الاعشی** ، **اغانی** ، **دائرة المعارف**

www.tabarestan.info تبرستان

بریتانیکا، **دائرة المعارف اسلامی** وبسیاری ازکتابها ومجله های علمی وتاریخی مراجعه ونام آنها رادر فهرست مصادرکتاب ذکرنموده‌ام.در خاتمه بایدبگویم تهیه کتابی بهتر ازاین برایم امکان‌پذیر نبودچنانکه نمیتوانم بگویم که حق مطلب کاملا اداگردیده است. **حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر**

www.tabarestan.info تبرستان

۱- آغاز دولت برمکیان و حکومتهای باستانی ایران

برمکیان از کدام خاندان برخاسته اند ؟ مرز و بوم آنها کجا بوده ؟ وستاره اقبال آنان از کجا درخشید و در کدام سرزمین افول کرد ؟ پیش از پاسخ باین پرسش مهم وتاریخی باید دانست که نام این خاندان در تاریخ اسلام از چه زمان ذکر گردیده است.

تاریخ برمکیان بدو بخش جداگانه تقسیم میشود: یکی دوره باستانی ایران و دیگری عصر اسلام یعنی از زمان خلافت **عثمان**. پس از خلیفه سوم در زمان **سلیمان بن عبدالملك و ابو العباس** سفاح نخستین خلیفه عباسی (۱۳۲ هـ) نام آنها را کم و بیش در صفحات تاریخ میخوانیم تا آنکه در دوران خلافت **هارون الرشید** مصدر کارهای بزرگ گردیدند و نفوذ و قدرتشان باوج کمال رسید و سرانجام در سال ۱۸۷ هـ بدست این خلیفه تباه شدند وسرگذشت آنان بصورت یك فاجعه بزرگ و داستانی عبرت انگیز جلوه گر گردید.

بطوریکه میگویند تاریخ قدیم و سلسله نسب آنها تا بامروز نزد

www.tabarestan.info طبرستان

موبدان زرتشتی موجود است ولی متأسفانه ازنشان دادن آن بدیگران خودداری میکنند ، دراینصورت برای اطلاع ازسرگذشت آنها بهتراست بهکتابهای تاریخ وجغرافیای عرب مراجعه بنمائیم :

ابوبکرمحمد[۱] معروف به **ابن‌الفقیه** همدانی (وفات ۱۹۰ ه) **ویاقوت‌حموی**[۲] راجع به شهربلخ ونوبهار چنین می نویسند :

« قال‌عمربن الازرق‌الکرمانی‌کانت البرامکه اهل شرف علی وجه الدهر ببلخ قبل ملوك‌الطوائف»	عمربن ازرق کرمانی گوید که خاندان برمکی‌ازروزگاران بسیار قدیم وپیش‌ازدوران‌ملوك‌الطوائف، دربلخ بسیار مورد احترام و رعایت بودند .

گفته مورخ کرمانی چون‌معمائی‌است که حل‌آن ساده وآسان نیست وبرای پی بردن بحقیقت‌آن نخست باید دید حکومت ملوك‌الطوایف‌قدیم کی و درکجا و از چه عناصری تشکیل گردیده بود و از اینرو تاریخ باستانی ایران را باید بطور اجمال بررسی کنیم .

طبق‌تحقیقات تاریخی باستان شناسان معاصر تاریخ ایران[۳] به‌هشت دوره متمایز تقسیم میشود واین‌تقسیم بدوره‌های بسیارقدیمی‌ایران‌بستگی ندارد بلکه بدوره وسطای تاریخ این کشور مربوط میباشد .

دوره وسطی پای تخت قسمت باختری ایران که بنام **مدیا** (Media) خوانده می شد در **اکبتانه** یا **هگمتانه** (همدان) بود . تاریخ پادشاهان این حکومت‌که از سال ۷۳۰ پیش از میلاد آغاز میشود متأسفانه در دسترس‌ما نیست واین همان

www.tabarestan.info تبرستان

خاندانی بودکه تاریخ نویسان ایران آنان را سلسله پیشدادیان مینامند وسرسلسله آن کیومرثیه (کیومرث)[۵] بوده است .

دوره هخامنشی

در سال ۵۵۰ پیش ازمیلاد خاندان بزرگی بنام **هخامنشیان** بر تخت سلطنت جلوس کـردند و نخستین پادشاه آنان بنام سیروس یا **کورش** بـزرگ معروف است . دوره ۲۲۰ ساله پـادشاهان هخامنشی در ایـران از دوران با عظمت و پـرافتخار بود ، ولی در زمـان دوازدهمین یـا آخرین فرمانروای این سلسله **اسکندرمقدونی** به ایران حمله‌کرد و جنگهای معروف **گرانیك** و **ایسوس** رخ داد وشهریار ایران براثر خیانت دوتن از وزیران خود کشته شد و اسکندر تخت جمشید[۶]را آتش زد و دولت هخامنشی منقرض گردید ، ونیزکتاب مقدس زرتشت را که روی ۱۲ هزار پوست‌گاو باآب‌زرین نوشته شده بود سوزاند .

این واقعه یکی ازپیش‌آمدهای ناگوار تاریخ ایران[۷] بود چنانکه خوداسکندر بعدها ازآن پشیمان‌گردید و دو وزیر خیانت پیشه‌را بدار مجازات آویخت وفردوسی[۸] درباره‌آن چنین‌میگوید :

سکندرهمه‌جامه‌هاکرد چاك — بتاج کیان بر پراکند خاك
فروریخت‌ازچشم‌اوآب خون — دوتاکردپشت و سرخود نگون
یکی‌دخمه‌کردش به‌آئین‌اوی — بدانسان که بد فره دین اوی
تنش زیر کافورشد ناپدید — وزان پس‌کسی روی دارا ندید
چوپرداخت‌ازآن‌دخمه‌ارجمند — زبیرون بزد دارهای بلند
یکی داد برنام جانوسیار — دگر همچنان از در ماهیار

www.tabarestan.info تبرستان

دو بدخواه را زنده بر دار کرد سر شاه کش مرد بیدار کرد

ابوالحسن مسعودی [۹] (وفات ۳۴۶ ه) و **فردوسی** (وفات ۴۱۵) را عقیده بر اینست که نام خاندان **هخامنشی** در اصل **کیانی** بوده و در زبان یونانی آنرا **ای. کی. می. نی. آن** تلفظ میکردند، درهرحال این دومین سلسله از شهریاران داستانی تاریخ ایران است و فردوسی وقایع دوران سلطنت پادشاهان آن را به تفصیل گفته است.

کیکاوس، کیخسرو، کیقباد، سهراب. وگشتاسب از سلسله نخست و **اسفندیار**، **بهمن‌درازدست**، **دارای بزرگ** ازشهریاران سلسله دوم این خاندان بودند، ولی متأسفانه تاریخ نویسان یونانی نام این پادشاهان را به اندازه‌ئی تحریف کرده که شناسائی هریك از آنها بی‌نهایت دشوار است، درعین‌حال، نباید فراموش کرد که نوشته‌های یونانیان به‌اندازه‌ئی صحیح و درخور اعتماد است که ایرانیان نیز از آن استفاده میکنند وشاهنامه **فردوسی** بهترین گواه براین ادعا میباشد.

بگفته مورخین ایرانی و عرب کیانیان مدت ۵۷۰ یا ۷۱۸ سال طبق افسانه‌های ملی‌درایران سلطنت‌داشتند وکارنامه‌های آنها تابه‌امروز درسنگ نبشته‌های کوه بیستون [۱۰] ونقش رستم [۱۱] موجود است.

دوره ملوك الطوایف یا پادشاهان اشکانی از کشورکشائی اسکندر و کشته شدن **دارا** تا تاجگذاری **اردشیر بابکان** را (۲۲۶م) دوره ملوك الطوایف ودر اصطلاح یك‌وقفه بافاصله [۱۲] درتاریخ ایران‌مینامند.

www.tabarestan.info تبرستان

در سراسر این دوره (۵۵۶ یا ۵۳۱ سال) ایران یك حکومت مرکزی و فرمانروای مستقلی از خود نداشت وچندتن ازشاهزادگان دراستانهای این کشور بنام ملوك‌الطوایف حکومت میکردند ، چنانکه فردوسی[۱۳] گوید :

بس از روزگار سکندر جهان — که‌گوید کرا بود تخت مهان ؟
بگیتی بهر گوشه‌ئی هر یکی — گرفته زهر کشوری اندکی
چوبر تخت شان شاه بنشاندند — ملوك الطوایف همی خواندند
ازاینگونه‌بگذشت‌سالی‌دویست — توگفتی‌که اندرجهان شاه نیست

و چون **اشك بن‌اشکان** نخستین فرمانروای این دودمان بود از این‌جهت بنام سلسله **اشکانیان** شهرت یافتند . حکمرانان این سلسله نزدیك بیك صد نفر بودند و فردوسی‌نام وسرگذشت[۱۴] برخی ازآنان را درشاهنامه ذکر نموده وهمان‌کسانی‌هستند‌که **عمر کرمانی** بدانها اشارت کرده است و تاریخ **برمکیان** درحقیقت از زمان **کی سهراب** یعنی‌پیش ازحکومت **ملوك‌الطوایفی** آغازمیگردد .

نویسندگان ایران و برمکیان

اکنون باید بدانیم که نویسندگان ایران تاریخ **برمکیان** را ازچه زمان‌آغازکرده‌اند ؟

۱ ـ **سیاست نامه** ، تألیف **حسن‌نظام ـ الملك‌طوسی** (وفات ۴۸۵هـ) راجع به‌وزرای نامدار ایران می‌نویسد:

« روزی **سلیمان عبدالملك** (۹۷ هـ) بار داده بود و بزرگان دولت وندما حاضر بودند ، بر زبان او چنان رفت که ملك من از ملك **سلیمان‌بن‌داود** اگربیشتر نیست‌کمترهم نیست ، الا اینکه اورا دد و دیووپری بفرمان بودند مرا نیست وازگنج وتجمل ومملکت و فرمانروائی

که امروز مراست در همه جهان کسی را نیست. یکی از بزرگان حاضر بود او را گفت که بهترین چیزی که در مملکت باید و پادشاهان را بوده است ملک ما ندارد، گفت آن چیست؟ گفت آن وزیری که درخور تو باشد نداری. گفت چگونه؟ گفت : تو پادشاه و پادشاه زاده‌ئی وزیر هم وزیرزاده باید کافی که ده پدر او وزیر بوده باشند. گفت در جهان وزیری بدین صفت که تو یاد کرده‌ئی بدست آید؟ گفت: آید. گفت کجا؟، گفت به بلخ. گفت: آن کیست؟ گفت: **جعفر بن برمك** است که پدران او تا **اردشیر بابکان** وزیر بوده‌اند. نوبهار بلخ که آتشکده قدیم است بر ایشان وقف است، چون اسلام بدید آمد و ملك از خاندان عجم برفت، پدران او به بلخ مقام کردند و هم آنجا بماندند، وزارت ایشان را موروث است، و کتابها از ترتیب وسیر وزات نهاده که چون فرزندان ایشان خط و ادب بیاموختند آن کتب بدیشان دادندی تا یاد گرفتندی و بسیرت ایشان پرورش یافتی، برقاعده پدران از همه جهان وزارت او را شاید».

۲ـ **نزهة القلوب**: تألیف **حمدالله مستوفی قزوینی**[۱۶] (۷۴۱ هـ)

وی مینویسد : دولت برامکه ازسال ۹۷ هـ آغاز شد و اول ایشان **جعفر برمکی** که به بلخی مشهور بود از تخم **گودرز** دستور **اردشیر بابکان** است و نود سال دولت وزارت در خاندان او بود . از ایشان پنج کس وزارت کردند، جهان کرم و کریم جهان بودند ».

۳ـ **مبدأ و معاد**[۱۷] **سلیمان بن عبدالملك** اموی وقتی گفت ملك من بیش از سلیمان است ، مصاحبانش گفتند وزیری که باین همه ممالك برسد نداری. از وزرای اکاسره **جعفر** نام جوانی ساکن نوبهار بلخ است و او را باید طلبید. ملوك عجم قریه **نوبهار** وقف آتشکده بلخ داشتند و تولیت آن به برامکه گذاشتند و در دولت اسلام آتشکده برطرف شد . اما قریه در تصرف برامکه مانده بود . **جعفر** مسلمان شده از علوم عربی بهره یافته

www.tabarestan.info تبرستان

و علم حساب از آباء میراث دارد و امروز بی‌نظیر است . سلیمان او را باعزاز طلبید ووزارت بخشید . ایشان از اولاد **جاماسب** بودند و **برمك** لقب **جعفر بن جاماسب** بود که زرجعفری بوی منسوب است که علم کیمیا میدانست وبقولی متولی آتشکده را **برمك** میگفتند ونیز گفته‌اند برمك **نوبهار بلخ** است » .

ازاین عبارات بچند نکته تاریخی‌پی‌میبریم :

۱ـ نیاکان **جعفر** از وزیران ساسانیان بوده‌اند .

۲ـ آتشکده بلخ که تولیت آن را برمکیان داشتند نامش **نوبهار** بود .

۳ـ **برمکیان** ازنواده‌های **جاماسب حکیم** بودند و خود او وزیر ومشیر **لهراسب** کیانی بود و **جعفر بلخی** نیز ازهمان دودمان ولقب او **برمك** بوده است واو علم حساب وکیمیا را بخوبی میدانست (دردودمان برامکه فقط یك نفربنام جاماسب حکیم بوده است).

۴ ـ در اینکه لقب متولی آتشکده بلخ یا نام نوبهار بلخ **برمك** بوده ، مدارك تاریخی که در دسترس **فردوسی،خواجه نظام‌الملك** و **حمدالله قزوینی** بوده متأسفانه ازمیان رفته‌است وازصدهاسال باینطرف فقط روایت این بزرگان مورداستناد قرارمیگیرد... درهرصورت حالات برمکیان در **روضة‌الصفا** و برخی از تصنیفات متأخرین به تفصیل ذکر شده است

تاریخ عظمت بلخ

مابیش‌ازاین به بستگی **برمکیان** با دربار شاهان ایران اشارت کردیم واکنون بایدبتاریخ مختصر بلخ (محل آتشکده نوبهار) بپردازیم .

www.tabarestan.info تبرستان

بلخ یکی از چهار شهر[۱۸] مهم استان خراسان بود و از نظر تاریخی بنام **ام البلاد** شهرت داشت. **کیومرث** پیشدادی بنیادگذار این شهر بود ولی در عهد **طهمورث** و **منوچهر** کاخ ها و عمارات شاهانه در آنجا برپا گردید، سپس **لهراسب** آنجا را پای تخت خود قرارداد و بررونق وشکوه آن افزود ... و در همان تاریخ که **بخت‌نصر** پادشاه بابل **شهر بیت‌المقدس** را ویران ساخت **لهراسب**[۱۹] به آبادانی و آرایش بلخ وقت خود را مصروف میداشت .

بلخ را باختر[۲۰] هم میگفتند زیرا یکی از شهرهای مهم خراسان بود و در یك فرسنگی آن دهکده‌ئی باین نام وجود داشت و پس از آنکه رو بویرانی نهاد ، بلخ بجای آن پای تخت شاهان کیانی گردید.

ایرانیان مشرق را باختر میگویند و گاهی نیز بر مغرب اطلاق میکنند وچون آفتاب ازشرق میتابد ازاین جهت استان خراسان را مشرق مینامند و درزبان یونانی بلخ را **بکتریا** میگویند ..

بلخ از این جهت نزد ایرانیان مقدس بود زیرا آتش زرتشت نخستین بار درآنجا روشن گشت سپس شعله‌های درخشان خود را دراطراف گیتی پخش کرد وگروه بیشماری ازمردم به‌آتش پرستی گرائیدند .

مورخین ایرانی عموماً مینویسند که مردم آتشکده نوبهار بلخ را پیش ازاسلام محترم میشمردند و این احترام مذهبی فقط ازنظر آتشکده نوبهار رعایت میشده .

بلاذری درکتاب **فتوح‌البلدان**[۲۱] مینویسد :

درعهد اسلام « بلخ درسال ۳۰ هجری بفرماندهی **احنف بن قیس** و **عبدالله بن عامر** گشوده گردید وقرار براین شدکه مرزبان سابق

این شهر سالانه چهارصد تا هفصد هزار دینار بعنوان خراج به کشورگشایان بپردازد. **بلاذری** فتح بلخ را یك واقعه بی‌اهمیت شمرده و راجع به **نوبهار** و **برمکیان** به تفصیل نپرداخته است درحالی که بسیاری از مورخین ایرانی وعرب مینویسند که تولیت نوبهار در برابر خراج سالانه به جعفر واگذار گردیده بود.

نویسنده **گنج دانش** مینویسد :

« آتشکده درآن (شهر بلخ) بود ازجمیع بزرگتر ، **برمك** جد برامکه خادم آنجا بود ووی بر جمیع آن بلاد حکومت داشت و فرمانروا بود ، تا آنکه در زمان خلیفه سوم بلخ مفتوح شد ، اولاد وی را نوبت آتش پرستی‌سر آمد وباسلام ترغیب نموده نزد عثمان آمده متعهد و ضامن مالیات آنجا شده وحکومت آنجا را گرفته مسلمان شد » و در **کتاب البلدان** ابن الفقیه و**معجم البلدان** یاقوت وتاریخ **ماوراءالنهر**[۲۲] صحت این مطلب گواهی شده است .

یاقوت مینویسد :

وكانوا ضمنوا ما لأعن البلدثم انه رغب في الاسلام فأسلم وسمي عبدالله ورجع الى اهله وولده وبلده

متولی نوبهار بلخ خراج را می‌پرداخت بعد اسلام آورد وعبدالله نامیده شد آنگاه نزد زن و فرزندانش به بلخ بازگشت .

بلخ تازمان خلفای راشدین شهر آبادی بود ولی پس ازحمله چنگیز رو بویرانی نهاد واکنون کمی دورتر از محل قدیمی آن دهکده‌ئی درکنار مزار شریف (افغانستان) بااین نام موجود است و آرامگاه حزقیل نبی،

www.tabarestan.info
تبرستان

ابراهیم ادهم و **شقیق بلخی** هنوز زیارتگاه مردم این شهر میباشد .

شدیم خاك ولیکن به بوی تربت ما
توان شناخت کزین خاك مرد میخیزد

کیش ایرانیان باستان و پرستشگاه آنها

تا وقتی که آئین ایرانیان باستان در نظر ما روشن نگردد نمیتوانیم معنای حقیقی **برمك** و **نوبهار** را دریابیم . زرتشتیان را عقیده بر اینست که نخستین پادشاه و پیامبر ایشان در دوره‌های[۳۳] ماقبل تاریخ **مه آبادان** بوده و طبق بخشهای مختلف قانون **مه آباد** مردم آن زمان یکتاپرست بودند و تا هزاران سال این عقیده رواج داشت و پس از پایان زندگی فرستادگان خدای بزرگ عصر کفر والحاد فرا رسید .

در دوره‌های باستانی پیامبران گذشته از ابلاغ احکام الهی حکومت هم میکردند و از این جهت **مه آباد، جی افرام، شای گیلو** و **یاسان آجام** هم پیمبران و هم فرمانروایان عصر خود بودند و یکتا پرستی را در میان مردم تبلیغ میکردند .

نخستین پادشاه داستانی ایران **کیومرث** بود و او را **ملك الارض** هم میگفتند . او بر سرزمینهای خشك و بایر حکومت میکرد و ایرانیان آن عصر حتی از وسائل ساده زندگانی بی بهره بودند . **کیومرث** در غارها بسر میبرد ، ازپوست شیر و پلنگ وسایر درندگان برای خود ومردم جامه درست میکرد ، جانوران را رام میساخت ، لوازم خوراك را فراهم میکرد و باپیشرفت زندگی آئین ومذهب ایرانیان نیز بهمان نسبت پیشروی میکرد .

www.tabarestan.info تبرستان

پس از **کیومرث** ، در روزگار جمشید تمدن مرحله های نوینی را پیمود و مردم از نظر دیانت آتش را از مظاهر یزدانی شمردند .. بعد از او **اژی دهاك** یا بگفته عربها **ضحاك** بپادشاهی رسید و در زمان او ستاره پرستی (مذهب صابئی) [۴۴] آغاز گردید وفریدون ومنوچهر این مذهب را بعدها رواج دادند ... نویسنده کتاب **دبستان مذاهب** مینویسد :

« ستارگان وآسمانها سایه‌های انوار مجرده‌اند ، بنابراین هیاکل سیاره هفتگانه‌پیراستندی وطلسمی‌مناسب‌هرستاره ازکانی‌ساخته داشتندی. وهرطلسمی ازطلسمات را بطالع مناسب درخانه نهاده بودند و هنگام‌آن بندگی کردندی و راه پرستاری سپردندی »

گرچه ستارگان بیشماری بودند ولی ازمیان آنها این هفت ستاره تأثیر بیشترداشتند وازسایرین مهم‌تر بودند .آفتاب را شهنشاه (نیراعظم) آن ستارگان میدانستند ازاینروآفتاب پرستی‌پیش‌ازهرآئین دیگرشروع گردید وآن‌کوکب نورمطلق قرارگرفت وایرانیان بر این‌عقیده شدند که انبیاء واولیاء ، حکما وبزرگان بصورت این‌ستارگان تجلی‌میکنند ، و در نتیجه پیشوایان مردم مطابق نام سیارات هفتگانه و خواص طبیعی آنها هفت پرستشگاه جداگانه ساختند و هر روز در ساعتهای معین مراسم پرستش را درآنجابجای میآوردند ، وهریك ازآن معبدها متولی‌مخصوص بخود داشت واجازه رفتن به معبد دیگر نداشتند و آن پرستشگاه هارا **پیکرستان شیدان** مینامیدند بدین‌ترتیب :

۱ـ کیوان ـ زحل [۴۵] ۲ـ هرمزد ـ برجیس ـ مشتری

۳ـ بهرام ـ مریخ ۴ـ آفتاب ـ هور ـ خور ـ خورشید ـ مهر

۵ ـ ناهید ـ زهره ۶ ـ تیر ـ عطارد ۷ـ ماه ـ ماهتاب ـ قمر

www.tabarestan.info تبرستان

نام و ترتیب این ستارگان بحساب آسمانها ازاینقرار است:

قمر است و عطارد و زهره شمس ومریخ ومشتری و زحل

پیکر هرستاره‌ازیکی ازفلزات ساخته شده وگرد بود، شکل وصورت ورنگ چهره واوصاف هرکدام‌ازآنها جداگانه بود. این پیکرهارا در ساعتهای معین در معابد میگذاشتند وپرستش کنندگان **عطارد** از سایر ستارگان بیشتر بودند. تمام دبیران، حکماء وشعرا، پزشکان وکارمندان حتی بازرگانان ومعماران وسایر رسته‌ها **عطارد** را می‌پرستیدند. بتکده زهره مخصوص بانوان بود و متولی آن ازمیان زنها انتخاب میشد وشب هنگام هیچ مردی اجازه ورود به بتکده را نداشت وموقع رفتن پادشاه زنها راکنارمیزدند. رنگ لباس زیارت کنندگان معبد مطابق رنگ پیکره معبد بود وهریك ازآن بتکده‌ها ازنظر پرستش رندانه، صوفیانه یاشاهانه وضع مخصوص بخودداشت. دعاخواندن وحرف زدن باآوازبلند ممنوع بود و رویهمرفته داستان این پیکرستانها بخصوص پیکرستان آفتاب و مهتاب بسیار جالب ودلپسند بود.

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

چو غلام آفتابم همه زآفتاب گویم

پیکرشت۲۶ آفتاب جهانتاب

«هیکل[۲۷] شت[۲۸] آفتاب جهانتاب عظیم‌تر از هیاکل دیگر بود و آن گنبدی بود از خشت طلاو درون آن مرصع به‌یاقوت والماس وعقیق وامثال آن بود، و پیکر نیراعظم را از طلای احمر ساخته بودند برمثال مردی که دو سرداشت و بهرسرتاجی گرانمایه

مرصع به یواقیت وهردیهیم راهفت سر ، براسبی تنومند نشسته وروی او چون روی مردم ودنبال اومانند ثعبانی و در دست راستش قصبی از زر و درگردن او قلاده‌ئی ازجواهر وپرستاران این کده زرد پوش و زربفت‌لباس و زرین تاج وکمرمرصع به‌یاقوت وانگشتریهای طلا . عود و امثال آن افروختندی وطعام های تندوتیز بیشترخوردندی،ملوك وسلاطین نژادان، امرا ومردمان بزرگ واصیل و رؤسا وخداوندان‌کشور وعلوم درکوی او بودندی و تازه آمدگان این طایفه توسط سالاران این‌کده [39] خسرو را دیدندی »

گنبدهشت‌ماه عالم‌افروز

« سبزرنگ [40] بود وپیکرقمر مردی برگاو سفید نشسته ، وبرسراو افسری وبرروی آن افسر سه سر ودست برنجن دردست او، ودرگردنش‌طوق، و بدست راست قصبی ازیاقوت ، وبدست چپ شاخی ازریحان و انگشتری نقره و پرستارانش سبزپوش و سفید پوش ، وصمغ عربی و امثال آن می‌افروختند ، وطعام های شور آوردندی ، و جواسیس و رسولان وپیکان و صاحب خبران و مسافران وعوام الناس از آمدگان درکوی او بودند ، وبتوسط این کده سالاران پادشاه را دیدندی و درهرپیکرگاه چندین وزیر وسپهدار بکارپادشاهی مشغول بودندی که آن کارها ازمتعلقات پیکرآن کده است.

درخورستار هرکده تمام روز سفره‌گسترده بود ، اقسام اطعمه و اشربه آماده وهیچ‌کس را منع نکردندی ، هرکه خواستی بخوردی و درکوی هرکده بیمارستانی تا بیمار ازمردم متعلق هراخترکه بودی طبیب آن بیمارستانش علاج کردی و چنین برای مسافران جاها آماده بود ،

چون بشهر آمدی ازمتعلقان هر کده که بودی بدان کوی رفتی»

این هیکل‌های[۳۱] عظیم است وگرنه درهرخانه پیکرهای کواکب بود وتفصیل آن دراخترستان مذکور است . ودربرابر هفت پیکر آتشکده بزرگ بودکه ایشان را **کیوان آذر، هرمز آذر، بهرام آذر، هور آذر، ناهید آذر** و **ماه آذر** مینامیدند ، وهرآذرکده منسوب بیکی‌ازکواکب سبعه بود و درآنجاآنچه بایستی بیافروختندی »

تازمانی که ستاره پرستی درایران رواج داشت کسی آتش را نمی‌پرستید وآن را معبود خود قرار نمیداد ولی‌پس‌ازآنکه آتش از مظاهر یزدان شناخته شد ، برای تکریم وتقدیس آن آتشکده‌ها راکناربتکده‌ها برپا داشتند اما نور وفروغ وتابش آن در برابر خدایان ارزشی نداشت ومتولیان آتشکده‌ها جداگانه بودند .

شاهان ایران برای‌هزینه هر بتکده‌رقبات وموقوفات معین‌میکردند، وازجمله خدمتگذاران معابد ستاره شناسان بودند که مردم را از ساعات سعد ونحس‌آگاه میکردند ودرنتیجه همان ستاره پرستی بودکه علم نجوم درادبیات زبان فارسی مقام ارجمندی یافت وهریك از شهرياران يك يا چند منجم درباری نزد خود نگاه میداشتند ، چنانکه **منوچهر** پس از گذراندن سالیان‌دراز ونزدیك شدن‌مرگ‌خود ستاره شناسان‌را فراخواند تا او را ازطالعش‌آگاه سازند :

چوسال‌منوچهر شد بر دوشصت زگیتی همه بار رفتن به‌بست
ستاره شناسان بر او شدند همی‌زآسمان داستانها زدند

وهمانطورکه ما امروزه نامه‌های خودرا با بسم‌الله یا نام‌های دیگر پروردگار آغاز میکنیم در آن عصر نیز بنام ستارگان تبرك می‌جستند .

www.tabarestan.info تبرستان

چنانکه نوذر به سام پهلوان مینویسد :

به سکسار مازندران بود سام	نخست از جهان آفرین بود نام
خداوند بهرام و ناهید و هور	که هست آفریننده پیل ومور

پس ازظهورشت زرتشت دوره بت پرستی در مظهرستارگان پایان یافت وآتش آتشکده‌ها روشن وعصرمذهب جدید ایرانیان آغازگشت .

آتش پرستی و آتشکده‌های قدیم

یکی از روزها که هوشنگ پادشاه داستانی پیشدادی باچندنفرازهمراهانش به بلندی‌کوهی رفته‌بود اژدهای وحشت انگیزی‌را ازدوربدید که ازدهانش شعله‌های آتش بیرون می جست چشمانش مانند دوکاسه خون میدرخشید . هوشنگ هیچ سلاحی همراه نداشت از این‌جهت دستور داد تا اژدها را سنگباران کردند ، ولی آن جانور مهیب ازپای درنیامد وازخوردن سنگهای پی‌درپی جرقه‌های آتش جستن کرد و اوازهوش برفت :

جهان[۲۳]دار پیش جهان آفرین	نیایش همی کرد وخواند آفرین
که اورا فروغی چنین‌هدیه داد	همین آتش آنگاه قبله نهاد
بگفتا فروغی است این ایزدی	پرستید باید اگر بخردی
شب آمدبرافروخت آتش‌چوکوه	همان شاه در گرد او باگروه
یکی جشن کردآن‌شب‌وباده‌خورد	سده نام آن جشن فرخنده کرد

فردوسی

هوشنگ آن روشنائی را درخور پرستش و جرقه‌های آتش را نوریزدانی دانست ، درآن‌شب به کوه رفت وآتش برافروخت و باگروه

www.tabarestan.info

همراهان جشن وشادی برپا کرد وبه باده نوشی پرداخت و آن روز را که برابر دهم بهمن ماه بود جشن سده نام گذاری کرد و روشن کردن باسنگ چخماق آن تاریخ معمول گردید.

پس از پادشاهی **هوشنگ** و **تهمورث** نوبت جمشید رسید و ضرورت داشتن کیشی ثابت از نظر عقلی بیشتر احساس میشد. **جمشید** نه تنها خودرا فرمانروای روی زمین میدید بلکه ادعای خدائی هم میکرد:

منم: گفت بافره ایزدی　　همم شهریاری وهم موبدی
گرایدون که دانید من کردم این　　مراخوانند باید جهان آفرین

آتشکده‌ها

در آن عصر نخستین آتشکده در شهر **خوارزم** برپاشد و **گشتاسب** بعدها آن را به **داراب گرد** انتقال داد واز آتش آن بسیاری از آتشکده‌ها را روشن ساختند.

پس از جمشید نوبت پادشاهی **اژدی هاك** خونخوار (ضحاك) رسید ودرزمان او آتش پرستی از ایران تا **دژهوخت کنك** (بیت المقدس) انتشار یافت. پس از او فریدن نیز آتش پرستی را ترویج کرد و هنگام تاجگذاری خود فرمان داد تادر تمام آتشکده‌ها عنبر وزعفران بسوزانند:

می روشن و چهره ماه نو　　جهان پر ز داد و سرماه نو
بفرمود تا آتش افروختند　　همه عنبر و زعفران سوختند

درشهر طوس نیز دوآتشکده مشهور دیگر بنام **آذرخراد** (خرد) و **آذربرزین مهر** بود که اولی به پارسایان و موبدان و دومی به پیشه‌وران وسوداگران اختصاص داشت. منوچهر نواده فریدون نیز به پیروی از نیای خودآتش پرستی را رونقی بسزا داد:

www.tabarestan.info تبرستان

براه فریدن فرخ رویم   نیامان کهن بود اگر مانویم
شب تارجوینده کین منم   همان آتش تیز برزین منم

منوچهر آتشکده باشکوهی بنام **ماهتاب** درشهر بلخ ساخت که در تاریخ بنام **نوبهار** شهرت یافت .

پس‌ازاو **کیکاوس** و **کیخسرو** نیز ازپدران خود پیروی کردند و **کیخسرو** آتشکده‌ئی دراورمیه (رضائیه) بنام **آذرگشسب** برپاداشت وپرستاران آن را ازمیان سربازان انتخاب‌کرد . . گویند وقتی این پادشاه دراطراف کشور به‌سیروگردش‌مشغول بود وهمینکه به اقلیم **آذرآبادگان** رسید بزیارت آن معبد شتافت :

چنین تا در آذر آبادگان   بشد با بزرگان و آزادگان
همی‌خوردباده همی‌تاخت اسپ   بیامد سوی خان آذرگشسب
جهان آفرین را ستایش گرفت   به آتشکده بر نیایش گرفت

میگویند پس از آنکه این شهریار به زرتشت ایمان آورد **امشاسفندان** (فرشتگان) ازآتشکده قدیم‌آتش آوردند و اوتادم مرگ از کیش‌خود دست نکشید وپیش‌ازمرگ بجانشین‌خود سفارش داد :

دگر هرکجا رسم آتشکده است   که‌بی‌هیربدجای ویران شده‌است
بباید همی آتش افروختن   بدان نام نیکو بیندوختن

دومین آتشکده کیخسرو **آذرکاوس** بود که در دژبهمن که قلعه تسخیر ناپذیری بود ساخته شد و پس ازگشوده شدن آن بدست **کیخسرو** آتشکده‌ئی برسم یادگار درآنجاساخت وآتشکده های چند نیز درکوههای اطراف‌آن برپا بود . و درپایان سلسله کیانیان و دوره حکومت ملوك ـ الطوایفی بسیاری‌آتشکده‌های قدیمی ونوسازدرسراسرکشور مورداحترام

www.tabarestan.info طبرستان

وستایش قرارمیگرفت .

مسعودی[۳۳] مینویسد:

بیت نار معظم عند سائر طبقات الناس الفرس، یقال له آذرخش، و آذر احد اسماء النار بالفارسیه و الخش طیّب و کان الملك من ملوك الفرس اذا ملك زاره ماشیا تعظیما وتنذر له النذور وتحمل له التحف و الاموال

آتشکده‌ئی که مورد احترام سایر طبقات ایرانیان بود آذرخش نام داشت. درزبان فارسی به آتش آذرهم میگویند وخش یعنی پاك وپاکیزه، و هروقت شاهی برتخت می نشست پیاده بزیارت آن مکان میرفت و مردم ارمغانها و نذورات واموال بسیار بدان آتشکده میبردند .

www.tabarestan.info تبرستان

ایرانیان در اول یا آخر نام هریك از آتشکده های کلمه **آذر**[۳۴] میگذاشتند تا معنای آن بخوبی درك شود مانند: **آذرنوش** ، **آذرآبان** و **کیوان آذر** وغیره . آتش در زبان پهلوی چندین نام دارد ولی از نظر مذهبی به بیش از سه نام شهرت نیافته است : ۱ـ **گشسب** ۲ـ **فرونگ** (فروبه یاخراد) ۳ـ مهر:

چو آذرگشسب وچوخرواد و مهر فروزان چو بهرام و ناهید ومهر

گشسب آتش سیال است که شعله ازآن برمیخیزد وشراره آن کم نمیشود وچون صاعقه برزمین فرود میآید ، و ازنظر لغوی آتشکده **آذرگشسب** به سپاهیان اختصاص داشت :

دومین آتشکده **آذرفرونگ** جهت پیشوایان مذهبی در خراسان

وسومین **آذربرزین** درنیشابور بود .

رفته رفته آتش‌پرستی آئین ایرانیان قدیم گشت و بوسایل گوناگون آتش‌را احترام میکردند مثلا به آتش سوگند میخوردند و یا برای اثبات بی‌گناهی متهمان آنها را در میان آتش می‌انداختند. چنانکه [۳۵] سودابه مادرخوانده **کیکاوس** را همینکه به‌بی‌عفتی بدنام گشت او را سواراسب کرده با تشریفات خاصی در شعله‌های سرکش آتش افکندند ولی بواسطه پاکدامنی خود هیچگونه آسیبی باو وارد نگردید.

مترجم [۳۶] **اوستا** ازیک کتاب تاریخ قدیمی نقل میکنیدکه پس‌از دوران ملوک الطوایفی هریک ازبزرگان برای خودآتشگاهی برپا میساختند تا آنکه نوبت شاهان ساسانی‌رسید وآنهااز اردشیر تا نوشیروان هرکدام آتشکده‌ها ساختند که تا زمان فتوحات اسلام همچنان پایدار بودند. **ابن‌حوقل** جهانگرد معروف(۳۵۸ه) مینویسد: شماره آتشکده، به‌ اندازه‌ئی بودکه جز امنای دولت کسی ازآنها خبر نداشت.

بطورخلاصه ایرانیان که نخست‌آتش را مظهر یزدانی میدانستند بامرور زمان به پرستش‌آن پرداختند وازبعثت زرتشت تاظهور اسلام دین رسمی آنان گردید.

اما راجع به‌بت پرستی ایرانیان **مسعودی** [۳۷] مینویسد پس‌ازآنکه **بوذاسف** (مهماتما بودا) در زمان طهمورث به ایران‌آمد براثر تبلیغات او بت‌پرستی دراین کشورشیوع پیداکرده متأسفانه‌گفته مسعودی برخلاف حقیقت است زیرا **بودا** [۳۸] درسال ۵۶۸ پیش ازمیلاد چشم بجهان گشود و دربیست وپنج سالگی به جهانگردی وسیرآفاق پرداخت و در هشتاد سالگی دیده ازجهان فروبست (۴۷۷ ق م). او درحقیقت معاصر کیخسرو فرزند سیاوش کیانی (۵۸۰ ق.م) بود درحالی‌که بگفته مورخان ایرانی

طهمورث ۱۵۰۰ سال پیش از کیخسرو روزگار خود را بسرمیبرده ، و بر از تحقیقات تاریخی در هند اکنون مسلم گردیده که تعلیمات مذهبی **بودا**[۳۹] در عصر **راجه آشوك** از هند به خاور زمین نفوذ یافت و راجه مزبور ازسال ۲۷۳ تا ۲۳۱ ق . م سلطنت میکرد و از این جهت ذکر آتشکده نوبهار در تاریخ زندگانی **بودا** جزافسانه و یك افسانه و یك اشتباه تاریخی ، چیزدیگر نیست .

پیامبری شت وخشور زرتشت. پایان ستاره پرستی و آغاز دوره جدید آتش پرستی

عصری که **شت زرتشت**[۴۰] را یك وجود خیالی وافسانه‌ئی تصور میکردند اکنون خوشبختانه سپری شده و امروزه دانشمندان و محققان آسیا واروپا **زرتشت بن پورشسب** رایك وجود تاریخی و پیامبر باستانی ایرانیان میدانند .

www.tabarestan.info تبرستان

نام مادرش **دغدویه** (دغداؤ) ونام پدر مادرش **فراهمیر** بود .

یکی ازاوصاف پیامبران عصرهای گذشته این بودکه بایستی ازتخمه و سلاله دودمان اصیل بوده و از آلودگی ببرلکه ننگینی پاك و برکنار باشند واز این جهت خداوند **زرتشت**[۴۱] را از دودمان شاه فریدون برگزید .

زرتشت درزبان پهلوی بچند معنی آمده است ، برخی آنرا **عابدالنار** (آتش‌پرست) ، برخی دیگرهمدم آتش ، عقل‌کل و ساربان میدانند درحالی‌که معنای حقیقی این کلمه **یزدان پرست** میباشد .

زرتشت درکدام شهر یا دهکده بدنیا آمده هنوز مسلم نگردیده است ولی بطور یقین میدانیم که مادر او اهل ری و پدرش از مردم

آذربایجان بوده‌اند .

طبق آخرین تحقیقات وی در سال ۶۶۰ پیش از میلاد بدنیا آمده وزندگانی اوتا بیست سالگی پر ازسرگذشتها و داستانهای عجیب و غریب بود. اودوره جوانی خودرا درپرهیزکاری وخداشناسی، نکوکاری ودلسوزی درحق دیگران بسر برد و نسبت بروستائیان بیش‌ازاندازه مهربانی‌میکرد و درسی سالگی بهمراهی چند تن از یاران و خویشان خود بشهر بلخ پای‌تخت شاهان‌کیانی رهسپار گشت.

درآن تاریخ گشتاسب پادشاه بود وگذشته ازآئین‌های‌گوناگون، خرافات واوهام پرستی درمیان مردم رواج داشت .

پس‌از ورود به‌بلخ نامش‌برسرزبانها افتاد و پیروان زیادی پیداکرد و بالاخره توسط چندتن از بزرگان حضور شاه باریافت . بنابروایتی‌کاخ سلطنتی‌ازهم‌شکافته شد وچنان بنظر رسیدکه زرتشت روی‌تخت باشکوهی نشسته است .

یکی‌از روزها که بدربار رفته بود پیشوایان دین با او گفتگوها کردند و بدستورشاه مناظره سه روزتمام ادامه یافت و او سی‌وسه پرسش راجع به‌آفرینش‌کائنات وحکمت الهی را بخوبی پاسخ داد و در نتیجه گشتاسب به پیامبری اوایمان‌آورد :

خجسته پی‌ئی نام او زرد هشت   که اهریمن بدکنش را به‌کشت

تاریخ نویسان عرب حالات دوران کودکی وجوانی این پیامبررا به‌تفصیل نگاشته ولی هیچ کدام ازآنها باندازه فردوسی حق او را ادا نکرده‌اند :

www.tabarestan.info تبرستان

بشاه جهان گفت پیغمبرم ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش بیا وُرْدْ باز بگفت از بهشت آوریدم فراز
بیاموز آئین دین بهی که بی دین نه خوب است شاهنشهی
چو بشنید از او شاه به دین به پذیرفت از او دین و آئین به
ره بت پرستی پراکنده شد به یزدان پرستی پراگنده شد

زرتشت به گشتاسب گفت: من پیامبرم و ترا سوی یزدان میخوانم و معجزه‌ام عودی است که از بهشت همراه خود آورده‌ام.

ای **گشتاسب** دین بهی را بپذیر زیرا شاه باید پابند آئین باشد..

گشتاسب دعوت اورا پذیرفت و سر انجام **لهراسب و اسفندیار** ولیعهد او، و بانوان دربار و حکیم **جاماسب** صدراعظم و سایر ارکان دولت همگی به زرتشت گرویدند[۴۱] و این پیش آمد درسی مین سال سلطنت گشتاسب روی داد

پس از آنکه این پادشاه کیش تازه را پذیرفت

احکام مذهبی گشتاسب برای پیشرفت آن موبدان را بچهار گوشه کشور فرستاد

پس آزاد گشتاسب بر شد بگاه فرستاد هر سو بکشور سپاه
پراکنده گرد جهان موبدان نهاد از بر آذران گنبدان

آذر مهرزین یا آتشکده[۴۲] قدیم نیشابور که از سالیان دراز خاموش بود و دیگر هیمه و یا عود در آن روشن نمیشد از سر نو رونق یافت:

نخست آذر مهر برزین نهاد بکشور نگر تا چه آئین نهاد
که آن مهر برزین بی دود بود منور نه از هیزم و عود بود

دستورهای گشتاسب همگی اجرا شد و روی آتشکده‌ها که تا آن

www.tabarestan.info تبرستان

تاریخ قبه نداشت، گنبد و بارگاه برپاداشتند وموبدان بر آنها گماشتند .
نویسنده **دبستان مذاهب** دراین باره مینویسد (ص۲۴):

«بعدازاین بفرمودشهنشاه موبدان درهرشهر برعایت **آذر** پرداختند وگنبدفراز آن ساختند ، **هیربدها** گماشتند واوقات عبادت تعیین فرموده آنها آتش فسرده‌را دوباره روشن ساختند و برای ترویج دین تازه‌سربازان رابهرسو فرستادند و **بهدین** رابزور شمشیر انتشار دادند . . . آنگاه **زرتشت** بیاد بودآن حادثه تاریخی فرمان داد که در کنار دروازه **آذر مهر برزین** درخت سروی درزمین نشاندند وآن درخت برخلاف معمول بسیار زود پرورش یافت وهزاران شاخه باطراف گسترد وچند صدسال‌عمر کرد . بعدها زیرآن درخت کاخ زیبائی ازرز ساختند وخاک آنرا از عنبر وزمینش را با نقره فرش کردند ، وصورتهائی ازجمشید و فریدون و سایر بزرگان بردیوارهای قصر کشیدند وبرسردرآن سنگ نبشته‌ئی که گشتاسب آئین‌زرتشت راپذیرفته بودنصب کردند :

کنون جمله‌این پند من بشنوید پیاده سوی سر و کشمر روید
بگیرید یکسره زردهشت بسوی بت چین بر آرید پشت

رعایا همگی برای زیارت سروکشمیر پیاده راهی‌شدند وازز یارت بتخانه‌های چین خودداری‌کردند زیرا تا آن زمان بت پرستی‌کم و بیش درایران رواج داشت . ومقصود از بتخانه چین خانقاه **بودا** نبود زیرا کیش **بودا** پس‌از پیروزی اسکندردر ایران شیوع یافت.

جنگ ایران‌وتوران

درهمان اوقات یکی‌ازدرباریان به **ارجاسب** شاه توران خبر داد که **گشتاسپ** دین زرتشت راقبول‌کرده **ارجاسب** ازشنیدن این‌خبر سخت

بخشم آمد ومصلحت درآن دیدکه نامه‌ئی برایش بنویسد و در پایان آن تهدیدکردکه اگردر مدت دوماه ازآئین جدید دست نکشد سپاهی انبوه ازپای تخت توران به‌بلخ فرستاده میشود تاکاخ های سلطنتی راواژگون وزن وفرزندان اورا به‌کنیزی وغلامی اسیرکنند .. و راجع به زرتشت نوشت :

بجز زرق چیزی ندارد به مشت　　　بس‌است‌اینکه‌گوید منم‌زردهشت
نگونش همی زنده بردار کن　　　مگویش از آن نیز باکس سخن

این نامه رابایپك مخصوص بهمراهی سیصد سوار روانه نمود ولی گشتاسب پس‌از مشورت با **جاماسب** پاسخ سخت تری برایش فرستاد .

گذشته ازتغیر مذهب که‌یکی ازعوامل جنگ ایران وتوران بود ، **گشتاسپ** بفرموده **زرتشت** ازپرداخت‌باج وخراج سالانه سرپیچی‌کرد:

بشاه جهان گفت زرتشت پیر　　　که در دین ما این نباشد هژیر
که توباژ بدهی بسالار چین　　　نه اندر خور آید به آئیرودین

همینکه فرستادگان پاسخ **گشتاسپ** را به شاه توران دادند از خواندن آن بسیار دژم شد و به سپهسالار خود فرمان داد تا لشکر را بیاراست. شمارسربازان‌تورانی در حدودسیصدهزار مردجنگی وسپاهیان ایران از شماره سربازان دشمن کمتر نبودند. . باری جنگ خونینی درکنار رودجیحون میان دوطرف‌درگرفت ، برادر دلیر وجوان‌گشتاسپ کشته شد و بسیاری ازیلان وجنگ آوران ایران بخاك و خون افتادند وچیزی‌نمانده بودکه سپاه ایران یکباره تار ومارگردد ولی دست‌آخر بواسطه شرکت اسفندیار پیروزی نصیب ایرانیان گردید .

www.tabarestan.info تبرستان

گروهی جنگ ایرانیان و تورانیان رادر اثر ظهور زرتشت میدانند در حالی که هنگام وقوع این جنگ ۲۹ سال از انتشار دین زرتشت میگذشت.

باری **گشتاسپ** پس از بازگشت ازکارزار بار عام داد، افسران وبزرگان وسران راپاس انجام وظیفه نوازش فراوان نمود ونیز دستورداد تا آتشکده بزرگ وباشکوهی برپا سازند:

خرامید برگاه و یاره به بست بگاه شهنشاهی اندرنشست
بفرمود تا آذر افروختند براو عود هندی همی سوختند
زمینش بکردند از زر پاك همه هیزمش عود وعنبرش خاك
همه کار او را به اندام کرد پسش خان گشتاسپی نام کرد
بفرمود تا پس در گنبدش نهادند جاماسب را موبدش
(فردوسی)

آن آتشکده را **آذر نوش** نام گذاردند ولی در میان مردم بنام **خان گشتاسپی** شهرت یافت، سپس **جاماسب** حکیم را به موبدی آن برگماشتند. مقام موبد درمیان ایرانیان بسیار درخور احترام بود وهمواره این دسته رااز میان بزرگان وطبقات بالای جامعه انتخاب میکردند، زیرا موبدان گذشته از انجام شعائر دینی به اختلافات میان مردم وشکایات آنها نیزرسیدگی میکردند. نویسنده **آئین هوشنگ** (ص ۱۹) اینطور مینویسد:

«موبد موبدان یا **هیربدان** یعنی مجتهدین و حکماء و علماء وآگاهان دین ودولت واینان درهر زمان، درهر شهر ودیار چندکس

بودند که موافق فرمان یزدان و کتاب فرمان فرهنگ در هر بلاد حکومت واجتهاد میکردند وحکام اکثر ولایات از این گروه بودند ، و اینان باید از نژاد دستوران باشند .

بهرحال **گشتاسب** پس از فراغت از کار آتشکده **آذر نوش** برای اشاعت به‌دین احکام و مقررات سختی صادر کرد، ولیعهد خودرا بهمراهی ده‌هزار مرد جنگی از بلخ باطراف فرستاد تامذهب جدید را ترویج کنند و بتکده‌ها را ویران سازند:

بدو گفت بایت بزین اندر آر همه‌کشوران را بدین اندر آر
از آن شهرها بت پرستان بکش پس آتشکده‌کن به آئین وهش
بشد تیغ زن گرد کش پور شاه بگرد همه کشوران با سپاه
بروم وبهندوستان بر بگشت ز دریا و تاریکی اندر گذشت
شه روم : هندوستان و یمن همه نامه کردند زی پیلتن

(فردوسی)

اسفندیار بدستور پدررواته صحنه نبردشد وزبان حالش این بود :

به‌گیتی صد آتشکده نوکنم . . .



درهندوستان بتکده‌هارا ویران ودرهر آبادی آتشکده‌ئی برپاساخت:

بتان از سرگاه می سوختند بجای بت آتش بر افروختند

واز آن تاریخ تاوقتی که ایرانیان به هند مهاجرت کردند بسیاری از آن آتشکده‌ها پایدار بود . **گشتاسب** بفرزند خود وعده داده بودکه‌در

بازگشت از جنگ از تاج و تخت کناره‌گیری کند واورا پادشاه‌گرداند ولی بگفته خودوفا نکرد واسفندیار رادرجای دوردستی بزندان انداخت، و خود جهان پهلوان (یکی ازلقب های پادشاه) به‌سیستان رفت. جاسوسان فرصت‌راغنمت شمرده به **ارجاسب** خبردادند که در بلخ بجز آتش‌پرستان حتی یك سرباز باسلاح دیده نمیشود:

مگر هفتصد مرد آتش پرست — همه پیش آذر بر آورده دست
جزاینها به‌بلخ اندرون نیست کس — ازآهن گدازان همین است وبس

ارجاسب چون میدان راخالی دید به بلخ لشکرکشید. **لهراسب** شهریار سالخورده که در **نوبهار** گوشه نشین بود فوری لباس سربازی پوشید وبجنگ دشمنان شتافت ولی درگیر ودار جنگ کشته شد و تمام آتشکده های بلخ خراب وباخاك یکسان‌گشت و **ارجاسب** هنوز در بلخ بودکه این ترکتازی درسیستان بگوش **گشتاسپ** رسید:

شهنشاه لهراسپ در شهر بلخ — بکشتند و شد روز ما تار و تلخ
از آنجا به نوش آذراندر شدند — ردو هیربد را همه سر زدند
زخونشان فروزنده آتش بمرد — چنین بدکنش‌خوار نتوان شمرد
ببردند پس دخترانت[۴۳] اسیر — چنان کار دشوار آسان مگیر

همینکه **گشتاسپ** به بلخ باز گشت **اسفندیار** را آزاد کرده پدر وپسر با **ارجاسپ** به نبرد پرداختند وسرانجام تورانیان شکست خورده **ارجاسب** از میدان جنگ فرارکرد (۴۴۵ پیش ازمیلاد).

نویسنده **دبستان‌مذاهب** دراین باره مینویسد:

«درکتب زرتشتیان وقدمای اهل‌ایران آمده در اوانی که **ارجاسب**

باردوم به‌بلخ لشکر کشید،شاه درسیستان‌میهمان **زال** پهلوان بود واسفندیار در **دژگنبدان** دربند بود . **لهراسپ** باهمه ریاضیات که می‌کشید بافر یزدان درنبرد جامه‌گذاشت ، سپس آن شهر را ترکان بگرفتند . **توربراتور** نام ترك به معبد زرتشت پیغمبر داخل شده بشمشیری او را شهیدکرد ، زرتشت پیغمبر شمار افراز یعنی سبحه (تسبیح) که آنرا بادافراز نیز گفتنددردست داشت بجانب اوافکند ، ازآن فروغی درخشنده برآمد وآن آتش در **توربراتور** افتاد واوراسوخت»

باری **لهراسپ** در جنگ و زرتشت در آتشکده **نوش‌آذر** کشته شدند :

وز آن پس به‌بلخ‌اندر آمد سپاه جهان شد زتاراج وکشتن تباه

نهادند سر سوی آتشکده بدان کاخ و ایوان زر آزده

همه زند و استا بر افروختند همی کاخ و ایوان، همی‌سوختند

ورا هیربد بود ، هشتاد مرد زبان شان زیزدان پراز یادکرد

همه موبدان را بکشتند شان ره کبرگی بر نوشتند شان

زخون‌شان بمرد آتش زردهشت ندانم چرا هیربد را بکشت ؟

(فردوسی)

ترکان آتشکده **نوش‌آذر** راباخاك یکسان کردندوازخون‌هیربدان آتش آتشکده راخاموش ساختند وگذشته ازاین ویرانیها وآتش‌سوزیها، نسخه‌های کامل **اوستا و زند** را که در آن مکان مقدس بود سوزاندند و شت **زرتشت** درسن ۷۷ سالگی و در چهل و هفتمین سال بعثت خود در سال ۵۸۳ پیش از میلاد (مطابق روز خور ماه اردیبهشت) بشهادت‌رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

تجدید آتشکده نوبهار . پس از کشته شدن **لهراسب** درهای آتشکده نوبهار که بروی عموم بسته شده بود از سر نو باز گشت. هرچند او آفتاب پرست بود ولی تمایل زیاد به کیش زرتشت داشت .

اوستا و تعلیمات عالیه زرتشت کتاب مذهبی یا صحیفه آسمانی پیامبر باستانی ایرانیان **اوستا** بود . خود او تفسیری در زبان پهلوی قدیم بنام **ژند** بر آن نوشت و چون مردم بمعنای آن درست پی نمیبردند شرح دیگری بنام **پاژند** یا تفسیر تفسیر بر آن نوشته شد. این کتاب گذشته از احکام و دستورهای مذهبی تاریخ گذشتگان و بسیاری از رشته‌های گوناگون علوم واصول اخلاقی را در بر داشت . او به پیروان خود میفرمود : **آهورامزدا** آفریدگار یکتا و بی‌همتااست که جهان و آسمان و آنچه هست آفریده اوست ، او داناست و باید فقط اورا بپرستید و از ستایش دیگر خدایان که همه آفریده او هستند بپرهیزید و باین جنگ و ستیزها پایان بخشید و علیه دروغگویان و فریب دهندگان صف آرائی کنید:

بگفتار وخشور خود راه‌جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی

هنگام سپاس و نیایش بدرگاه خداوند بنور و روشنائی توجه کنید زیرا نور و حرارت مایه زندگی و سبب رشد و پرورش موجودات است..»
یك اصل دیگر از تعلیمات **زرتشت** که هنوز هم پایه و شالوده اخلاق جامعه بشر میباشد همانا شعار سه‌گانه او: پندار نیك ـ گفتار نیك و کردار نیك است . بطور خلاصه آئین زرتشت رامجموعه‌کاملی از تعلمات نیك وصفات پسندیده سایر مذاهب تشکیل میدهد . در حمله **اسکندر مقدونی** به ایران نسخه‌های زیادی از **اوستا** بر باد رفت و امروزه جز چند بخش شامل اورادواذکار ، احکام ، اصول تزکیه نفس ، اهرمز و اهریمن و

www.tabarestan.info تبرستان

فرشتگان وآداب روزهای و ماهها ، چیز دیگری نمانده است . ماه نزد زرتشتیان سی روز است وهر روز فرشته یا موکل مخصوص بخود دارد که احکام را نسبت به آفریدگان اجرا میکنند وبرای خوشنودی فرشتگان دعاهاومراسم‌مخصوصی مقرر است .اوستا بارها بزبان فرانسه، انگلیسی وآلمانی ترجمه شده وبا متن‌آن بچاپ رسیده است.

۱. اثر فیلسوف معروف آلمانی **نیچه.زرتشت‌چنین‌گفت** یکی از شاهکارهای ادبی وفلسفی غرب دردنیای امروز شناخته شده‌است .

www.tabarestan.info تبرستان

۲- تاریخ نوبهار بلخ

اکنون به تاریخ آتشکده نوبهار و گفته‌های مورخان ایران و عرب برمیگردیم ابن الفقیه همدانی (وفات ۲۹۰ ه) در کتاب البلدان خود مینویسد:

النوبهار هو من بناء البرامکة وکان دینهم عبادة الاوثان فوصف لهم مکة وحال الکعبة بها وما کانت قریش و العرب تدین به فاتخذوا علیه بیتا یقال له «نوبهار» ببلخ. فکانت العجم تعظم ذلك البیت وتحج وتهدی الیه وتلبس الحریر وتنصب الاعلام علی القبة. واسمها عندهم اشبت. وکانت القبة مأة ذراع فی مثلها بارو قة مستدیره حولها وکان

نوبهار از بناهای برمکیان بت پرست بود که پس از اطلاع از شهر مکه و خانه کعبه و دین قریش و عرب این کعبه را در بلخ ساختند و ایرانیان (مجوسی) بزیارت آنجا میرفتند و تحفه‌ها و هدیه‌ها تقدیم میکردند و بت‌ها را با پارچه های ابریشمین آرایش میدادند.

و بر روی گنبد آن که صد ذراع در صد ذراع بود و اشبت نام داشت پرچم‌ها بلند میکردند، و دور

www.tabarestan.info تبرستان

حول البیت ثلاث مأة و ستون مقصورة یسکنها خدامه و قوامه علی کل خادم خدمة یوم فلا یعود الی خدمته الی الحول فسموا سادنها الاکبر برمکا ای انه باب مکة و والی مکة فصار کل من ولی منهم ذلک یسمی برمکا و کانت ملوک الصین تدین بذلک الدین فکانوا اذا حجوا سجدوا للصنم الاکبر »

تا دور آن را شبستانهای دایره مانند فرا گرفته بود . در چهار طرف ساختمان ۳۶۰ اطاق برای اقامت موبدان و پرستاران ساخته بودند و هر کدام از آنها یک روز از سال را بخدمت معبد میپرداختند . موبد اعظم را برمکا « دروازه یا فرماندار مکه » میگفتند و پادشاهان چین از پیروان این مذهب بودند وهنگام زیارت در برابر بت بزرگ بخاک افتاده سجده میکردند »

www.tabarestan.info تبرستان

مسعودی در کتاب مشهور خود مروج الذهب (مرغزار طلا) راجع به بتکده‌ها و آتشکده های ایران (بیوت النیران) مینویسد :

« و البیت الرابع هو النوبهار الذی بناه منوشهر بمدینة بلخ من خراسان علی اسم القمر و کان ی وکل بسدانته یدعی البرمک هسمة عامة لکل سدنته و من أجل ذلک سمیت البرامکة »

چهارمین بتکده نوبهار بود که منوچهر پادشاه ایران بنام ماهتاب در شهر بلخ در اقلیم خراسان برپا داشت و هر کس متولی آن میشد او را برموک میگفتند و این عنوان هر یک از متولیان نوبهار بود و از اینرو بنام برامکه شهرت یافتند

منوچهر آتشکده دیگری نیز بنام مهین آفر [۴۴] برپاساخت

یاقوت حموی این جهانگرد [۴۵] (وفات ۶۲۶ هـ) درکتاب **معجم البلدان** مینویسد:

«نوبهار ایضاً ببلخ بناء للبرامکة، نصبوا حوله الاصنام و زیّنوه بالدیباج والحریر و علقوا علیه الجواهر النفیسه کانت سنتهم اذا بنوا بناء حسناً او عقد و ابابا جدیداً اوطاقا شریفاً کللوه بالریحان و توجوا ذلک باول ریحان یطلع فی ذلک الوقت. و کانوا یسمون السادن الاکبر برمک لتشبیهم البیت بمکه یسمون سادنه ابن مکه»

نوبهار دربلخ نیزاز بناهای برمکیان بودکه در چهار طرف آن بت‌ها برپا داشته و باپارچه های دیباوابریشم آنهارا زینت‌میدادندو وگوهرهای گرانبها به‌بتهای‌او یختند. عادت برمکیان این بودهر وقت دروازه تازه یا ایوانی باشکوه ویا محرابی زیبا میساختند آنرا با دسته‌های گل تازه ریحان آرایش میدادند. وموبد بزرگ‌را برمك و از نظر تشبیه‌ان بتکده به خانه کعبه موبد رافرزندمکه میگفتند»

زکریابن‌محمد قزوینی این نویسنده (وفات ۶۸۲ هـ) درکتاب جغرافیای خود **آثارالبلاد** مینویسد:

بلخ مدینةٌ عظیمةٌ من امّهات بلاد خراسان بناها منوشهر بن ایرج.

بلخ از مهم‌ترین شهرهای خراسان است و منوچهر پسر ایرج ان را

کان بها النوبهار وهو اعظم بیت من بیوت الاصنام	بنیاد نهاد و نوبهار از بزرگترین بتکده‌ها دراین شهر بود

شهاب الدین العمری وی که در سال ۷۴۸ م کتاب **مسالك الابصار فی ممالك الامصار** یا **قاموس العلوم و الفنون** را تالیف کرده اینطور می نویسد :

سابعها بیت النوبهار بناه ۴۶ منوشهر الهیربدی (عابد النار) بمدینة بلخ و کان یاتیه من الصابئه من یتقرب بالقمر و کان یسمی المتولی لسدانته برمك و کانت ملوك الفرس تعظمه و تعظم متولیه و آلت ولایته الی ابی خالد البرمکی و لهذا قیل البرامکه. و کان قد کتب علی باب النوبهر بالفارسیه قال لهراسف الملك ابواب الملوك تحتاج الی ثلاث خصال : عقل و صبر و مال	هفتمین بتکده ایرانیان نوبهار بود که منوچهر هیربدی (آتش پرست) ان را در شهر بلخ ساخت ، وستاره پرستان برای پرستش ماه بدانجا میرفتند و متولی آن را برمك میگفتند . شاهان ایران نوبهار و متولی آنرا بسیار احترام میکردند و دست آخر تولیت آن به ابوخالد برمکی رسید، ازاین جهت خاندان او را **برامکه** نامیدند . بالای در آن بتکده بفارسی نوشته شده بود : لهراسپ شاه گفته که دربار شاهان به سه خصلت : خردمندی ، شکیبائی و دارائی نیازمند میباشد .

www.tabarestan.info تبرستان

دقیقی و فردوسی

پس از سیاست نامه **خواجه نظام الملک طوسی** مهم ترین مدرك تاریخی اشعاری است که فردوسی در شاهنامه و دقیقی در گشتاسب نامه [۴۷] نامه خود خود ذکر کرده اند :

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت | فرود آمد از تخت و بربست رخت
به بلخی گزین شد در آن نوبهار | که یزدان پرستان بد آن روزگار
مر آن خانه را داشتندی چنان | که مرمکه را تا زیان این زمان
بدان خانه شد شاه یزدان پرست | فرود آمد آن جاو هیکل به بست
به بست آن در بافرین خانه را | نهشت اندر آن خانه بیگانه را
بپوشید جامه پرستش پلاس | خدا را بدینگونه باید سپاس
بیفکند یاره فرو هشت موی | سوی داور دادگر کرد روی
همی بود سی سال پیشش بپای | بدینسان پرستید باید خدای
نیایش همی کرد خورشید را | چنان چونکه بد راه جمشید را

www.tabarestan.info تبرستان

و بدانسان که امروزه مسلمانان به خانه کعبه احترام میگذارند ایرانیان نیز در دوره‌های باستان حرمت نوبهار را رعایت میکردند.

آیا نوبهار بتکده یا آتشکده بود ؟

بدون شك نوبهار زمانی دراز بتکده و محل پرستش **ماه آذر** بود و در آن پیکره فلزی ماه نصب میشدو ستاره پرستان برای زیارت آن از راههای دور میآمدند و بگفته نویسنده **دبستان مذاهب** چون در نزدیکی آن معبد آتشکده‌ئی وجود داشت از اینرو نوبهار بنام آتشکده نیز خوانده شده است . پرستش پیکره ماه از عهد منوچهر تا کیخسرو بفاصله **۴۳۶**

سال همچنان ادامه داشت ، وچنانکه درپیش اشاره کردیم چون **لهراسپ** آفتاب می‌پرستید نوبهار برای مدت سی سال محل آفتاب پرستی گردید ودر نتیجه تحول بزرگی درآئین ایرانیان بوجود آورد .

پس از کشته شدن **لهراسپ** درجنگ با **ارجاسپ** تورانی ، بدستور **گشتاسب** نوبهار بصورت آتشکده درآمد واین درحقیقت سومین تحول مذهبی ایرانیان بشمار میرود . **نوبهار** ازسال ۵۸۳ پیش‌ازمیلاد تافتح خراسان (۳۰هـ) آتشکده بود وبموجب این مدارك تاریخی هیچ کس نمیتواند منکر آن گردد و چقدر جای تأسف است که نوشته‌های مورخین ایرانی راجع بآن نابود گردیده واز میان رفته است . . . ازمیان نویسندگان قرن اخیر مؤلف **دبستان مذاهب** ضمن حالات شهر بلخ به پیکرستان ماه اشاره‌کرده اینطور می‌نویسد :

«در بلخ هیکلستان وآذرکده‌ها بوده‌اند ، پیکر ماه بغایت نیکو بود ، بنابراین خانه را **مه‌گه** یا **مه‌گاه** گفتندی . . . رفته رفته تازیان مکه‌اش گفتند »

مقصود ازپیکرماه همان نوبهار بود ، زیرا بیش ازیك بتکده ماه در آن شهر وجود نداشت که نام بسیارقدیمی آن در فارسی **مه‌گه** یا **مه‌گاه** بوده است .

www.tabarestan.info تبرستان

۳. تحقیقات تاریخی

برمك و نوبهار بگفته برخی از مورخان اسلامی پس از آنکه برمکیان از حالات قبیله قریش ، شهر مکه و خانه کعبه آگاهی یافتند برای هم چشمی با اعراب بتکده نوبهار را ساختند و متولی آن را برمك نامیدند!! درحالی که این استدلال بسیار نادرست وگمراه‌کننده و مفهوم **برمك** با مکه اختلاف زیاد دارد و زبان عربی نیزآن را تأیید نمیکند. ایرانیان باستان که تازیان را ناچیزشمرده وخانه‌کعبه رااحترام نمیکردند، چگونه ممکن بوداز اعراب پیروی کنند؟ بلکه برعکس عقیده آنها این بودکه خانه کعبه همان **بتکده کیوان آذر** است و روی همین تعصب نژادی فردوسی اززبان یزدگرد سوم میگوید :

زشیر شتر خوردن و سوسمار   عرب را بجائی رسیده است کار
که تاج کیان را کند آرزو   تفو بر تو ای چرخ گردون تفو !!

دراین‌صورت ، اینکه میگویند برمکیان (که صددرصد مجوسی واهل خراسان بوده‌اند) نوبهار را دربرابر خانه کعبه ساخته‌اند اشتباه محض و قیاس مع‌الفارق است . نویسندگان کتابهای تاریخ و جغرافیای ایران همگی همداستان‌اندکه متولی نوبهاررا برمك مینامیدند و دربرخی ازکتابها نوشته‌اندکه برمك ازماده مکیدن گرفته شده است .

چون تاریخ نوبهار را عرب از ایرانیان اقتباس کرده ممکن است واژه‌های فارسی تغییر شکل داده ، مثلا لفظ زرتشت بصورت **اشبت** درآمده باشد ، زیرا گنبد روی آتشکده‌ها را گنبد آذر میگفتند :

سوی گنبد آذر آرید روی بفرمان پیغمبر راست گوی

وچون زرتشت مدتی مقیم او بهار بود گنبد آن به **قبه‌زرتشت** شهرت یافت ورفته رفته **اشبست** گردید . یك قیاس دیگر اینکه لفظ شت پس از تحریف **اشبست** گردیده است ، زیرا در کتاب **دبستان مذاهب** از نظر احترام و بزرگداشت کلمه **شت** پیش از نام بتکده‌ها ذکر شده مانند **پیکر شت کیوان** ، **هیکل آفتاب** ، همچنین **گنبدشت‌نوبهار** و عربی آن **قبةالشت اشبست** گردیده. قیاس دیگر اینکه چون اطراف آن بتکده را چشم اندازهای زیبا و دلربا فراگرفته بود از اینرو بدان نام شهرت یافت .

آیا نوبهار نووهار بوده

گاهی خاورشناسان اروپا یك حقیقت تاریخی را انکار کرده ومیکوشند تا نظرهای شخصی خود را بر دیگران تحمیل و بگفته‌های شرقیان توجهی ننمایند. مثلا **زاخاؤ** خاورشناس نامی آلمان بتکده باستانی و آتشکده نوبهار راهمان خانقاه بودا میداند و میخواهد ثابت کند که نوبهار از کلمه **نووهار** گرفته شده است. بطوریکه خوانندگان میدانند در زبان سانسکریت **وهارا** یا **وهار** بمعنای خانقاه آمده وخانقاه‌هائی که در دوران زندگانی **بودا** ساخته‌شده‌بود تمامی آنها را **وهار** مینامیدند وخانقاههای زمان سلطنت راجه **اشوکا** را **نووهار**. نام گذاری کردند

www.tabarestan.info تبرستان

و چون لفظ نو در زبانهای **سانسکریت** وفارسی و **پالی** بمعنای تازه وجدید بکار رفته درنتیجه نوبهار ازهمان **نووهار** بودا گرفته شده است درحالی که بسیاری ازعلمای اسلام از صومعه‌ها وخانقاه‌های **بودا** اطلاع کامل داشتند وخوارزمی در تفسیراین دوکلمه اینطورمینویسد :

وهار بیت اصنام الهند و هو بُدّا صنم‌الاکبر الذی یحجون الیه و یُسمّی کل صنم بُدّا	وهار بزرگترین بتکده هندوستان است که مردم بزیارت آن میروند وهربتی را بدا میگویند .

مندر ، خانقاه و **استوپه** سه‌لفظ جداگانه هستند و بتکده‌های بودائیان را **استوپه** مینامیدند و آن معبد دارای گنبد بزرگی بودکه خاکسترجوکیان ودرویشان رادوزیرآن بخاك می‌سپردند وچهارطرف آن دیواری کشیده شده وروی دیوار آثاری ازتمدن بودائی وتصاویر ونقش ونگارهائی ترسیم گردیده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

خانقاه ساختمانی شبیه بمدرسه‌های قدیمی بودکه مرتاضان بودائی درآنجااقامت میکردند وبیشتر اوقات خودرا به‌آموختن درسهای مذهبی بسر میبردند و درآن مکان همیشه مجسمه بزرگ یاکوچکی ازبودا نصب میشد .

درسراسر هندوستان تا ظهور اسلام هزارها **وهار** برپا بود که جهانگردان ومورخان به تفصیل درآثارخود ازآنها ذکرنموده‌اند .

ولی بتکده نوبهاررا منوچهر پادشاه ایران پیش‌ازتولد **بودا** یعنی درسال ۹۷۰ پیش‌ازمیلاد برپا داشت ونخست درآنجا ماه را می‌پرستیدند ونام عامیانه‌آن **مه‌گاه** بودودراثر این بررسی می‌بینیم که نظریه **زاخاو** آلمانی تاچه اندازه برخلاف‌حقیقت‌است. ازاین گذشته زبان پهلوی برای

واژه‌ها واصطلاحات مذهبی هرگز نیازی به‌استعاره از زبان هندی نداشته تامثلا نوبهاررا ازکلمه **نووهار** بگیرد، از آن جمله پیغمبر (وخشور) فرشته (امشاسپند) جنیو (کستی‌یازنار) معجزه (فرجود) جنت (لیمسار و مینوسار) پل‌صراط (جنیود) بتکده (بیکرستان) و بسیاری دیگر از اینگونه‌کلمات درپهلوی موجود است.

درعصرخلافت [۵۰] **هارون‌الرشید**که فضل برمکی حاکم خراسان شد (۱۷۹م) برای سرکشی به بلخ رفت ودرآنجا دستور داد تا نوبهار را ویران سازند ولی‌شالوده‌آن بقدری استوار بودکه به‌آسانی‌خراب نمیشد وفقط قسمتی‌ازآن ازهم فروریخت،آنگاه مسجدی درجای‌آن برپا کردند وچون آن‌آتشکده بهترین‌یادگارنیاکان فضل بود شعرادرمدح اوقصیده‌ها سرودند واین‌عمل بی‌باکانه اورا بسیار ستودند.

برخی‌ازخوانندگان از لفظ **برمك**که جمع‌آن **برمك و برمکیان** **برامك و برامکه** است شاید تصورکنندکه این واژه عربی است در حالی که طبق اصول زبان شناسی (فیلولوژی) این‌لفظفقط ازفارسی‌بزبان عربی راه یافته است. شما صدهاکلمات مانند دهقان، مرزبان، هیربد، زندیك وبرهمن و غیره را می‌بینیدکه اززبانهای فارسی [۵۲] وهندی به عربی وارد شده وعرب‌آنها راطبق‌دستورزبان‌خودبه **دهاقین، مرازبه، هرابذه، زنادقه و براهمه** جمع بسته است، همینطور کلماتی‌مانندپیاده،کنده **مغ** پس ازورودبزبان عربی‌بصورت **بیدق،خندق و مجوس**در آمده و کلمه‌**مکانیکس** یونانی (جرثقیل) بصورت **منجنیق** تغیرشکل داده‌اند.

نویسنده فرهنگ مشهور فارسی **برهان‌قاطع** راجع باین کلمه مینویسد: برمك نام جای و ولایتی‌است ولقب جعفر پدر خالد که

www.tabarestan.info تبرستان

دراوایل حال مجوسی بود ومتولی سدانیه‌شدکه ازموقوفات نوبهارکه آن بتخانه وآتشکدهٔ بلخ‌است وهرکس‌متولی آنجاشدی برمك‌گفتندی»

درصورتیکه‌برمك نام جا وشهرستانی نیست‌وهرچندموبد نوبهاررا برمك‌میگفتندولی‌موقوفات آتشکدهٔ‌نوبهاررا سدانیه نگفته‌اند. گذشته‌از فرهنگ نویسان، مورخان وجغرافی دانان ایران وعرب نیز برمك را بهمین‌معنی استعمال‌کرده‌اند، ولی درکتابهای‌تاریخ ایران بمعنای‌دلچسب دیگری هم بکار رفته و ازاینرو دنبالهٔ گفتار برهان قاطع را دراین باره ادامه میدهیم:

«چون جمال حالش (جعفر پدر خالدبرمکی) بزیوراسلام‌آراسته گردید باعیال واطفال بجانب دمشق‌که دارالملك حکام بنی‌امیه بود توجه نمود. بعداز چندروز به بارگاه‌سلیمان‌بن‌عبدالملك آمد. چون چشم سلیمان برجعفرافتاد رنگش‌متغیرشد، اشاره فرمودتا اورا ازمجلس‌بیرون بردند، خواص وندمای مجلس از صدور این حکم‌تعجب نموده سبب آن پرسیدند، سلیمان‌گفت‌این‌شخص زهرهمراه‌دارد. گفتندچون‌معلوم‌خداوند شد؟ گفت دومهره بربازوی من‌بسته است که هرگاه زهریا طعام یا شراب زهرداربه مجلس درآورند، آنهابحسب خاصیت حرکتی عنیف‌میکنند، حضارکیفیت حال ازجعفر پرسیدند، جواب‌داد: بلی! قدری زهر در زیر نگین انگشتری دارم بجهت آنکه درهنگام شدت‌ألم برمکم وازمذلت برهم ولهذا او برمك واولاد اوبه برمکی‌ملقب ومشهورشدند»** چنانکه برخی ازشعرا مك و برمك را درشعر هم بکار برده‌اند، حکیم سوزنی گوید:

یابد زتو جواب نعم سائل نعم　　　ازپیرسالخورده‌تاطفل‌شیرمك(مکنده)

شاعری دیگر از تباهی خاندان برمکی درس عبرت گرفته و به ارباب بی‌مروت دنیا اینطور نصیحت میکند :

ای طفل‌دهر گر تو زبستان حرص وآز
روزی دو شیر دولت واقبال برمکی
(فعل)

در مهد عمر غره مشو ازکمال خویش
یاد آور از زمان بزرگان برمکی
(اسم)

واز شعرای اخیر هند **اسدالله‌غالب** گوید:

برمکیدند همه برمکیان زهر زرشك
چون ثنا خوان سخایش بر آنان رفتند

مادهٔ اشتقاق برمك

چنانکه ازکتاب **دبستان مذاهب** روایت کردیم بتکدهٔ ساخت منوچهر **مه‌گه** یا **مه‌گاه** نام داشت وپس از زمانی‌دراز بنام **نوبهار** شهرت یافت وپس از فتح بلخ ، مسلمانان نیزآن پرستشگاه را **نوبهار** میخواندند . لفظ **مه‌گه** چنانکه میدانیم فارسی خالص ومرادف با **هیکل‌قمر** ، **بیت‌مقدس** و **پیکرستان‌ماه** استعمال میشد زیرادرآن بتکده بتی بصورت ماه نصب گردیده بود. پس ازکشته شدن **لهراسب** و پس ازآنکه **گشتاسپ** وزیرداناشمند **خودجاماسب** رابه تولیت‌آن‌گماشت آتش‌پرستی جای آفتاب پرستی را گرفت و رفته رفته با اضافه حرف بر بصورت **برمه‌گه** یا **برمهگ** درآمد ودرنتیجه‌عرب‌آن را **برمك** خواندند .

www.tabarestan.info تبرستان

بر در زبان پهلوی بچند معنی آمده ودر ترکیبهای مختلف بکار میرود مانند **دستوربر** (یعنی پیشوای مذهبی) **نوبر** (میوهٔ تازه رسیده ودوشیزه) **برنا**، **برومند**، **برخوردار**، ونظایر آن در شاهنامه زیاد میباشد... و پس از گذاردن لفظ بر پیش از **مه‌گه** معنای دستور یا متولی را میرساند...

در **کتاب البلدان ابن فقیه برمك**، و **برمکا** و **برمکه** هرسه نوشته شده است و **مسعودی** برخلاف قیاس **برموك** و **زمخشری** صاحب **الکشاف** درکتاب **ربیع الابرار**، **برمکا** نوشته‌است:

«وکان من یلیه یسمی برمکا یعنی والی مکه وانتهت البرمکة الی ابی خالد واسلم علی عثمان وسماه عبدالله».	هرکس که متولی نوبهار شدی اورا برمکا یعنی والی مکه گفتندی تا این سمت با خالد بن برمك پایان یافت. وی نزد عثمان اسلام اختیار کردو او را عبدالله نامید.

اکنون بسیار خوشوقتم که پس از خواندن صدها صفحه تاریخ وجغرافیا ریشه و وجه تسمیهٔ برمك راکه ازجهت لفظ و معنی باتاریخ ایرانیان مطابقت دارد، بدست آورده وبخوانندگان محترم تقدیم میدارم. من با اطمینان خاطر میتوانم بگویم که برمکیان زرتشتی مذهب (مجوسی) وایرانی خالص بودند واینکه **زاخائو** آنانرا هندی وپیرو کیش **بودا** خوانده برخلاف حقیقت است اشتباه دیگر او اینکه این کلمه را که فارسی خالص است مشتق از **پرمکه** هندی میداند، در صورتیکه پس از تحقیق از چند تن دانشمندان زبان سانسکریت دانشگاه هندوها دربنارس، چنین ادعائی

www.tabarestan.info طبرستان

را واهی و بی اساس تشخیص داده‌اند.

جاماسب حکیم برمکیان از دودمان او بودند و وی نخستین کسی بودکه درزمان **گشتاسب** بسمت موبد نوبهار برقرارشد و بعدها به‌پاداش خدمات‌شایستهٔ‌خودبمقام **موبد موبدان** (قاضی‌القضاة) سراسر کشور معین گردید. پاداش دیگرش این بود که عنوان **دستوراعظم** بدو ارزانی گردید، زیراگودرزنیای جاماسب نیز وزیر اردشیر بود و وزارت دراین خاندان ازپدر به پسر به ارث‌میرسید. **جاماسب** حکیم نزد زرتشت بسیارمحترم وارجمند بودبطوریکه دخترش **پوست** را بهمسری اودر آورد واو نیز بنوبهٔ خود دست‌یکی‌ازدختران برادرش رابدست زرتشت سپرد. جاماسب ازنظرفضل وکمال هم حکیم و مهندس و هم ستاره شناس بود وهنگام لشکرکشی ارجاسب به ایران **گشتاسب** او را نزد خود خواند واز تأثیر گردش کواکب و ستارگان دربارهٔ سرنوشت آن جنگ پرسشها کرد.

بخواندآن زمان شاه، جاماسب را — که دستور بد شاه گشتاسب را
سر موبدان بود و شاه روان — چراغ بزرگان و اسپهبدان
ستاره شناسی گرانمایه بود — ابا او بدانش کرا پایه بود؟
بپرسید از او شاه و گفتا خدای — ترا دین بداده است وپاکیزه‌رای

(فردوسی)

آن حکیم دانشمند بدستور گشتاسب تختی بنام **طاقدیس** درست کردکه یك‌نوع طلسم‌عجایب وغرائب علمی‌داشت ومانند رصدخانه کار میکرد، چهارطرف آن نقشه‌های منطقة‌البروج وسیارات‌هفتگانه نقش‌شده و

www.tabarestan.info تبرستان

درازای آن **۱۷۰** گزوپهنایش به **۱۳۰** گزمیرسید.

زکیوان همه نقشه ها تا بماه بدان تخت کرد او بفرمان شاه

طاقدیس تختی جواهر نشان بودوتازمان پیروزی اسکندر چـون ذخیره‌ئی گرانبها درخزانهٔ شاهی نگهداری میشدولی متأسفانه اسکندر آن راشکست و گوهرهایش را به‌یغمابرد ویك‌یادگار نفیس ایرانیان را را نابودساخت.

مراورا اسکندر همی پاره کرد زبی دانشی کار یکباره کرد

گشتاسب پس‌از مرگ اسفندیار تاج وتخت را به‌نوادهٔ خودبهمن دراز دست‌سپرد وبه **جاماسب** دستورداد تا درمراسم تاجگذاری‌اوشرکت جوید و ازآن زمان به‌بعد دیگرنامی از **جاماسب** درشاهنامه برده نشده ومعلوم نیست سرگذشتش بکجا انجامید؟... درهر حال میتوان حدس زدکه پس‌از پایان دورهٔریاست ونرسیدن بمقام وزارت درسلطنت **بهمن** به نوبهار رفته وگوشه نشینی اختیارکرده و به پاداش خدمات گذشته‌اش تولیت‌نوبهار درخاندان اوموروثی گردید.

نکتهٔ دیگراینکه هرکجا درکتابهای تاریخ نامی از برامکه برده شده مقصودهمین خاندان میباشد زیرا این دودمان مانند **قیاصرهٔروم، اکاسرهٔعجم ، فراعنهٔمصر ، خاقان چین ، نجاشی حبش و تبع حمیر** همگی سرشناس ومورد احترام قرارمیگرفتند ... برمکیان بطورعموم در علوم حساب ، حکمت ، دبیری ، ستاره شناسی ، پزشکی ، سیاست وکیمیا سرآمد عصرخود بودندو دراثر انتساب به **جاماسب** و شایستگی واستعداد شخصی هرکدام ازآنها بمقامات عالیه‌نایل‌گردیدند[۵۶]

ساسب

پس از جاماسب پسرش ساسب متولی نوبهار گردید وپس از او پنج شش پشت از سلسله نسب این خانواده شناخته نشده‌اند.

فیروز برمکی

او درزمان **شیرویه‌قباد** متولی نوبهار گردید واین آتشکده که تاسلطنت یزدگرد سوم پایدار ومورد احترام بوددردوران **ولیدبن‌عبدالملك** برای همیشه خاموش گشت.

برمکیان از آغاز تاریخ بسیار موقع شناس و فرصت طلب بودند و از همان وقت که **زرتشت** آتش پرستی را بجای بت پرستی رواج داد و **گشتاسب** دین بهی را بپذیرفت، **جاماسب** جد اعلای آنها نیز آئین تازه را اختیار کرد، چنانکه بـا پیشرفت سریع اسلام فیروز بمدینه رفت وبمیل خوداسلام آورد وخراج سالانهٔ نوبهاررا ازجیب خودمی‌پرداخت (۳۰هـ.) باآنکه درکتابهای تاریخ‌راجع بحالات‌آخرین متولی نـوبهار چیزی بنظر نمیرسد ولی کتابهای **البلدان** و **معجم‌البلدان** تا اندازه‌ئی این‌مشکل راحل کرده‌اند.

پس‌از آنکه آخرین برمك در زمان‌خلیفهٔ سوم‌اسلام اختیار کرد وبشهر بلخ‌بازگشت . ایرانیان ازکیش‌تازهٔ اوبخشم آمده ویکی‌ازپسرانش را بجای وی‌متولی قراردادند.

شاه ترکستان‌نیزفرصت راغنیمت شمرده‌بنام حمایت مذهب، فیروز و ده فرزندش را بکشت و همسر او با کودك شیر خوارش که یگانه بازماندهٔ آن خاندان بود به کشمیر پناهنده شد وکودك در آنجا پرورش یافت .

www.tabarestan.info تبرستان

پس از چندی ناخوشی وبا در بلخ شیوع یافت و مردم خیال میکردند که آن بلای آسمانی بواسطهٔ تغییر کیش برمك نازل گردیده است در نتیجه مردم بلخ برمك نوخاسته را از کشمیر خواسته متولی قرار دادند واو به ترویج کیش نیاکان خود پرداخت.

بعقیدهٔ نگارنده برمك مقتول همان فیروز است و او نخستین فرد خاندان برمکی بود که بدیانت اسلام مشرف گشت و نامش را عبدالله گذاردند، وجوانی که از کشمیر خوانده شد جعفر بلخی پسر فیروز بوده که سرفصل تاریخ دورهٔ جدید برمکیان از او آغاز میگردد وشاید جعفر تا ورود به بلخ برآئین پدران خود وفادار بوده است.

جعفر بلخی

دختر شاه صغانیان[۵۷] را بهمسری اختیار کرد وازاو فرزندی بنام حسن واز زن دیگرش سه پسر بنام‌های **خالد، عمرو، وسلیمان** ودختری بنام ام خالد وازکنیزی یك پسر باسم **کال** ودودختر که نام یکی از آنها **ام القاسم** بود، پیداکرد.

ازاین اسامی بخوبی پیداست که فرزندان **جعفر** وقتی چشم بجهان کشوده‌اند که پدر آنها درجرگهٔ مسلمانان داخل شده بود وگرنه نام ایرانی برایشان انتخاب میکرد.. وچقدر جای تأسف است که نویسندگانی مانند **ابن الفقیه** و **یاقوت** زمان آتش پرستی وزمان مسلمانی اورا ازهم تفکیك نکرده بلکه تاریخ زندگانی سه نسل رادریکجا گنجانیده‌اند!

ایرانیان تاریخ دورهٔ جدید برمکیان را از **جعفر** و اعراب از فرزندش **خالد** میدانند واو همان کسی است که بمنصب وزارت **سفاح** عباسی گماشته شد وفرزندانش تازمان خلافت **هارون** برمسند وزارت وامارت تکیه میزدند.

www.tabarestan.info تبرستان

ابوالحسن جعفر بلخی نویسندگان ایرانی همگی براین عقیده‌اند که برمکی همان جوانی است که از کشمیر آمده و به تولیت آتشکدهٔ نوبهار[۵۸] معین گردید وچون هنوز بر کیش پدران خود باقی بود به بیت‌المال مسلمانان جزیه میداد.

درسال ۸۶هـ . یعنی عهد حکومت **ولیدبن‌عبدالملك** اموی که **قتیبة بن‌مسلم باهلی** بلخ را محاصره کرد جعفر در همان تاریخ متولی نوبهار بود ، وبگفتهٔ نویسندهٔ[۵۹] کتاب **مبدأ ومعاد** پس از آنکه بلخ در حوزهٔ کشورهای اسلامی درآمد، جعفر نیز اسلام اختیار کرد وبنام برمك اصغر مشهور گشت[۶۰].

دربار سلیمان عبدالملك وجعفر برمکی پس از گشودن بلخ بدست سپاهیان اسلام جعفر بواسطهٔ پریشانی وتنگدستی به دمشق رهسپار شد وبدربار عبدالملك راه یافت. اوگذشته اززیبائی وتناسب اندام زبانهای فارسی وعربی راخوب میدانست ودرادبیات، پزشکی، ستاره شناسی، شعروشاعری وکیمیا سرآمد عصر خود بود. سلیمان سه سال برمسند خلافت نشست ودرسال ۹۹هـ. درگذشت، ولی درهمان مدت کوتاه دین اسلام ازشامات واندلس وافریقا گذشته تا **هندوستان** ، **خوارزم**، **سمرقند، کابل وفرغانه** انتشار یافت ودمشق[۶۱] پای‌تخت حکومت ازحیث جاه وجلال وبزرگی بی نظیر بود.

ایرانیان مینویسند که **سلیمان بن‌عبدالملك** جعفر راوزیر خود قرارداد درحالی که مورخین عرب میگویند اوبعنوان یك نفر دبیر وارد دستگاه خلافت گردیدوتاسال ۱۴۴هـ. مشغول خدمت بود.

اکنون بهتراست بشرح حال **خالد** فرزند نام آوراو بپردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

٤ـ ابوالعباس خالدبن جعفر برمکی

تولد و پرورش

این فرزند بلند پایه **جعفر** درسال ۹۰ هجری در زمان خلافت **ولیدبن عبدالملک** دیده بجهان گشود. طبری[۶۲] مینویسد **خالد**[۶۳] فرزند **مسلم باهلی** است ولی صحت این روایت مورد تردید است زیرا وقتی که **باهلی** بفرمان[۶۴] **حجاج** (۸۶ هـ.) به خراسان لشکرکشی کرد، همسر متولی نوبهار (برمک اصغر) باسارت مسلمانان درآمد وپس از بستن معاهده صلح بفرمان **باهلی** آن بانو آزاد گردید واورا به سرای عبدالله فرستادند.

درکتابهای مقدمه **ابن خلدون**، **کامل ابن اثیر** و **سرح العیون** نیز این روایت ذکر شده ولی هیچ مورخی پیش از طبری بدان اشارت نکرده است.

نویسندهٔ **تاج العروس**[۶۵] (شرح قاموس) مینویسد: برخلاف مشهور **خالد** دربلخ بدنیا آمد ودر همانجا زیر سرپرستی پدرش پرورش یافت. شهرت **خالد** وکارنامه‌های اجتماعی او بتاریخ خاندان عباسی بستگی کامل دارد، زیرا او بودکه برای استقرار عباسیان برمسند خلافت فداکاریها کرد وخدمات نمایانی انجام داد، وفرزندان او بودندکه براثر لیاقت وکاردانی خود شالودهٔ چنان حکومت باعظمتی را پی‌ریزی کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

هـ- پایان حکومت بنی امیه و آغاز خلافت عباسیان

مقدمه

برای چه سلطنت پرشکوه بنی امیه بپایان رسید وچگونه عباسیان زمام امور را در دست گرفته ، ستارهٔ اقبالشان درخشیدن آغاز نمود؟ برای پاسخ باین پرسشها باید کمی به عقب برگردیم .

قبیلهٔ قریش تا پیش ازظهور پیامبر اسلام کانون حقیقی جاه وجلال عرب بشمار میرفت ولی دو عشیرهٔ این قبیلهٔ بزرگ یعنی **هاشم وامیه** رقیب سرسخت یکدیگر بودند، تا آنکه افتخار رسالت نصیب خاندان هاشم گردید وامیه مقام سپه‌سالاری وحکومت قومی رادر دست گرفتند ودر نتیجه ازنظر جاه وثروت واقتدار سیاسی بر **آل هاشم** برتری پیداکردند .

در زمان خلیفهٔ دوم **ابوسفیان** والی شام شد ودرعهد خلیفهٔ سوم کارشان بیش از پیش رونق گرفت و نخستین کامیابی **آنها** این بود که **مروان بن حکم** بدستگاه خلافت راه یافت و افراد دیگری از این خاندان بکارهای مهم حکومتی گماشته شدند وسازمان خلافت که بدست **معاویه ومروان** پی ریزی شده بود بسیار رونق یافت . قدرت **بنی امیه**

www.tabarestan.info
تبرستان

چون خاری در چشم **بنی‌هاشم** می‌خلید ولی براثر تدبیرات سیاسی ونظامی **ولید** و دیگران کوششهای **بنی‌هاشم** بجائی نرسید وهیچگونه شکافی در دستگاه خلافت راه نیافت تا آنکه رفته رفته سیاستمداران و قهرمانان اموی از دنیا درگذشتند وگروه دیگری بنام **آل‌عباس** دربرابر سادات وعلویان قدبرافراشتند .

ازطرفی[۶۶] سادات حسنی وحسینی وآل‌عباس هرکدام درانتظارفرصت بودند وچون هنگام تولد**عبدالله بن عباس** حضرت رسول درگوشش اذان خوانده‌ودعافرموده‌بودکه**اللهم فقهه فی‌الدین وعلمه التأویل**عباسیان بیش ازهمه آرزوی خلافت را در سرپرورش میدادند .

درآن‌زمان‌سه‌گروه‌سیاسی باهم‌درپیکاربودند: ۱ـعباسیان‌که‌خلفای اموی‌را مردمی خونخوار وستمکار ودرخورلعن وطعن میدانستند و روی پیشگوئی حضرت‌رسول یقین‌داشتندکه آن‌حکومت‌غاصب بزودی‌سرنگون خواهد گشت ۲ـ گروه دوم معتقد بودند که پس از امام سوم شیعیان **ابن الحنفیه** بمقام‌خلافت برقرارمیگردد ۳ـاین‌گروه ازپیروان‌وشیعیان حضرت علی بودند وعقیده‌شان این‌بودکه‌بعدازحضرت‌امام حسین فرزندش امام زین‌العابدین برمسند خلافت خواهد نشست .

پس ازکشته شدن خلیفهٔ سوم جنگهائی بنام **جمل** و **صفین** میان حضرت علی و معاویه والی شام در گرفت و او پس‌از نوزده سال سلطنت درگذشت . بعد از او فرزندش **یزید** زمام قدرت را در دست گرفت و یزید هم پس از سه سال وهفت ماه سلطنت و ارتکاب جنایات بیشمار از دنیارفت و معاویه دوم جانشین او بعدازدوماه و ۲۲ روز از خلافت کناره

www.tabarestan.info تبرستان

گیری کرد ، آنگاه کشمکش خونینی بخاطر سلطنت میان آن خاندان آغاز گشت .

چون حضرت امام **زین العابدین** هیچگاه خواهان خلافت نبود ، **عبدالله بن زبیر** فرصت را غنیمت شمرد و خلافت خود را درعراق، یمن وبصره رسماً اعلام داشت و **عبدالله بن عباس** و**محمدحنفیه** نمایندگان بنی هاشم و علویان را که از بیعت با او خودداری میکردند هر دو را بزندان انداخت .

هنوز حکومت **ابن زبیر** پا بر جا نگردیده که **مختار ثقفی** ملقب به **کیسان** بنام خونخواهی حضرت امام حسین شورید و با رضایت کوفیان خلافت **محمدحنفیه** را اعلام و او را از زندان آزاد ساخت ... **مختار** مردی دلیر، بیباک وازخودگذشته بود و میخواست با نیروی بازوی خود حکومت مستقلی درکوفه تشکیل دهد، ولی**ابن زبیر** از قدرت روزافزون او هراسان گردید و **مصعب** برادر خود را بهمراهی سپاهی بزرگ برای جنگ باوی فرستاد و متأسفانه **مختار** در گیرو دار جنگ بشهادت رسیدو **ابن زبیر** سر اورا نزد **محمدحنفیه** فرستاد وامام از این پیش آمد ناگوار بسیار آزرده خاطر شدوگوشه‌گیری اختیارکرد. هرقدر **ابن زبیر** میخواست که امام با او بیعت کند زیر بار نرفت وسرانجام برای حفظ جان خودبه **عبدالملك** دست بیعت دادودرسال ۸۱ هـ . ازدنیا رحلت کردوچون پیش از مرگ درحق پسرش **ابوهاشم عبدالله** وصیت کرده بود ازآن تاریخ پیروانش به **هاشمیه** معروف گشتند .

با آنکه امام **محمدحنفیه** از سرای فانی بعالم باقی شتافت ولی

www.tabarestan.info طبرستان

جماعت **کیسانیه** براین عقیده بودند که او هنوز زنده است و در کوه رضوی نزدیکی مکه روزگارش را بسر میبرد و پس ازچندی دوباره ظهور خواهد کرد و از این جهت پنهانی برای خلافت **ابوهاشم** در خراسان و شام کوشش میکردند. دران اثناء ابو هاشم بریاست هیئتی نزد خلیفه **هشام** رفته از او دیدن کرد.

ابوهاشم جوانی خوش رو و خوش اندام و تمام خصائص پیشوائی دراو جمع بود. **هشام** باگرمی ازاو پذیرائی کرد و مورد نوازش خود قرارداد، با این وصف زندگی خود را در معرض خطر میدید و همینطور هم شد زیرا پیش از عزیمت ازدمشق شیر زهر آلودی باو خوراندند و همینکه آثار سم دراو ظاهر گشت به **حمیمه** نزد **علی بن عبدالله عباس** شتافت و در آن حال آشفتگی و پریشانی بوی گفت: اکنون که دم واپسین زندگی من سر رسیده بشما مژده میدهم که خلافت در آینده نزدیکی از بنی امیه بخاندان شما انتقال خواهد یافت. آنگاه به دعاة و نقباء که همراه او بودند دستور داد تا برای خلافت آل عباس فداکاری کنند و در نتیجه نیروی متمرکز علویان یکباره به عباسیان پیوست و **عبدالله** عمل **ابوهاشم** را یك تأیید الهی نسبت بخاندان خود دانست.

اکنون بخاندان معاویه بر میگردیم: پس ازمرگ یزید ومعاویه دوم پسر هفت ساله یزید بنام **خالد** وارث تاج وتخت گردید و چون کودك خرد سالی بود **مروان بن حکم** خودرا خلیفه مسلمانان اعلام کرد و خلافت پس از بیست و سه سال از خاندان معاویه به **مروان** انتقال یافت ودمشق همچنان دارالخلافه باقی ماند. **مروان** با **ام خالد** زن یزید

www.tabarestan.info تبرستان

عروسی کرد و بخلافت فرزندش اعتراف نمود سپس دست **ابن زبیر** را از حکومت مصر و شام کوتاه ساخت و چون بر خلاف تعهد خود برای **عبدالملك** و **عمر بن عبدالعزیز** بیعت گرفته بود به تحریك ام خالد[۶۷] کشته شد **عبدالملك** در سال ۶۵ هجری جانشین او گردید.

این خلیفه نخست به خاموش کردن آتش شورش **ابن زبیر** پرداخت و برای این منظور لشکری بسرکردگی حجاج بن یوسف به مکه فرستاد. با آنکه **ابن زبیر** در برابر سلحشوران پایداری سختی کرد ولی بالاخره بخانه کعبه پناهنده گشت، حجاج هم خانه کعبه را با منجنیق به آتش بست، دیوارهای خانه را ویران و پرده‌ها و آثار مقدسه را سوزانید و **ابن زبیر** و برادرش هردو کشته شدند. دران تاریخ تنها **ابو محمد علی بن عبدالله** ازمیان مدعیان خلافت دربرابر بنی امیه باقی بود و او نیز در سال ۱۱۸ هجری وفات یافت ومحمد پسر بزرگش جانشین وی گردید.

محمد بن علی

امام **محمد بن علی** معاصر خلیفه هشام مردی با تدبیر ودور اندیش بود واز زمان **عمر بن عبد العزیز** بی سر وصدا بنفع عباسیان تبلیغ میکرد و پس از مرگ پدر بر فعالیت خود افزود ومبلغانی به مصر، حجاز، شامات وخراسان فرستاد، و ساداتی که درخراسان برای بنی فاطمه کار میکردند آنها نیز بنا بوصیت **ابوهاشم** هدف خود را تغییر داده به نفع عباسیان ندا دردادند. تاآن زمان دستور براین بود هرامامی که برایش تبلیغ میشد نام اورا از مردم پنهان میداشتند چنانکه **امام محمد** نیز به پیروان خود دستور داده بود **یدعون للبیعة الرضا من آل محمد علیه السلام** یعنی دعاة ما برای خاندان پیغمبر تبلیغ کنندواز ترس خلفا نام هیچ یك ازداوطلبان خلافت را بر

زبان نیاورند .

امام محمد مرکز دعوت خودرا نخست در شهر کوفه قرارداد زیرا تمام نهضتهای فکری و انقلابی ازآنجا سرچشمه میگرفت و خراسان را با دوری مسافت از دمشق مرکزدیگری برای فعالیت پیروان خود انتخاب نمود . اهمیت خراسان ازاین نظر بودکه خلفای بنی‌امیه نژاد عرب‌رابر ایرانیان ترجیح میدادند ، مالیاتهای سنگین ازآنها وصول‌کرده وحقوق آنان‌را باسایر مسلمانان برابر نمیدانستند ، ازاین‌جهت ایرانیان برآن بودندکه آن حکومت ستمکار راواژگون سازند . ازطرفی دیگرامویان به هرزگی و عیاشی ، فسق‌وفجور وپشت پازدن باصول اسلام‌شهرت یافته[۶۸] وبواسطهٔ این بدنامی،صحابه ، انصار حتی خوارج باحکومت آنان‌مخالفت میکردند ، تا آنکه شیعیان علی درسال ۱۰۱ آشکارابا امام محمد بیعت کردند وهیئتی را بکوفه و خراسان فرستادند .

چون مردم کوفه نسبت به‌امام سوم خیانت کرده ودر خور اعتماد نبودند ، ایرانیان بیش ازاعـراب جلب اعتماد نموده ودر نتیجه استان خراسان مورد توجه مخصوص قرار گرفت در حالی که دعوت عباسیان درشامات‌ومصر که‌مردم آنجاهاازطرفداران امویان بودندهیچگونه‌پیشرفتی ننمود . درهرحال داوطلبان سوگند وفاداری یادکرده وسوگندنامه‌ها را نزد امام فرستادند .

ابوعکرمه دوازده نماینده ازسران قبائل عرب را انتخاب‌کرد و هفتاد نفردیگرازطبقات‌گوناگون‌مردم‌باتهاپیوسته‌دست‌بکار گردیدند. این دعاة درلباس سوداگران وپیشه وران درشهرها ودهکده‌ها پراکنده شدند

وطبق دستوری که بآنها داده شده بود بیدادگری بنی امیه را برای مردم شرح داده خاندان نبوت را می‌ستودند و پس از انجام مأموریت اصل احکام را نابود میکردند و براثر همین احتیاط کاری راز آنها مدتها فاش نگردید. در زمان حج تمام دعاة در مکه اجتماع کرده وامام نیز در آن مراسم شرکت می‌جست و برنامه سال آینده درهمانجا تنظیم میگردید واین روش برای سالیان دراز ادامه داشت **ابوهاشم ماهان** و **ابوسلمه خلال**[۶۹] نمایندگان کوفه برای پیشرفت دعوت عباسیان خدمات نمایانی انجام دادند.

تا آن تاریخ سه نفر از خلفای اموی یعنی **سلیمان عبدالملک**، **عمر بن عبدالعزیز**[۷۰] و **یزید بن عبدالملک** زندگی را بدرود گفته بودند و مبلغین عباسی تاحدی درخراسان کامیاب شده ومرکز تبلیغاتی آنان بجای ری به **مرورود** (طخارستان) انتقال یافته بود.

پس از **یزید** زمام حکومت بدست **هشام بن عبدالملک** افتاد و او **خالدقسری** را عامل خراسان قرار داد، وی که مردی سنگدل و بی‌عاطفه بود پس ازخواندن گزارش جاسوسان چندتن ازمبلغان عباسی را درلباس بازرگانان دستگیر کرد و پس از بریدن دست و پا آنان را بدار آویخت[۷۱] ویکی از دعاة بنام **عمارالعبدی** که جان بدر برده بود خودرا به کوفه رسانید وآن پیش آمد را به امام خبرداد وامام در جوابش چنین نوشت:

الحمدلله الذی صَدَّقَ مقالتکم ودَعْوتکم و قدبَقیت منکم قتلی ستُقْتَل	خدای را سپاس که راستی گفتار و دعوت شمارا به ثبوت رسانید ولی بسیاری دیگر ازجماعت شماشربت شهادت خواهند نوشید.

www.tabarestan.info تبرستان

آنگاه امام چندنفر دیگر ازیاران وفادار خودرا بهمراهی **خالد برمکی** برای سرپرستی ازدعوت روانه خراسان نمود وتأکیدکرد تادراشاعه دعوت پنهانی همچنان بکوشند . در سال ۱۰۸ ه **عمار** کشته‌شد و درسال ۱۰۹ شماره‌کشته‌شدگان به‌یازده‌نفر رسید ودرسال۱۱۷ ه‌گروهی که **خالد برمکی** در میان آنها بود گرفتار گردیده ولی خوشبختانه جان بسلامت بدربردند .

درسال ۱۱۸ ه **عماربن‌یزید** روانه‌مروشد ودرآن‌زمان‌کیش **بابک خرمی** درخراسان‌انتشاریافته‌بود . اوفریضه نماز، حج وزکاة راکه‌ازارکان اسلام‌است‌ازگردن‌مسلمانان‌ساقط‌کردوزنان‌رابمردها‌حلال‌میدانست‌و**عمار** ازاین پیش‌آمد بهره‌برداری‌کرد.

سپس درسال ۱۲۱ ه **زیدبن‌علی** و **یحیی‌بن‌زید** درعراق‌وخراسان پرچم مخالفت برافراشتند ولی هردو آن‌بزرگواران درصحنه‌کارزارشهید شدند‌ودرنتیجه‌زمینه برای‌روی‌کارآمدن عباسیان‌بیش ازپیش‌آماده‌گردید.

درسال ۱۲۵ ه **هشام** درگذشت و **ولید** سراپا فسق وفجورجانشین وی‌گردید. او در حرم مکه باده می‌نوشید و یکبار باقرآن‌کریم استخاره کرد وچون آیه‌شریفه برخلاف‌دلخواهش بودآن‌صفحه‌ازقرآن راپاره‌پاره و درهوا پخش‌کرد. درسال ۱۲۶ ه **امام‌محمد** وفات یافت وپیش ازمرگ **ابراهیم** پسربزرگش را بجانشینی خودبرگزید .

در آن گیرودار[۷۳] جنگهای داخلی و خانمانسوز **بنی‌امیه** برسر قدرت‌شدت یافت. درسال۱۲۷ ه **مروان‌دوم** یا**مروان‌الحمار**[۷۴] برمسند

خلافت نشست واو آخرین فرمانروای این خاندان بود. بدعوت عباسیان اهمیتی نمیداد و بسرکوبی شورشیان برنخاست و در نتیجه مردم خراسان وعراق یکباره برای جهاد باامویان برخاستند ومبلغین عباسی پس از ۲۷ سال فداکاری وجانبازی دررسیدن بهدفهای خود نزدیکتر شدند . درآن تاریخ ابومسلم[۷۵] داعی بزرگ امام محمد بود . او دراصفهان چشم بدنیا گشوده وعهدشباب را درکوفه بسر برده بود، کنیه‌اش **ابواسحاق** وتبارش به **گودرز کیانی** میرسید . درسال ۱۲۴ ه اورا بعنوان غلام زرخرید نزد **امام‌محمد** بردندوامام هم اورا برای تعلیمات مذهبی به **ابوموسی‌سراج** سپرد ، کمی بعد **ابومسلم** از نقشه دعوت عباسیان آگاه گشت و پس از سپردن‌عهد و پیمان **داعی الکبیر** لقب یافت وداوطلبانه‌عازم‌خراسان‌شدوپس ازرسیدن‌بدانجا خودرا **نقیب آل‌محمد** نامیدآنگاه[۷۶] بکاردعوت پرداخت

امام ابراهیم بن محمد

درسال ۱۲۷ه بمکه‌رفت، گروهی از پیروانش بیست‌هزار دینارودویست‌هزاردرهم‌باارمغانهائی بدو تقدیم داشتند .. آن جماعت پس از انجام مراسم‌حج بخراسان‌رفتند و **ابوسلمه‌خلال** را به‌الجزیره فرستادند. بعد مبلغین‌هاشمی وعباسی دست‌بدست هم‌داده درپیشرفت مرام خود همکاری کردند و شماره آنها روبفزونی گذارد و **ابومسلم** هفتاد نماینده دیگر بعنوان نقیب معرفی نمود و آنهادرهمه‌جا پراکنده شدند . در آن تاریخ عربهای مقیم خراسان باهم ناسازگار وسرگرم پیکار بودند و **ابو مسلم** از فرصت استفاده‌کرده‌آتش کین[۷۷] ودشمنی امویان‌رادرسراسرکشور شعله ور

www.tabarestan.info تبرستان

ساخت. شعار **ابو مسلم** این بود که در مرحلهٔ نخست باید **آل هاشم** را از چنگال ظلم و ستم امویان نجات داد و گروه بسیاری از مردم با او همداستان گردیدند چنانکه داوطلبان خدمت سربازی سوگند میخوردند که بدون هیچگونه جیره و مواجب برای آل هاشم جان فشانی کنند. در سال ۱۲۹ هـ **امام ابراهیم** سه پرچم: **رایة النصر** (پرچم پیروزی) **ظل** (پرچم سایه‌دار) و **سحاب** (پرچم ابر) را برای **ابومسلم** فرستاد، پارچه آن بیرقها سیاه رنگ بود و امام برخلاف گذشته دستور داد تا آشکارا بدعوت بپردازند

نویسندهٔ **روضة الصفا** مینویسد: در ماتم **سیاوش گودرز** بازماندگانش جامه‌سیاه پوشیدند و **ابو مسلم** نیز برای حفظ سنن نیاکان خود در مصیبت **امام محمد** فرمان داد تا سربازان جامه‌سیاه در بر نمایند و خود نیز سیاه پوشید و پس از استقرار خلافت در عباسیان لباس سیاه شعار رسمی آن خاندان گردید، و از اینرو تاریخ نویسان عرب سپاه **ابومسلم** را **مسوده** نام نهاده‌اند. هر سرباز چوب دستی کوتاهی در دست میگرفت که بطور طنز **کافر کوب** میگفتند و رنگ این چوبها و پرچمها همگی سیاه و روی آنها آیات مناسبی از قرآن کریم نوشته شده بود

حکومت ابومسلم و اعلام دعوت

بدستور **امام ابراهیم**. **ابومسلم** در سال ۱۲۹ به **مرو رود** رفت و در دهکدهٔ کوچکی از قبیله **خزاعه** در اطراف هرات اقامت کرد و پس از شور با مبلغین و دعاة آتشی بر قله کوه روشن کردند، همینکه آتش به آسمان زبانه کشید هزاران نفر داوطلب از مسافتهای دور و نزدیک **مرو رود** فریاد

www.tabarestan.info تبرستان

الله‌اکبر کشیده اجتماع کردند و همان داوطلبان سپاه بیکران **ابو مسلم** را تشکیل دادند.. آنگاه بدستور امام پارچه‌های سیاه بر پرچم پیروزی آویخته آن را برافراشتند و عقیده‌شان این بود که آن رایت مانند درفش کاویانی ایرانیان برای مسلمانان خجسته و مبارک فال خواهد بود ، همینطور هم شد زیرا در ۲۵ ماه رمضان همان سال خلافت عباسیان رسماً اعلام گردید

ابو مسلم[۷۸] پس از تشکیل یک حکومت موقتی نامه‌ئی به **نصر بن سیار** عامل خراسان نوشت و پس از نعت وستایش پروردگار این آیه شریفه را روی کاغذ آورد :

واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جائهم نذیر لیکونن اهدی من احدی الامم. فلما جاء هم نذیر ما زادهم الا نفوراً. استکباراً فی الارض ومکر السئی ولا یحیق المکر السئی الا باهله. فهل ینظرون الا سنة الاولین. فلن تجد لسنة الله تبدیلا. ولن تجد لسنة الله تحویلا.

مشرکان عرب محکم‌ترین قسم بنام خدا یاد میکردند که اگر پیغمبری ازجانب خدا برای هدایت آنها بیاید از هر یك از امم یهود و نصاری (زودتر و) بهتر هدایت یابند. و آنگاه که رسول آمد بر آنها چیزی جز مخالفت و نفرت نیفزود. بدین جهت که میخواستند در زمین تکبر و گردن کشی کنند و مکر (در اعمال بد) اندیشند و مکر زشت وفکر بدکاری جز صاحبش احدی را هلاك نخواهد کرد. و آیا اینان جز آنکه بطریقه

امم گذشته هلاك شوند انتظاری دارند؟وطریقه‌خدا (درهلاك بداندیشان) هرگز مبدل نخواهد شد . و طریقه حق (وسنت الهی) هرگز تغییر نمی‌پذیرد.»

نصر پاسخی بنامه او نداد وخودرا برای کارزار آماده‌ساخت. جنگ سختی درگرفت و ابومسلم پیروزشد وشهر مروروود رابه‌تصرف‌درآورد وشماره سپاهیان اودرآن تاریخ ازهفت‌هزارنفر بیشتر نبود .

عامل خراسان شکست لشکریان خودرا به مروان اطلاع داد واضافه نمودکه دویست هزار خراسانی با امام‌ابراهیم[۷۹] بیعت کرده و اگر چاره فوری نیندیشد کارازکارخواهدگذشت وآتش فساد درهمه‌جاشعله‌ور خواهد گشت و در پایان نامه خود نوشت میخواهم بدانم که آیا بنی‌امیه بیدار و هشیارانندیاآنکه خواب سنگینی آنان رافراگرفته‌است؟ **ایقاظ اُمیّه اُم نیام؟**

مروان پس‌ازخواندن این نامه به‌والی دمشق دستور داد تاامام‌را دستگیر کرده نزداوحاضرسازد. **امام‌ابراهیم** راکه بخواندن‌نمازوپرستش خدای یکتا سرگرم بود دستگیر کرده[۸۰] به‌زندان **حران** فرستادند وپس از دوماه شکنجه وآزار درزندان درگذشت و راجع بمرگ او روایتهای زیاد بر سر زبانها افتاد .. در آن حادثه بزرگ تاریخی هزاران تن از خراسانیان بخاطریك مردآزاده وخداپرست وفارغ ازفکر زن و فرزند جانبازی کردند ، لشکریان بنی‌امیه را تارومار نموده و سریر خلافت را

www.tabarestan.info تبرستان

برای عباسیان آماده ساختند واذااراد الله شیئاً هیّأ اسبابه

جانشین امام ابراهیم

امام پیش از عزیمت از **حمیمه** برادرتنی خود **ابوالعباس عبدالله** را جانشین خود ساخت وضمناً دستور داد تمام افراد خانواده رهسپار کوفه شوند و **ابوالعباس** بهمراهی نه تن از بزرگان که در دوران خلافت عباسی هرکدام به مناصب عالیه رسیدند، روانه شدند. این کاروان در سال ۱۳۲ بهمراهی غلامان و خدمتکاران به کوفه وارد گردیدند. **ابوسلمه خلال** کاروان را در دومنزلی کوفه در کاخ **مقاتل** محرمانه جا داد و پس از دو ماه و نیم طفره و دست بدست کردن اجازه ورود او را بشهر اعلام داشت. آنگاه کاروانیان درخانه **ولید بن سعد** فرود آمده ولشکریان از حالات آنها آگاه نگردیدند.

www.tabarestan.info تبرستان

ازطرفی دیگر سربازان **ابومسلم** پس از تصرف **مرو** و هرات بسایر قسمتهای کشور دست اندازی کردند وچند نفر دیگر از سران لشکر از آن جمله **خالد برمکی- ری**، **همدان**، **نهاوند**، **شهرزور**، **موصل** و **عراق** را فتح کردند.

اقدامات محرمانه ابوسلمه

مبلغین عباسی وارکان لشکر از بدرفتاری **ابوسلمه** نسبت به ابوالعباس و همراهانش بسیار ناراضی بودند ولی از نظر مصالح سیاسی کارهای او را نادیده گرفته چنین وانمود کردند که بدستور **امام ابراهیم** فرمان او را بگردن می نهند. گرچه **ابوسلمه** نخست از داعیان آل عباس بود ولی پس از

رسیدن کاروان به‌کوفه ناگهان فکرش تغییر یافت و بر آن شد یکی از افراد زیر را که از سلاله پیغمبر اکرم و آل علی بودند بر مسند خلافت بنشاند:

۱- حضرت **امام جعفر صادق** ۲- **عبدالله محض** ۳- **عمر الاشرف پسر امام زین العابدین** بدین منظور نامه‌هائی بآنان نوشت و یکی روانه مدینه نمود و باو دستور داد نخست نزد امام جعفر صادق برود و نامه را بوی تسلیم کند. اگر دعوت را پذیرفت نامه‌های آن دو نفر دیگر را بسوزاند ودرصورت انکار نامه‌ها را بآنها برساند. پس از شرفیابی پیک حضرت امام جعفر صادق باو فرمودند: مقصود از این نامه چیست؟ **ابوسلمه** حامی شخص دیگری است.. قاصد عرض کرد: آیا ممکن است نامه را ملاحظه فرمایند؟ امام نامه را در دست گرفت و بعد آن را با آتش چراغ سوزانید.. آنگاه فرمود: پاسخ **ابوسلمه** همین است که با چشمان خود دیدی. **عبدالله محض** نیز پس از دریافت دعوت نزد امام جعفر رفت و عرض کرد که **ابوسلمه** مرا برای مسند خلافت خواسته و مینویسد تمام مردم خراسان باما همراهاند.. امام فرمود: بمن بگو که مردم خراسان از چه وقت باما همدردی کرده‌اند؟ وچگونه ممکن است بدون شناسائی از ما طرفداری کنند؟ عبدالله پرسید: مقصود از این فرمایش چیست؟ امام فرمود: چون خیرخواه هر مسلمانی هستم بخدا سوگند نمیخواهم از دادن نصیحت بتو کوتاهی کنم.. بخاطر داشته باش که این حکومت تعلق بدیگران دارد. **عبدالله** گرچه از شنیدن فرمایش امام دلتنگ شد ولی از قبول دعوت خودداری کرد... **عمر الاشرف** نیز جواب منفی داد و پیک با حالت نومیدی ازمدینه بازگشت وعباسیان از آن نقشه محرمانه آگاه شدند و در نتیجه **ابوسلمه** با تمام مبلغین خود با **ابوالعباس** بیعت کرد و خلافت خاندان

www.tabarestan.info تبرستان

عباسی درزمان حیاة مروان پایه‌گذاری‌شد .

جهشیاری‌درکتاب **وزراءوالکتاب** مینویسد: یکی ازغلامان امام ابراهیم که‌به‌کوفه‌رفته‌بودخبرمرگ‌امام‌را منتشرساخت، مردم‌نخست‌مراسم سوگواری برپا کردند سپس بمناسبت انتقال خلافت در مجالس جشن وسرور شرکت جستند

www.tabarestan.info طبرستان

۶_آغاز حکومت عباسیان

۱۳۲-۱۳۶ه

همینکه **ابومسلم** از بیعت مردم با **ابوالعباس سفاح** و از قدرت روزافزون آن خاندان اطلاع یافت با لشکریان خود از خراسان راهی کوفه شد. پس از ورود به آن شهر نزد **ابومنصور** رفت و سراغ **ابن الحارثیه**[۸۱] را از او گرفت، **ابومنصور** برادرش **ابوالعباس** را که بالای مجلس نشسته بود نشان داد و **ابومسلم** پس از مصافحه پای خلیفه جدید را بوسیده باو تهنیت گفت. سپس **سفاح** سلاح و لباس خلافت را در بر کرده برای ادای نماز به مسجد رفت و مطابق آداب خلفا نماز گذارد، آنگاه روی منبر ایستاده پس از ستایش پروردگار و افتخار خود به خویشاوندی با نبی اکرم و مدح خلفای راشدین چنین گفت: ای مردم ! پیمانه صبر و شکیبائی شما لبریز گردیده و دیگر جور و بیدادگری خاندان **بنی حرب** و **بنی امیه** برای شما قابل تحمل نبود ولی از این پس با عدل و داد با شما رفتار خواهد شد... ناگهان سرفه شدیدی به خلیفه دست داد و خطبه را ناتمام گذارده از منبر پائین آمد. **داود بن علی** عمومی خلیفه خطبه را بپایان رسانید و افزود:

www.tabarestan.info تبرستان

ای مردم ا زندگانی شما از زندگی غلامان زرخرید بدتر و تمام حقوق ومزایای انسانی شما پایمال گردیده بود ولی مطمئن باشید که بنی عباس بیاری شما برمیخیزند وبنام خدا وپیغمبر وحضرت عباس سوگند که حکومت جدید طبق کتاب خدا وسنت رسول آن عمل خواهد کرد ...

عربها و ایرانیان از شنیدن آن خطبه شیوا خوشنود گردیده سر تسلیم فرودآوردند وحاضرین پس از نماز بیعت کردند، **ابومسلم** و **ابوسلمه** پس از بیعت به انتظامات امور کشوری پرداختند . فردای آن روز **خالدبرمکی** برای نخستین بار نزد **سفاح** آمده آمادگی خود را برای خدمت اعلام داشت . خلیفه با مهربانی نام و نشانش رابرسید، در جواب گفت : جان نثار **خالدبرمکی** ... و چنان با عربی فصیح صحبت کرد که **سفاح** او را از نژاد عرب پنداشت . سپس سرپرستی غنائم جنگی را بدوسپرد ووعده داد درصورت حسن خدمت پاداش خدمات اوداده خواهد شد ووفاداری وفداکاری **خالد** درحکومت عباسی براثر همان وعده و نوید خلیفه اول بود .

مرگ مروان

پس ازانجام مراسم بیعت روز بروز برقوای **ابومسلم** افزوده گشت ونزدیك یکصد هزارداوطلب ازاطراف خراسان ،**ختلان**،**کش** و**نسف** باجامه های سیاه پیرامون او جمع شدند، آن داوطلبان جز یك چوب‌دستی سلاحی باخود نداشتند وچندتن ازافسران سرکردگی لشکر را برعهده گرفتند.

پس از جنگهای خونین جرجان و اصفهان **قحطبه** عباسی سر **عامر** فرمانده دشمن را نزد **ابومسلم** فرستادوغنائم جنگی زیاد بدست اوافتاد، درمیان آن اموال بسیاری ازآلات موسیقی مانند دف وتنبور وچنگ ولی

www.tabarestan.info تبرستان

یافت می‌شد که نمونه‌ئی از خوشگذرانی وعیش وعشرت سرداران بنی امیه بود.
باری **مروان** پس از آن شکست جبران ناپذیر ازشام وعراق کمك طلبید
وخود بفرماندهی یکصد وبیست هزارجنگجو بمیدان نبرد شتافت ولی آن
آخرین پیکار خلیفه اموی بود. سفاح نیز عمویش را بـه کمك **عون**
فرمانده سپاه خودفرستاد وجنگ خونینی در کنار رود **زاب** نزدیکی
موصل، درهمان میدان که **دارا** واسکندر باهم روبرو شدند ، درگیرشد
ودرنتیجه دلاوری سربازان عباسی **مروان** شکست سختی خورد وازمیدان
گریخت، وغنائم بیشمار وسلاح فراوان بچنگ عباسیان افتاد . بدبختی
مروان دراین بودکه پس ازشکست وفرار گروهی ازسپاهیان خود، خواست
به موصل پناهنده شود ولی مردم پل بیرون شهررا شکسته ازعبورش
جلوگیری کردندواو ناچار خودرا ازراه **حران** به دمشق رسانید. این شهر
درآن وقت بدست عباسیان افتاده وپرچمهای سیاه روی ایوان خلافت در
اهتزاز بود. ازآنجا نیزمحرمانه به مصر گریخت ودرشهر **بوصیر** نزدیکی
فیوم قسمت باختری رودنیل، درکلیسائی پناهنده گشت. جاسوسان نشانی
اورا به **صالح بن علی** و **عبدالملك ازدی** که بدنبالش بودند داده وپس
ازمحاصره کلیسا اورادستگیر کرده یك نفرکوفی سرش را برید وزندگانی
اوخاتمه داد (ذی‌الحجة ۱۳۲ ه) اودرآخرین لحظات زندگی این اشعاررا
برزبان آورد :

الدهر یومان ذاامن وذاخطر **العیش شطران ذاصفو وذاکدر**	روزگار گاهی در آسایش و عزت وگاهی در خواری ومحنت میگذرد وچرخ بازیگر اینگونه

www.tabarestan.info تبرستان

وکم علی الارض من خضر و یابسة
ولیس یرجم الاماله ثمر
وان تکن عتبت ایدی الزمان بنا
ونالنا من تجنی بؤسه ضرر

بازیچه های فراوان دارد، چه بسا باغ‌های سبز وخرم و ریگستانهای خشك در روی زمین هست ولی مردم تنها درخت بار دار راسنگ میزنند، از اینرو هیچ جای تعجب نیست که دست ستمکار زمانه ما را بازیچه خود ساخته وازجنایات او بما آسیب فراوان برسد

www.tabarestan.info
تبرستان

مروان درسن ۶۲ سالگی پس از پنج سال و دو ماه خلافت کشته شد

عبرت تاریخ

همین که مروان برزمین افتاد سرش رااز تن جدا کردند وزبانش را بیرون کشیدند وزبان که کنارسر روی زمین افتاده بود طعمه یك گربه گردید، وهنگامی که سررا پیش سفاح فرستادند اوسجده شکر گذارده گفت:

سپاس مرخداوندی که پیروزی رانصیب من گردانید و دیگرکسی نیست که بتواند انتقام **مروان** را ازمن بگیرد. جسد آخرین خلیفه اموی دردهکده **بوصیر** بخاك سپرده شد

پس از کشته شدن **مروان** سران وافسران سپاه عباسی بجان **آل مروان** افتاده باخدای خود عهد کردند حتی یك کودك شیرخوار ازآنان زنده نگذارند، بطوریکه دریك روز هفتاد نفر از بزرگان اموی را کنار رود

فطرس سر بریدند و گروهی را که هنوز رمقی در تن داشتند کنار کشته‌شدگان گذاردند ، سپس روی آنها فرش گسترده سفره‌ئی پهن کردند و در حالی که ناله جان خراش زخمی‌ها بگوش میرسید، عباسیان با خیال راحت سرگرم خوردن شدند ، باین اندازه ها نیز قناعت نکرده استخوانهای **یزید** و **عبدالملك** و **هشام** راازقبردرآورده سوزاندند . ولی باتمام این سخت گیریها یکی ازشاهزادگان آن خاندان بنام **عبدالرحمن** جان بسلامت بدربرد و به اندلس (اسپانیا) فرار کرد و یك سلطنت اسلامی بزرگی در آن سرزمین تشکیل داد که قرنها مورد رشك عباسیان واقع گردید.

انتظامات کشوری

سفاح در ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۲ ه بنام **مهدی** بر تخت نشست و در نطقی خطاب به سپاهیان گفت:

شما دربرابر بنی‌امیه باید صف آرائی کنید و آماده جنگ باشید زیرا من بنام **سفاح** (خونریز) نامیده شده‌ام .. این نام شوم بزودی بی سر زبانها افتاد و دشمنان از ذکر آن برخود میلرزیدند . او **داود بن علی** عموی خود را بفرمانداری کوفه و **ابو جعفر منصور** را برای تکمیل بیعت مردم به خراسان مأمور کرد

انبار

این خلیفه مدت دوسال در کوفه ماند ولی چون به گفتار ورفتار مردم کوفه اطمینان زیاد نداشت از این جهت شهر **انبار** را درسال ۱۳۴ ه بجای کوفه مرکز خلافت قرار داد و این شهر که اززمان ساسانیان مرکز جمع آوری غله دولتی بود به **انبار** نامیده میشد. او کاخ‌های سلطنتی وادارات دولتی را نیز دراین شهر برپاساخت وآبادی جدید را **هاشمیه** نام نهاد.

www.tabarestan.info

خالد برمکی و دارائی پس از کشته شدن **مروان** دفتر غنائم جنگی برباد رفت و سفاح **خالد برمکی** را به تقسیم غنائم جنگی وسازمان دادن بامور دارائی (دیوان الخراج) وآرتش (دیوان الجند) مأمور نمود واو نخستین فرد خاندان برمکی بود که باین مناصب عالیه که معادل وزارت بود برقرار گردید

جهشیاری مینویسد: تمام مردم خراسان **خالد** را دوست میداشتند وکمتر کسی بود که از خوان نعمت او برخوردار نگردیده وسپاهیان نیز سهم خودرا از غنائم جنگی از دست او میگرفتند.

اصلاح و تنظیم دفاتر برای موازنه درآمد وهزینه کشور **خالد** دفتر بزرگی مرتب ساخت زیرا تاآن زمان صورت منظمی از عایدات ودرآمد وجود نداشت بلکه تمام صورت حسابها رادر کیسه ها ریخته وبدون شیرازه بندی درمحلی بایگانی میکردند

احترام خالد درهمان اوقات خداوند دختری به **سفاح** داد که نامش را **ریطه** گذارد ودرخانه **خالد** نیز دختری بدنیا آمد که به **ام یحیی** نامیده شد.

ام سلمه زن **سفاح** دختر **خالد** راشیر میداد وزن **خالد** دختر **سفاح** را مانند فرزند خوددر برمیگرفت و**سفاح** تادم مرگ این بستگی خانوادگی را رعایت میکرد وتازمان **هارون الرشید** خلفا مهر و محبت قلبی خودرا از آنان دریغ نمیکردند

ابوسلمه مادر صفحات گذشته راجع به خیانت **ابوسلمه** نسبت به **سفاح** اشاره نمودیم ولی این خلیفه از نظر

www.tabarestan.info طبرستان

مصلحت سیاسی اورا به‌خلعت وزارت مفتخر ساخت واو هم‌خودش را به وزیر آل محمد ملقب گردانید .

درباره وزیر ومسئولیتهای اودرجای دیگراین‌کتاب بحث خواهیم نمود واکنون میخواهیم معنای این‌کلمه‌رابرای خوانندگان روشن سازیم

علمای‌لغت‌میگویند **وزر** بمعنای پناهگاه‌وبالای‌کوه و **وزر** بمعنای وزن وبار سنگین آمده است. اگر وزیر رااز ماده **وزر** بگیریم یعنی بهترین پشتیبان وپناهگاه رعیت واگراز **وزر** بگیریم یعنی‌کسی‌که در برداشتن بارسنگین‌کمك و همکار دیگری‌گردد و درنظر نگارنده معنای حقیقی وزارت هم‌همین است، زیرا اوباید دربرداشتن بارطاقت فرسای حکومت بافرمانرواهمکاری‌کند ونماینده میان شاه ورعیت باشد و در هر صورت‌وزیر باید مردی داناوتوانا، امانت داروفادار باشد.

چون **ابوسلمه** درپشت پرده ازعلویان حمایت میکرد ازاین‌جهت شبی هنگام بازگشت ازکاخ خلیفه اورا درراه‌کشتند و بعدکشتن او را به **خوارج** نسبت دادند، پس‌از او **ابوالجهم** و بعد از وی **خالدبرمکی** بمقام وزارت ترقی یافتند .

وزارت‌خالد

اکنون نمیخواهیم راجع بخدمات **خالد** در عهد **سفاح** قلم فرسائی‌کنیم زیرا این‌خلیفه پس ازپنج سال حکومت زندگانی را بد رود گفت و در آن مدت وزیران پی‌درپی تغییر میافتند و**خالد** با آنکه‌کارهای‌نمایانی انجام میدادو در پایه‌گذاری حکومت جدید سهم بسزائی داشت ، ولی برای تصدی مقام وزارت کمتر فرصت مناسبی بدستش می‌افتاده .

www.tabarestan.info تبرستان

تغییر نام همه روزه گروه بیشماری از طبقات گوناگون مردم از بینوایان، مستمندان، شعراو دانشمندان، بزرگان و نجیب‌زادگان حتی ارکان دولت درخانه **خالد** برای کارگشائی میرفتندوهمگی آنان را سائل (خواستار) مینامیدند . **خالد** این نام را برای مراجعه کنندگان تحقیر آمیز دانست و به گماشتگانش دستور داد تا از آن پس آنان‌را **زوار** بخوانند. این اقدام گرچه اهمیت زیادی نداشت ولی موجب خوشنودی خاص و عام بخصوص دانشمندان گردید و از این نام گذاری تازه بسیار خوشوقت شدند بطوریکه یکی از مراجعه کنندگان رو باو کرده گفت : **واللهماندری‌ای‌ایادیك‌عندنا أجلّ‌أصلتنا‌ام‌تسمیتنا ؟**

بخداسوگند نمیدانیم‌کدام‌یك از نعمتهای ترا بیشتر سپاسگذاری کنیم ، آیا انعامات تو یا نام گذاری تازه‌ات را باید ستایش‌کنیم؟..

جوانمردی خالد او صفت دهش‌و بخشش را از نیاکانش بدارث برده بود و صاحب **الفخری** در این باره مینویسد :

« بمناسبت جشن نوروز (شاهان اسلام در پیروی ازمجوسیان عید نوروز را جشن میگرفتند) شاهزادگان تحفه‌های نفیس از آن‌جمله‌جام های طلاو نقره باو تقدیم میداشتند . هنگام برگزاری جشن جام ها وساغرهای لبریز از شراب به گردش میامد و شعرای در بار که بیشتر نغز گو و نکته‌سنج بودندازدیدن‌جام‌هاو تنگهای‌طلادیگ‌طمع‌شان بجوش میامد و هر شاعری که در مدح او قطعه شعری میسرود **خالد** حق شناس یکی از آن ظرفها را بعنوان صله باو می بخشید و اینگونه بخششها و انعامات برای شعرا ارزش بسیار داشت

سیرت سفاح

راجع باین خلیفه و تخت نشینی او شرحی در پیش نگاشتیم که چگونه بر اثر نابود کردن دشمنان و برانداختن مدعیان خلافت به سفاح ملقب گردید. او نخستین خلیفه بود که تامدت یکسال در پشت پرده زندگانی میکرد و آواز خوانندگان را نیز از پس پرده می‌شنید و هروقت که از خود بیخود میشد سرایندگان و نوازندگان را شادباش میگفت و از آنها میخواست دوباره همان آواز را تکرار کنند:

«أحسنت والله اعد هذا الصوت! آفرین، ترا بخدا این آواز را تکرار کن!»

او هرگز ندیم و یا خواننده‌ئی را نومید نمیساخت و کمتر کسی بدون پاداش یا خلعت از دربارش بیرون میرفت و تمام مردم (حتی سادات) از بخشش او برخوردار میشدند. ساعات کارش منظم بود وشب‌های سه شنبه به باده نوشی می‌پرداخت، در زندگانی شخصی بسیار صرفه‌جو بود ویك پیراهن را بارها می‌شست وبرتن میکرد و عطریات را دوست نمیداشت. با تمام سنگدلی وبیرحمی که داشت مردی کریم ومهربان واز هوسرانی دور وبیش از یکزن بنام ام سلمه نداشت وباو دلبستگی زیاد از خود نشان میداد. این بانو در شوهر خود نفوذ فراوان داشت ولی هرگز از کینه‌جوئی و جنایاتش در حق بنی‌امیه نمیتوانست جلوگیری کند.

رفتار ناهنجار سفاح نسبت بهامویان نتیجهٔ خودرا بخشید و در چندجای کشور مردم علیه خلیفهٔ تازه شوریدند وبرای نشان‌دادن خشم‌خود مردها صورتهای خودرا می‌تراشیدند و بیعت با خاندان عباسی را آشکارا رد میکردند. ولی این شورشها سرانجام فرونشانده شد و هردسته و گروهی روی شرایط وقراردادهای مناسب سلاح جنگ را برزمین گذاردند.

www.tabarestan.info تبرستان

محاصره یزید بن هبیره

یزید عامل **مروان** در عراق که تا آنوقت **واسط** را در تصرف داشت از طرف **حسن بن قحطبه** و **ابوجعفر** برادر و ولیعهد **سفاح** محاصره شد و این محاصره مدت پانزده ماه بطول کشید، سرانجام محاصره کنندگان قایق‌های سوزنده از روی آب فرستادند تا شهر را بسوزانند. **یزید** چون دید کار بنی امیه بپایان رسیده بیکی از سادات علوی بنام **عبدالله بن حسن ثانی** پیام داد اینک وقت آن است که زمام خلافت را در دست گیرد و کانونی برای جمع آوری دشمنان بنی‌عباس تشکیل دهد ولی پاسخی از او نرسید، **یزید** با شرائط چندی تسلیم **ابوجعفر** گردید وچون **ابومسلم** این فرمانده را رقیب خود میدانست **سفاح** را بکشتن او برانگیخت وخلیفه نیز دستوری به برادرش صادر کرد، و **ابوجعفر** فوجی بدرخانهٔ **یزید** فرستاد ودرهمان جا او وفرزندش وگروهی از پیروانش را بخاک وخون کشیدند.

درآن تاریخ نخستین خلیفه عباسی فرمانروای آسیا و مصر ومغرب آفریقا بود وتمام نمایندگان وفرمانداران را ازخانواده خود یاکسانی که به عباسیان وفادار بودند، انتخاب میکرد.

تاخت و تاز روم شرقی

چون با وجود انتظامات کشوری و سازمانهای اداری امر خلافت هنوز بابرجا نگردیده بود، دولت روم شرقی فرصت را غنیمت شمرد و پس ازتاخت وتاز به متصرفات مسلمانان گروهی راکشتند وجمعی را بهاسارت بردند وسرزمینهای زیادرا بحالت ویرانی درآوردند.

www.tabarestan.info تبرستان

مرگ سفاح پس از چهارسال وهشت ماه وچهار روز حکومت در ۱۳ ذی‌الحجة ۱۳۶ هـ. بسراثر بیماری آبله در نزدیکی حیره د گذشت . او رویهمرفته مردی کاردان وبخشنده ، فروتن وخوش‌اخلاق بود واز نظر ستمگری بر بنی امیه باید اورا در ردیف حجاج وابومسلم خراسانی قرار داد .

www.tabarestan.info طبرستان

۷ - ابو جعفر عبدالله (منصور دوانیقی)

۱۳۶ - ۱۵۸ ه.

سفاح پیش از مرگ خود برادرش **ابو جعفر** را جانشین و **عیسی** برادرزاده‌اش را ولیعهد احتمالی خود قرارداد. علت انتخاب **منصور** شرکت او در تمام جنگها و کمکهای شایانش در تأسیس خلافت بود. **منصور** که بزیارت خانه خدا رفته بود دربازگشت ازحج (۱۳۶ه.) در **هاشمیه** جانشین برادرگردید و **عیسی بن موسی**[۸۶] پیش ازورود باو بیعت کرده ووی را از مرگ **سفاح** آگاه ساخته بود. **ابومسلم** نیز باو دست بیعت داد و **خالدبرمکی** که در آن تاریخ شاغل وزارت بود تا یکسال دیگر همچنان درمقام خود باقی ماند.

وزارت ابوایوب موریانی

منصور پیش‌ازرسیدن بخلافت **ابوایوب** را ازبازاربرده فروشان خریداری کرده واورا زیر نظر خود تربیت کرده بود و چون **سفاح** گفتار ورفتار این غلام راپسندیده بود اورا آزاد ساخت و نزدخود نگاهداشت. رفته رفته‌دردستگاه خلافت نفوذی پیداکرد وبا **خالدبرمکی** برقابت برخاست وبراثر سعایت وبدگوئی ازاوخلیفه جدید **خالد** را برای سرکوبی شورشیان کرد به موصل فرستاد و **موریانی** را جانشین وی قرارداد. **خالد** واسطه

www.tabarestan.info
تبرستان

عدل وداد ومتانت خود بزودی آتش شورش را فرونشاند وکردهای سرکش را به فرمانبرداری وادار ساخت وپس از بازگشت از این ماموریت **دیوان الخراج** (دارائی) باو سپرده شد و خلیفه دربسیاری از کارهای کشوری با او مشورت میکرد .

متأسفانه مورخین اسلام راجع به انتظامات کشوری برمکیان کمتر قلم فرسائی نموده و گاهی ضمن مطالب دیگر بخدمات آنها اشاره نموده‌اند .

اکنون بهتر است بتاریخ آبادانی شهر بغداد که عباسیان وبرمکیان هردو درآن سهیم بوده‌اند، بپردازیم .

خلافت منصور

اگرچه نخستین خلیفه عباسی **سفاح** بود ولی باید **ابوجعفر** را مؤسس حقیقی خاندان عباسی نامید. پایداری این سلسله ازخلفا و حکومتی که بدست آنان اداره میشد تمامی نتیجهٔ حسن تدبیر و دوراندیشی این خلیفه بود . اوبنیاد یك جامعه مذهبی راپی‌ریزی کرد ودرحفظ شئون سلطنت روحانی وتوسعه‌آن خدمت شایسته‌ئی انجام داد ، در دوران حکومت طولانی خود برای کمك به سازمان کشور و حکومتی که نسبت به خاندان جدید وفادار باشند ، شالوده محکمی ریخت که سنگ بنیاد آن برپابه شعار مذهبی و روی **اجماع الأمّة** استوار بود. او وچند نفر دیگر از خلفای نامی عباسی تمام نیروی خود را در بهبود زندگانی و نیك بختی ملت اسلام بکار برده ومورد تکریم دنیای آن عصر قرار می گرفتند. درساختن شهرها ، جاده‌ها، کاروانسراها ، مسافرخانه‌ها، گرمابه‌ها و احداث نهرها وسرپرستی از دانش وترویج بازرگانی وتشویق از هنروصنعت هیچ فروگذاری نمی‌کردند .

www.tabarestan.info تبرستان

ابوجعفر درعقل و تدبیر ومواظبت درآسایش وسعادت ملت کوتاهی نمیکرد.ازلحاظ پدری وظایف خود را درپرورش فرزندان انجام میداد، ولی ازنظریك نفر انسان مردی فریب‌کار و دغابیشه بود و جان آدمی درنظرش ارزشی نداشت. کشتار سفاح ناشی ازیك کینه جوئی آمیخته به‌جنون بود درحالی که اواز روی تدبیر ودوراندیشی خونریزی میکرد، اومردی بیباك بود ودرهر کس که کوچکترین احتمال خطر بخود یاخاندانش را میداد بیدرنگ او را نابود میکرد، رفتارش نسبت به آل علی ننگین‌ترین صفحات تاریخ عباسی است وبگفتهٔ شاعر:

واللهِ ما فَعَلَتْ اُمَيّةُ فيهمو معشارَ ما فعلتْ بَنُوالعباسِ	بخدا سوگند که امویان عشری از اعشار و یکی ازهزارجنایات عباسیان را درحق آل‌علی روا نداشتند.

و او نخستین کسی بود که میان آل ابی‌طالب و عباسیان جدائی انداخت

www.tabarestan.info تبرستان

۸- آبادی دارالسلام بغداد

مرکز حکومت اسلام در عهد حضرت رسول و خلفای راشدین مدینه طیبه بود ولی **معاویه** پس از رسیدن بمقام سلطنت از نظر مصالح سیاسی **پای تخت خلافت** **دمشق** را بجای کوفه یا مدینه پایتخت خود قرار داد.

پس از مرگ **سفاح** دارالخلافه از **انبار** به بغداد انتقال یافت و این شهر پنجمین پای تخت پرشکوه عالم اسلام گردید و جز **قرطبه** در اندلس (اسپانیا) شهر دیگری بپای آن نمیرسید و در حقیقت تهذیب و تمدن اسلامی در این دو مرکز مهم مراحل تعالی و ترقی را پیمود.

از طرف دیگر شهر بصره نیز از نظر رونق و آبادانی در درجه اول قرار داشت بطوریکه مردم عراق از روی افتخار میگفتند: **الدّنیا هی البصرة و لامثلك یا بغداد** آبادانی بغداد بخصوص در زمان **هارون و مأمون** بجائی رسید که آن شهر را **جنة الفردوس** و **عروس البلاد** نیز مینامیدند.

چون مساحت **هاشمیه** (انبار) بسیار محدود و با جاه و جلال دستگاه جدید خلافت تناسب نداشت و بیم شورشها و انقلاباتی از طرف مردم دمشق و کوفه میرفت، از این جهت خلیفه مکان وسیع و پر فضائی را برای دارالخلافه

www.tabarestan.info

جستجو نمود، نخست سالخوردگان ومرزبانان را از گوشه و کنار احضار کرد وراجع بدرجه سرما و گرما، باد و باران وحشرات گوناگون هر منطقه اطلاعاتی خواست و آنها پس از تحقیقات و بررسیهای لازم محل شهر بغداد قدیم را انتخاب کرده باطلاع منصور رسانیدند. این محل نه درمیان قبایل عرب بود و نه از نظر سازمانهای حکومتی دور از دسترسی مردم قرار داشت وگذشته از مصالح سیاسی از نظر اعتدال و سازگاری آب و هوا موقعیت ممتازی داشت وزمینهای زرخیز چهار طرف آن رافرا گرفته بود. **منصور** دستور داد تا گروهی ازمهندسان و کارشناسان زمینها را پیمایش کردند، سپس خود بهمراهی **ابوایوب** وزیر، **سلیمان بن مجاهد** و **عبدالحمید کاتب** از **هاشمیه** کوچ کرده درزمینهای خشک بغداد خیمه و خرگاه را برافراشتند. یکی دیگر ازمحسنات انتخاب آن محل گذشتن رودهای دجله وفرات ازمیان آن بود، و در نتیجه مردم میتوانستند برای دفاع از شهر خندق‌هائی درکنار آنها بکنند، ونیز ازنظر داد وستد بازرگانی ومعاملات ارزش زیادی داشت زیرا بازرگانان از دیاربکر تا بصره، بحرین، هندوستان و چین ازنهر دجله، وازشام، مصر، مغرب، خراسان و آذربایجان ازراه فرات، کالاهای خودرا به بغداد واردمیکردند. درمرحله اول کارشناسان دستور دادند برای آباداتی شهر روی دو رودخانه پل‌هائی بسازند تا در صورت پیش آمد جنگ و جلوگیری از ورود دشمن به آسانی آنها را خراب کنند، ازاینرو پنج پل وسه شهر بناه ساخته شد. زمین پرفضائی که برای دارالخلافه درنظر گرفته‌شده‌بود بیشتر آن بایرولی قسمتی از آن بدست ایرانیان، مسیحیان وخود اعراب آباد گردیده‌بود حتی هر کدام از آنها کلیساها، صومعه‌ها وخانقاهائی ازخود داشتند که پس‌از شروع ساختمان شهر جدید

www.tabarestan.info تبرستان

ودریافت قیمت، آنها راخراب کردند.

بغداد قدیم از صدها سال پیش میگفتند زمینی که **منصور عباسی** شهر جدید را درآن ساخت همان محل تابستانی **خسروانوشیروان** تاجدار معروف ایران بود زیرا او روزها درآنجا می نشست و به شکایات مردم رسیدگی میکرد وازاین جهت آن مکان به **باغداد**[۸۷] که مخفف آن بغداد است شهرت یافت و پس از انقراض ساسانیان ازباغی که کسری درآنجا بعدل وداد میپرداخت اثری برجای نمانده بودچنانکه **اصمعی**[۸۸] **واین درستویه نحوی** نیز این نظر راتأیید کرده اند ولی طبق تحقیقات باستان[۸۹] شناسان این وجه تسمیه برخلاف حقیقت است ...

در دوهزار سال پیش ازمیلاد درمیان شهرهای کلدانی (شرقی دجله) یک شهر تاریخی باین نام وجود داشت که درسال ۱۱۰۰ ق.م. بتصرف **بل کلا** پادشاه آشوردرآمده بود. درآن تاریخ بغداد شهر کوچک وزیبائی بودو **بخت نصر** در سال ۶۱۱ ق.م. آن راتوسعه داد و درکنار باختری دجله کاخ باشکوهی برپاکرد که درکاوش های سال ۱۸۴۸م. درعراق دیوارها و ستونهای سنگی آن را از زیرخاك بیرون آوردند. آن بغداد درسال ۲۲۶ ق. م بدست ساسانیان افتاد و هنگام لشکرکشی **خالدبن ولید** (۱۳م.)قسمتی از آن شهر هنوز پایدار و همان محلی بودکه جغرافی دانان عرب آن را **سوق بغداد** مینامیدند ودرآن اوقات جز چندکلیسا وبازاری بزرگ وباغی باصفا آثاردیگری ازعمران درآن وجودنداشت ازطرفی دیگر درتاریخ خدایان و ارباب انواع کلدانیها هنوز نام **بغ** یافت نشده ولی **بل** زیاد دیده شده است و شاید برای یك رب نوع دو نام دردولهجه مختلف استعمال میکرده اند

بل نام خدای مشهور کلدانیان (Bel) بود و آن را بال (Baal) هم میگفتند و این همان کلمه است که کنعانیان قدیم آنرا **بعل** میخواندند و شهر **بعلبك** در لبنان از همان نام گرفته شده و **بال** گاهی بمعنای سردار ، پیشوا و پادشاه هم بکار رفته است.

دودو یا **داد** در زبان کلدانی بمعنای شهر آمده و برخی از محققین آثار باستانی مصر **دودو** را **مدینة الاله** (شهر خدا) ترجمه کرده‌اند و در نتیجه از این تحقیقات ثابت می‌شود که **بغ** (مخفف باغ) و **داد** بمعنای عدل و انصاف هرگز از کلمات فارسی نبوده و جز ترکیب عامیانه چیز دیگری نمیباشد.

بغ پرفسور براون[۹۰] ایران شناس نامی مینویسد: **بغ** بمعنای خدا کلمه پهلوی است و مرادف آن در زبان کلدانی **الاها** (در زبان عربی **الله** و در زبان یونانی تئاس) میباشد. ولی طبق تحقیقات نگارنده این کلمه در زبان پهلوی نیست بلکه چون کلدانیان از نظر تمدن قدیمی‌تر از ایرانیان بوده‌اند این واژه از کلده به ایران راه یافته و بمعنای خدا بکار رفته است.

تحقیقات خوارزمی با تمام این مراتب باید بگوئیم تحقیقات خاور-شناسان راجع به کلمهٔ **بغ** در قرن نوزدهم، همان مطالبی است که صدها سال پیش **خوارزمی**[۹۱] در کتاب مشهور خود **مفاتیح العلوم** نوشته است :

بَغ عند الفرس هو الاله والسيّد و المَلك وكانوا يُعظّمون الاصنام و يتبرّكون بها و يُسمّون الصنم بَغ	بغ نزد ایرانیان بمعنای خدا، پیشوا و پادشاه است . ایرانیان بتها را احترام میکردند و از آنها تبرك

www.tabarestan.info تبرستان

وبیت‌الاصنام‌بغستان | می‌جستند و هربت را بغ و بتخانه را بغستان‌میگفتند.

و چون‌بغداد را مخفف **باغ‌داد** میدانستند **بغ** را به‌باغ‌ونشیمنگاه نوشیروان نسبت دادند واین اشتباه بیشتر از این نظر تقویت‌گردیدکه‌تا زمان منصور یك باغ قدیمی دراین‌مکان وجود داشت وبراثر آن‌ایرانیان واعراب بچنین اشتباه تاریخی‌دچار گردیده‌اند.

بنیادساختمان **منصور** پس از تشریفات مقدماتی چند نفر از ستاره‌شناسان مانند **سهل‌بن‌نوبخت ،ابراهیم الفزاری، حجاج‌بن‌ارطاط** ونیز **خالدبرمکی**رانزدخودخواندوساعت سعد رابرای شروع‌بکار ازآنهاپرسید.منجمین‌پس‌ازکشیدن‌زایچه‌خبرهای مسرت‌بخش باو دادندویکی ازپیشگوئیهای آنان این بود که هیچیك از خلفا درشهر بغداد ازدنیا نخواهدرفت. خلاصه دریکی‌ازروزهای‌سه‌شنبه ماه جمادی‌الاولی‌سال ۱۴۵ه . هنگامی‌که آفتاب‌در برج قوس بود شالودهٔ شهرجدید راپی‌ریزی‌کردند وخلیفه هنگام‌کارگذاری نخستین‌سنگ این آیه را ازقرآن مجیدخواند:

انّ‌الارض‌یورثهامن‌یشاء من‌عباده یعنی زمین ملك خداست واو بهر کس ازبندگان خودخواهدواگذارد.

معماران وسربرستان برای ساختن شهر نمایندگان خلیفه هنرمندان‌و معماران را ازشام، **موصل** ، **بلادجبل** ،کوفه و **واسط** وشهرهای دیگر روانه مرکز کردند.

دونفر ازمهندسان آزموده وامام **محمدبن‌ارطاة** و **امام‌ابوحنیفه** برای

www.taberestan.info

نظارت در امر ساختمان انتخاب شدند . هیچ نقشه کاغذی برای ساختمان در کار نبود بلکه مهندسان نقشه‌های خود را روی شنهای بیابان می کشیدند. باری کارگران بکار پرداختند و هر چند روز یکبار **خالد** کارهای انجام شده را به خلیفه گزارش میداد.

شهر از دونیم دائره در کناره‌های چپ و راست دجله تشکیل میشد که قطر آن ۱۲ میل بود. در ساختمانها خشت خام و آجر جعفری (بنام خلیفه) بکار میبردند و بیشتر خانه‌ها از چوب درخت ساج و بقیه از سنگ ساخته میشد واندازه وقالب خشت‌ها و آجرها تفاوت داشت. برای حصار بغداد شهر پناهی که بلندی و پهنای دیوارهایش به بیست گز میرسید، ترتیب دادند ، بالای دیوارها ۱۶۳ برج و پیرامون آن خندق‌هائی تعبیه کردند، آنگاه دوشهر پناه دیگر درون اولی و به فاصله‌های متناسب ساخته شد بطوریکه شهر محاط بدیوار سه ترکه یا سه لاگردید یعنی سه دایره که مرکز آنها درون دایره سوم قرار گرفته بود.

دروازه‌ها

برای تعیین حدود شهر چهار دروازه بزرگ آهنین (باب الحدید) نصب گردید و هریك از آنها با نقش و نگارهای گوناگون کنده کاری شده بود . دروازه‌ها یك میل یا دوهزار گز ازهم فاصله داشتند و هر کدام معرف نمونه‌ئی از ساختمانهای قدیمی شهرهای **واسط** ، **شام** و **کوفه** بود از این قرار :

۱ـ باب الکوفه ۲ـ باب البصره ۳ـ باب خراسان یا باب الدوله ۴ـ باب الشام یا باب السلام.

روی هردروازه گنبد زیبا و خوش نمائی به بلندی ۵۰ گز ساخته شد

و برای نگهبانی هریك از آنها هزار سرباز بفرماندهی چند افسر گماشته شدند. بلندی دروازه‌ها باندازه‌ئی بود که یك سوار نیزه‌دار براحتی میتوانست از زیر آن بگذرد و برای بازکردن و بستن آنها ۲۵ کارگر زور آزمائی میکردند. اینها دروازه‌های داخلی شهر بود چنانکه چهار دروازه بیرونی نیز بهمین شکل و اندازه کارگذاردند.

پل‌ها. رودها و خیابانها

برای عبور مردم از روی آب سه پل بزرگ ساخته شد. این پل‌ها به‌خیابانها و کوچه‌های درونی و برونی شهر اتصال داشت و برای آمدوشد کشتیها ازمیان پل‌ها، اسکله‌هائی آماده‌گردید. از رودهای دجله و فرات بیست شاخه نهرهای کوچکتری منشعب میشد و باغها و بستانهای شهر را سیراب میساخت، گذشته از این کاریزهائی داخل خانه‌ها جریان داشت و نقاط مختلف شهر از آب آنها مشروب میگردید چنانکه چاههای آب نیز بسیار فراوان بود و بفاصله ۱۵ گز در زیر زمین به‌آب میرسید ولی آب چاه بطور کلی شورمزه وفقط برای لباسشوئی و آبیاری مورد استفاده قرار میگرفت. خیابانهای قشنگ و کاخ‌ها و ایوانهای باشکوه بزرگان و شاهزادگان بیشتر در کنار رودخانه جلب نظر میکرد و هرامیر و بزرگی که هزینهٔ لاروبی نهرها یا تعمیر کوچه‌ها، خیابانها، جاده‌ها و بازارها را (**شوارع و اسواق**) ازجیب خود میپرداخت، آن محل بنام او نامگذاری میشد. جاده‌ها عموماً پهن و گشاد بود و چهار شاهراه بزرگ از کنار دروازه‌ها تا داخل شهر کشیده شده و خیابانها و کوچه‌های فرعی از آن منشعب میگشت. دردو طرف این شاهراهها

www.tabarestan.info تبرستان

خانه‌های طبقات مختلف ساخته‌شد و برای هر پیشه وصنعتی بازاری خاص قراردادند، کوی ایرانیان که آنها را **ابناء** (نجیب‌زادگان) میگفتند همچنین محله عیسائیان و بازارو معابد آنها از دیگران جدا بود و اقلیت‌های مذهبی همگی درامنیت وآسایش بسرمیبردند.

روبروی دروازه خراسان میدان بزرگی بود که بهرژه آرتش ومسابقه‌های ورزشی اختصاص داشت وسربازخانه درنزدیکی دروازه شام و گردشگاهی بنام **زهیریه** مقابل **باب‌الکوفه** ساخته شدکه مردم عصرها باخانواده‌های خود درآنجا گردش میکردند. نهر **صراط** از نزدیکی **باب‌البصره** جریان داشت و درکنارآن کتاب‌فروشان بساط خود را پهن میکردند، مثل آنکه علوم وفنون باعمران وآبادانی شهر پیشرفت میکرد.

کتاب‌فروشان کارصحافی وشیرازه‌بندی کتابها را نیزانجام میدادند وکاغذفروشان درهمسایگی آنها بکسب وکارخود مشغول بودند.

قصرالذهب یا کاخ طلا

درمحوطه داخلی شهر کاخ ها وایوان شاهی واقع بود، کاخ طلا که در مساحت دویست گز مربع وهمزمان باکشیدن حصارشهرساخته و پرداخته شده اقامتگاه خلیفه بود. در وسط آن کاخ تالار بزرگ و درازی بود که خلیفه روی صفه بلندی برابر آن می‌نشست و گاهی نیز کنار یکی از پنجره‌ها می‌ایستاد و رفت وآمد مردم وشأن و شوکت درباریان خود را تماشا میکرد. درمحوطه آن قصراستخر بزرگی ازسنگ مرمرساخته‌شده و در وسط آن از قبه‌های طلائی فواره‌ها آب جستن میکرد و روی آنها

www.tabarestan.info
تبرستان

آیات قرآنی یا اشعاری کنده شده و مرزهای باغ از سنگ ریزه‌های سرخ مفروش بود .

بالای قصر برج بلندی بنام **قبة الخضراء** (گنبدسبز) سر بفلک کشیده بود و کاروانیان عازم بغداد از مسافتهای دور آن را بخوبی میدیدند و در حقیقت دلکشی وفریبندگی کاخ بیشتر بواسطه آن برج بود . سطح کاخ زراندود و تمام اطاق ها با قالی های زیبا و گرانبها وپرده‌های ابریشمین وسوزن دوزی آراسته بود . دوراطاق‌ها با نیم‌کت‌ها و میزهای قشنگ ، ظروف چینی واسباب واثاثه طلا ونقره مزین و دریکی از آنها درختی از طلا بودکه برروی شاخه‌های آن پرنده‌های طلائی نشسته بودند. تمام شاخه‌ها ازجواهر آراسته‌وبردیوارها شمعدانهای طلائی نصب گردیده‌وروی‌همرفته یک بهشت زمینی را در برابر هر بیننده مجسم میساخت . متأسفانه این کاخ با تمام شکوه و جلال آن درسال ۳۲۹ هـ . طعمه آتش شده خاکستر گردید .

قصر الخلد

درسال ۱۵۱ هـ . کاخ دیگری باین نام کنار دجله ساخته شد که‌ازنظر آرایش ورنگ‌آمیزی نمونه فردوس برین بود . **ربیع حاجب وابان بن صدقه** درساختمان آن نظارت کردند و **امین** و **زبیده خاتون** روزهای آخرعمر خود را در آنجا بسرمیبردند . درب این کاخ بسیار بزرگ وسردرآن از گلها وشکوفه‌هائی ازطلا ونقره چشم انسان راخیره میکرد و درنزدیکی آن کاخ سومی بنام **قصر السلام** برای **موسی هادی** ساخته شد درحالی که **مهدی** ولیعهد منصور بیشتر روزگار خود را درآن قصر گذرانید .

www.tabarestan.info تبرستان

جامع منصور عباسی

درنزدیکی ایوان شاهی ومحاذات دروازه‌کوفه و خراسان مسجد زیبائی با درب بزرگ طلائی ساخته شد که تا قرن هشتم هجری برپا بود. آن مسجد ازحیث فرش وچراغ و قندیل کم نظیر و محاط به خانه های اشراف وبزرگان بود .

برخی از ادارات دولتی

کمی دورتر از کاخ های سلطنتی و مسجد جامع ساختمانهای ادارات دولتی قرارداشت که‌قسمت عمده آنها عبارت بود از :

دیوان‌الخراج (دارائی)ـ **دیوان‌الزمام** (دیوان محاسبات) ـ **دیوان‌الجند**(آرتش)ـ **دیوان‌الصدقات** (سازمان خیریه شبیه به‌جمعیت شیروخورشید سرخ) **دیوان‌الرسائل** (دبیرخانه) ـ **دیوان‌النصر فی‌المظالم** (دادگستری) ـ **دیوان‌الضیاع** (املاك اختصاصی خلیفه) ـ **دیوان‌التوقیع** (کارگزینی) ـ **دیوان‌الاحداث والشرطة** (شهربانی)ـ **دیوان‌الزمام‌النفقات** (اداره نظارت برهزینه) ـ **بیت‌المال** (خزانه داری کل) ـ **دیوان‌الموالی‌والغلمان** (نظارت در اموراسراوبردگان) **دیوان‌البرید** (پستخانه) ـ **دیوان‌العطاء** (اداره انعامات) . علاوه براینها ادارات کوچکتری مانند **دیوان المقاطعات** (رسیدگی به‌معاملات دولتی) و **دیوان‌الاقرحه** (حفر کاریزها وآبیاری) وغیره از سازمانهای دولتی بشمارمیرفتند . سربازخانه بیرون شهر بود و درآن تاریخ بیش از یك بیمارستان عمومی دربغداد یافت نمیشد .

www.tabarestan.info تبرستان

قصر الطین

خالد برمکی در زمان خلافت **منصور** بدستگاه حکومت راه یافت و در آن تاریخ اسم و رسمی از فرزندان و نوادههای او درمیان نبود.

خصوصیت کاخ او در این بود که از خشت خام ساختهشده بود و از حیث زیبائی و آراستگی باقصر خلیفه برابری میکرد. در نزدیکی آن ساختمان باشکوه، بازار بزرگی بنام **سوق خالد** بود ودکانهای خوراك پزی آن بواسطه تهیه غذاهای لذیذ شهرت داشت. باری در ساختمان شهر بغداد روزانه یك صد هزار کارگر، معمار ونقاش وهنرمندان دیگر برای مدت پنج سال کارمیکردند وسرانجام منصور در سال ۱۴۶ ﻫ. از **هاشمیه** به دارالخلافهٔ جدید انتقال یافت وبهای تخت جدید بنام **دارالسلام** یا **وادی السلام** و یا نام مؤسس آن **مدینة المنصور** نامگذاری شد. **یاقوت** مینویسد: چون ایرانیان رود دجله را **زوراء** میناميدند، ازاین جهت قسمت باختری بغداد به **الزوراء** وخود شهر ازنظرزیبائی بنام **روضه** (گلستان) نامیده شد و از لحاظ تمدن گوی سبقت را از **مدینه**، **دمشق**، **کوفه** و **هاشمیه** ربوده بود.

قسمت خاوری وباختری شهر

منصور سپس دستورداد تادر کنارشرقی دجله ودرمساحتی بهاندازهپنجمیل مربع ساختمانهای دیگری بنام جانشین خود **مهدی**، همچنین سربازخانهئی باسم **معسکر المهدی** برپاسازند، ولی **مهدی** درسال ۱۵۸ ﻫ. پس از تخت نشینی نام سربازخانه را به **رصافه** تغییر داد. کاخ **مهدی** و**زبیده خاتون**، قبر **امام ابوحنیفه**، قبرستان خیزران و بسیاری از

خلفا بعدها درهمان محوطه قرار گرفت . نهرهای **فضل برمکی**، **مهدی** و **جعفر** نیز از **رصافه** میگذشت و ساختمانهای دایره مانند پشت شهر-پناه را **شماسیه** میگفتند .

رصافه در دوران خلافت **هادی** ، **هارون** ، **امین و مأمون** بسیار ترقی کرد و در زمان **مأمون** باغ‌های خرم و گردشگاهها ، پارکها و استخرهای شنا در آن احداث گردید . بازار نکهت خیز عطرفروشان **(العطاریه)** وگل‌فروشان رونق خاصی به‌آن کوی می‌بخشید : قیاس کن زگلستان من بهار مرا ! گذشته از بازار پنبه فروشان **(سوق القطن)** بازار دیگری در رصافه برای غربیان بودکه آنجا کفشهای کهنه را خرید وفروش میکردند .

قسمت دوم بغداد بنام **کرخ** نامیده شد و دورآن را شهر پناه فراگرفته بود. صاحب **نزهةالقلوب** مینویسد : کرخ دهکده‌ئی بود که بدست **شاپورذوالاکتاف** ساخته شد و نهر **کرخه** و **روفیل** و **نهرالکلب** درپیرامون‌آن جریان داشت .

دراطراف شارع کوفه بازار **ابوالورد**، بازارقصابان‌ومرغ فروشان **(سوق‌الدجاج)** دایربود ، دکانهای حریر فروشی و بازار **عبدالوهاب** نیز دراین‌بخش‌قرارداشت. در بازارهای **کرخ** بسیاری‌از هنرمندان‌ایرانی به‌کارهای زرگری ، مینا و مرصع‌کاری اشتغال‌داشتند وبا کشیدن صورت پرندگان و شاخه‌های گل یانوشتن اشعار با حروف زرین روی ظرفهای بلورین‌یا کاسه‌های بزرگ ، هنرنمائی‌میکردند .

پارک **هیلانه** سوگلی‌رومی **هارون** نیزدرکرخ بود وبطورخلاصه **رصافه** ، **کرخ** و **مدینةالسلام** را بغداد میگفتند . نفوس‌بغداد در عصر

هارون از یك میلیون نفر بیشتر میشد زیرا چنانکه مینویسند در فوت امام احمدبن حنبل هشتصد هزار مرد وشصت هزارزن درتشییع جنازهٔ اوشرکت جستند . بغداد درآن تاریخ ۲۴ هزار محله ، سی‌هزارمسجد، ده هزارگرمابه ، هشتصد پزشك دارای مدارك تحصیلی و ۶۵ هزارکبوتر ازخود داشت .

کارخانه‌های بزرگ پارچه بافی، رنگرزی، بلورسازی ،کاشی‌سازی وظروف گلی و چهارصد دستگاه آسیاب آبی آن شهر در بیشتر اوقات شبانه روزکارمیکردند .

کاخ وایوان برمکیان در شماسیه

برمکیان قطعه‌زمین وسیعی‌را بنام **شماسیه** برای ساختن خانه‌ها وایـوان‌هـای خـود ، در **رصافه** خریداری‌کردند وقسمتی ازآن را برای سکونت یتیمان‌وبینوایان اختصاص دادند. کاخ **خالد** پس‌از مرگش به پسراویحیی وزیر **هارون** انتقال یافت واونیزبنوبه‌خودآن‌را به‌پسر بزرگش جعفر واگذارکرد واوبروسعت آن‌افزود .

خانه‌های **یحیی**، **فضل**، **محمد برمکی** وبازار یـحیی (**سوق یحیی**) همگی **درشماسیه** بود.

سبك معماری خانه‌ها به اسلوب ایرانی یا رومی بود ، معماران وسنگ‌تراشان نیز ایرانی ویا رومی بودندوهمیشه شماره زیادی ازآنان **درکرخ** زندگی میکردند . کف ساختمانها باسنگ یا آجر فرش‌میشد ودورتا دور خانه‌های‌اعیان وبزرگان رادیوار می‌کشیدند. جای‌خدمتکاران وقسمت بیرونی معمولا درپائین باغ خانه قرار داشت وقسمت حرم‌سرا یا اندرونی ازبیرونی کاملا جدا بود وکنار نهرهای آب را جهت‌سبزی‌کاری

www.tabarestan.info تبرستان

مرز بندی میکردند . دیوار های درونی و سقف ها همگی مزین وروی چوب درها باگل وبوته وشاخ وبرگ‌ها منبت‌کاری میشد و بالای سردر هرخانه‌گنبد قشنگی میساختند . حوض های باغ از سنگ سفید وستونهای مرمر ودر وسط آنها قبه‌هائی قرارداشت‌که آیات قرآنی با قلم درشت وحروف طلائی روی‌آنها نوشته شده‌بود . عظمت و شکوه بغداد گذشته ازکاخ‌ها وعمارات آن بیشتر بواسطه مساجد عالی آن بودکه درهر کوی و برزن بنظرمیرسید .

خیزران مادر **هارون** مسجد بسیار باشکوهی درنزدیکی قصر خود ساخته بودکه روزانه سیصد قندیل طلا و نقره در آن روشن میشد ودرماه رمضان‌جلوه خاصی بخودمیگرفت. سنگ فرش‌های شبستان مانند آئینه میدرخشید و دیوار ها با تصاویر شاخ وبرگ درختان میوه داریك منظره طبیعی داشت.

معن‌بن زائده شیبانی جوانمرد مشهور عرب و **رواح‌بن‌حاتم** وخاندان **آل قحطبه** وسایر بزرگان هریك‌به‌تناسب‌مقام‌کاخ‌ها وعماراتی ازخود داشتند ودر درجه‌سوم خانه‌های‌کارمندان لشکری وکشوری‌بغداد در شماسیه انظار‌راجلب‌میکرد.

مسیحیان که‌اززمان‌معاویه مقام ومنزلتی‌دردستگاه خلافت برای‌خودبدست‌آورده‌بودند، بیشتر کارها و وظایف سنگین به‌آنها واگذار میگردید و از

دانشمندان عباسی

امتیازات‌نمی‌ها‌یبشتر برخوردار میشدند. خلفای عباسی مانند **منصور، هارون، امین ومأمون** پاداشها وانعامات زیاد بآنها میدادند وچون زبان مادری‌مسیحیان مصروشام عربی بود ازاین جهت درشعر وشاعری‌نیز

بامسلمانان رقابت میکردند ودر پزشکی ، ریاضیات و علم نجوم افراد سرشناس ازمیان آنان برخاستند واز پنجاه هزار صنعتگران وهنرمندان ساکن بغداد بیشتر آنها عیسائی بودند . کویشان آباد وبازارها ، کلیساها و خانقاهها رونق داشت و روزهای یك شنبه بسیاری ازمسلمانان به کلیسا میرفتند .

آب وهوای بغداد چنانکه درپیش اشاره کردیم آب و هوای بغداد سازگار وسالم بود وبگفتهٔ انوری :

صبا سرشته بخاکش طراوت طوبی   هوا نهفته درآبش حلاوت کوثر

بازارها همیشه پراز کالاهای گوناگون ونرخ همه چیز ارزان بود. خشکسالی کمتر اتفاق می افتاد وهوای شهر و پیرامون آن درزمستان سرد وگاهی برف وباران میبارید چنانکه درتابستان هوا بسیار گرم میشد . بزرگان درناز ونعمت بسر میبردند ورحمت کشان مانند طبقه کارگران امروزی شهرهای **نیویورك ولندن وپاریس** بواسطه کمی مزدو کارزیاد روزگار خوشی نداشتند :

بغداد دارلاهل المال طیّبة   وللمفالیس دار الضنك والضیق

با هم نفسی بسر برد عمر عزیز   ضائع نگذارد از جوانی نفسی

اثیر اومانی گوید:

گر توخواهی که جهان جمله بیك جا بینی
و ان جهان را همه در عیش مهیا بینی
همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد
و آنگهی همچو فلك گرد ثریا بینی

تأثیر دجله در آبادانی بغداد

همانطورکه رودخانه‌نیل سبب آبادانی‌مصر وقاهره گردیده ، **دجله** نیز در عمران وزرخیزی بغداد تأثیر فراوان داشت . این رود نه‌تنها عامل مهمی در افزایش محصولات کشاورزی بود بلکه بندرگاه معتبری برای ورود کالاهای بازرگانی ازهند ، عربستان ، چین ، مصر وشام بشمارمیرفت . کناره‌های رود بی‌اندازه دلفریب بود ، شکارگاهها ، باغ ها و بوستانها براثر آب دجله همه سر سبز و خرم بنظر میرسید و منظره رودخانه در شب بیش از روزجلب توجه میکرد ، هزاران کشتی در آمد وشد بودند واز روشنائی فانوسها وچراغ کاخ‌ها ،کنار دجله مانند یك پارچه الماس میدرخشید: چودرشب زانجم ره‌کهکشان ....

کشتیها برنگ ساده یارنگارنگ بشکل دهان شیر، چترطاووس، عقاب شکاری ، مار ، اسب وفیل روی آبها درشناوری بودند ، زورق ها وقایق‌های بانوان حرم مانند کاخ های شناورکه دارای همه‌گونه وسائل راحتی باشد، حرکت میکردند .

بطوریکه حکیم **انوری** بغداد آن زمان را ضمن قصیده‌ئی چنین توصیف میکند :

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر　　که‌کس‌نشان‌ندهددرجهان‌چنان‌کشور
سواد اوبمثل چون سپهر مینا رنگ　　هوای اوبصفت‌چون نسیم جان پرور
کناردجله زترکان سیمتن خلخ　　میان رحبه ز خوبان ماهرخ کشمر
هزار زورق خورشید شکل برسرآب　　برآن‌صفت‌که‌پراکنده بر سپهر اختر
به شبه باغ شود آسمان بوقت غروب　　بشکل چرخ شود بوستان‌بوقت‌سحر
بوقت شام همی این بآن سپارد گل　　بگاه بام همی آن باین دهد اختر

شکفته نرگس بویا بطرف لاله ستان چنانکه در قدح گوهرین می اصفر
بخاصیت همه سنگش عقیق لؤلؤبار به منفعت همه‌خاکش عبیر غالیـه بر
نوای طوطی و بلبل،خروش‌کبک‌وسار همـی‌کنند خجل لحن‌های خنیاگر

و نیز **سلمان‌ساوجی** در مدح بغداد گفته :

ای قبلـه سعادت و ای‌کعبـه صفا جای خوشی‌ونیست نظیر توهیچ جا
هرطاق ازرواق تو چرخ زمین ثبات هر خشت از اساس تو جام جهان نما
درساحت تو مروحه جنبان بودشمال در مجلس تو مجمره گردان بود صبا
چون روضهٔ بهشت‌زمین توروح‌بخش چون چشمه حیات‌هوای تو جان فزا
بازار خورچو سایه او سرد در تموز پشت زمیـن بـه‌پشتی‌اوگـرم درشتا
بغداد سایه برسرآفاق از آن فکند کافکند سایـه بر سر او سایـه خدا

ولایت‌عهد مهدی

منصور درسال ۱۴۶ ه. از برادرزاده‌اش **عیسی** والی کوفه‌خواست‌ازولایت‌مهدی‌کناره‌گیری‌کند تابتواند پسرش **المهدی** را جانشین خودسازد وچون موضوع جانشینی خلیفه‌اهمیت زیاد داشت از اینرو **خالد** را بیاری خودطلبید. **عیسی** طبق فرمان **سفاح** خود را جانشین بالاستحقاق خلافت میدانست و حاضر نبود از حق شرعی خود صرف نظر کند ولی **خالد** با بیانات مفصلی که در حضور سران و بزرگان دولت کرد او را آماده کناره‌گیری ساخت و بر اثر تدبیر و سیاست خود برای **مهدی** بیعت گرفت و براثر این خدمت مورد تقدیر و نوازش مجدد خلیفه قرار گرفت و سمت آموزگاری و سرپرستی ولیعهد را عهده دار گردید و در سفر وحضر همراه او بود. ولی **مهدی** در حکومت ری و طبرستان بیشتر اوقات خود را درعیش وعشرت بسر برده کمتر بحال رعایا توجه میکرد ،روزها به گردش و شکارمیرفت

www.tabarestan.info تبرستان

و شبها به باده نوشی میپرداخت تا آنکه روزی خالد باو گفت: شما دشمنان و بدخواهان و مدعیان زیاد دارید و اگر امروز شهرت و اعتباری برای خود بدست نیاورید سرنوشت کشور چه خواهد شد؟

باید سپاه را تقویت کرد و بیشتر در آمد کشور را صرف ساز وبرگ آن نمائید، مالیات ها را وصول کرده به شکایات مردم رسیدگی کنید، از حالات دشمن همواره باخبر باشید و جریانات داخلی را باطلاع مقام خلافت برسانید، آنگاه اگر فرصتی دست داد باشکار وگردش ازخود رفع خستگی کنید! ... از آن تاریخ **مهدی** کمتر به عیش و نوش وشکار پرداخت و بیشتر رسیدگی حال رعایا وقت خود را بسر میبرد.

هوش خالد

روزی **مهدی** بهمراهی **خالد** و فوجی از سربازان بشکار رفته بود. دژ بلندی از دور بنظرش رسید و با چند تن از همراهان برای تماشا بدرون آن رفت، ناگهان گردی از طرف شمال برخاست، **خالد** رو باو کرده گفت اکنون هوا صاف و آرام است و تصور میکنم این گرد و خاک سم ستور دیلمیان است که بر ما شبیخون میزنند ... **مهدی** از شنیدن اظهارات او خواست براه خود باز گردد ولی **خالد** عنان اسبش را کشیده گفت: دشمن از راه دور و دراز حمله ور شده و سربازان او فرسوده و گرسنه و تشنه‌اند و با سربازان تازه نفس ما پایداری نمیکنند و اگر برگردیم نه تنها بدنام و رسوا میشویم بلکه بر جرأت و جلادت اومی افزائیم .. **مهدی** با سربازان کم خود بی درنگ بحمله پرداخت، دیلمیان شکست سختی خوردند و عده زیادی از آنها کشته و گروهی اسیر و گرفتار گردیدند، غنائم زیاد بچنگش افتاد و گزارش جنگ را باطلاع پدرش رسانید .. پس از

www.tabarestan.info

آن جنگ بر عزت و احترام برمکیان در دستگاه خلافت افزوده گشت و **منصور** از هوش و پیش بینی **خالد** بسیار خوشوقت گردید و در سال ۱۴۸ او را بسمت فرمانداری موصل[۹۳] انتخاب نمود .

حکومت موصل

در آن تاریخ کردها شوریده با حکومت مرکزی مخالفت میکردند ولی **خالد** با سیاست عاقلانه خود در مدت کوتاهی آرامش را بر قرار ساخت و سیصدهزار نفوس اکراد را باطاعت خلیفه درآورد و **یحیی** وفرزندش نیز مورد توجه قرارگرفتند و رفته رفته کارهائی بآنها ارجاع گشت .

حکومت ری و فارس

سپس **منصور** او را بحکومت ری و طبرستان وفرزندش **یحیی** را بمعاونت حکومت ری فرستاد و پس از هفت ماه خدمت در ری بایالت فارس و پسرش به حکومت آذربایجان انتقال یافتند . علت انتقال او به فارس بیشتر بر اثر سعایت و بد خواهی **ابوایوب موریانی** وزیر بود ، چون **خالد** را رقیب سرسخت خود میدانست همیشه ازاو بدگوئی میکرد ودر فکر آن بودکه **خالد** را بجا های دور دست روانه کند ولی بر اثر حسن سلوك وجلب رضایت مردم دیگر منصور بسخن چینی **موریانی** چندان اعتنائی نمی نمود .

طرز حکومت

خالد در حکومتهای خود با عدل و داد با مردم رفتار میکرد ، شکایات را مورد رسیدگی قرار میداد و نمیگذاشت حق کسی پایمال گردد . **ابن خلکان** مینویسد: **یحیی** در عقل و تدبیر ، **فضل** در بخشش ، **جعفر** در سخنوری و بلاغت، **محمد** در راحت طلبی و **موسی** در شجاعت و مردانگی سر آمد روزگار خود بودند ولی تمام این صفات و مزایا در **خالد** جمع بود .

www.tabarestan.info

صاحب تاریخ **الفخری** [۹۴] مینویسد :

وکان خالدبن برمك من رجال الدولة العباسية فاضلاً جليلاً كريماً حازماً يقظاً استوزره السفاح	خالدبرمکی ازبزرگان دولت عباسی مردی دانشمند ، بزرگوار ، هوشیار ، بیدار مغز و دوراندیش بود واورا **سفاح** بوزارت برگزید.

جهشیاری میگوید :

كان خالدبن برمك سخياً ،جليلاً،سرياً نبيلاً ، كثير الاحسان ،صحيح العقل سديدالرأی	خالد برمکی مردی بخشنده ، بزرگوار، شریف، بسیاردست ودل باز و ازخود گذشته و دارای عقل سالم وفکرصائب بود .

www.tabarestan.info تبرستان

بزرگواری وسالاری

ماهراندازه بخواهیم ازفضل وکمال ، علم وادب، تدبیروسیاست، بزرگواری وسالاری **خالد** صحبت بداریم بازهم حقش ادا نگردیده است زیرا او بود که به امارت ، وزارت بلکه سلطنت عباسیان رونق و اعتبار داد وازعهده حکومت نابسامان چند استان مهم بخوبی برآمد وبسرش **یحیی** را به تعلیم وتربیت وسرپرستی **هارون** وارث تاج و تخت معین کرد .

مرگ ابوجعفر منصور

بسیاری از خلفای اموی وعباسی بزیارت خانه خدا اشتیاق داشتند و با شکوه و جلال زیاد مناسك حجرا برگزاروکاروانیان حج را ازگوشه وکنارمملکت در دارالخلافه جمع آوری میکردند .

درسال ۱۵۸ﻫ . کاروانیان مکه درمیدان **باب‌الکوفه** جمع شدند، هودج ها وتخت روانهای شتران سواری زینت شده و روپوش‌های زیبا روی قبه هودج ها کشیده بودند . حجاج خشکبار، خرمای تازه ، نان کلوچه ومشکهای پرازآب برای توشه راه برداشته بودند، شتر امیرحج (سرپرست کاروان) که بیش ازسایر شترها آرایش شده بود از دور جلب توجه میکرد . وظیفه امیرحج جلوگیری از پراکندگی زائران ، حفظ بارو بنه وراهنمائی کاروان ازجاده‌های دارای چاه آب بود ودرصورت بروز اختلاف به شکایت کاروانیان نیز رسیدگی میکرد .... مرکوب **ابوجعفر منصور** فیل سفیدی بود و برای نخستین بار یك خلیفه عرب فیل سوار بمکه میرفت . روپوش عماری خلیفه زربفت و سبز رنگ بود . او عصای خلافت دردست داشت وجبه رنگینی دربرکرده بود وازچهره گندم گون ، اندام باریك، سیمای درخشان وچشمان سیاه و درشتش آثار بزرگی نمایان میشد وفوجی‌از سربازان باپرچم‌های سیاه‌کاروان را نگهبانی میکردند . همین که‌آفتاب طالع میشد صدای گوش‌خراش کوس برای اعلام حرکت در هوا برمیخاست .

مهدی برای خدا حافظی با پدر تا قصر **عبدویه** (بفاصله دو روز از بغداد) دنبال‌کاروان رفت سپس یکدیگررا درآغوش کشیده از هم جدا شدند ، ولی **منصور** در راه بیمار شد و در سه میلی مکه درسن ۶۵ سالگی از دنیا در گذشت و در نزدیکی مکه معظمه درمحلی بنام **ثنیة‌العلاء** بخاك سپرده شد .

حالات‌منصور

او یکی ازسیاستمداران خلفای عباسی و مردی هوشیار وکفایت شعار بود . هنگام مرگ گذشته

www.tabarestan.info تبرستان

ازجواهر وزیورآلات معادل یکصدوهشتاد میلیون دینار نقدبرای ولیعهد خودگذارد. طرز رفتار فرمانداران وعمال خود را از نظر دور نمیداشت وبرای این کارجاسوسان زیاد به گوشه وکنار میفرستاد واگر ازطرف یکی ازنمایندگان اودست اندازی بمال رعیت میشد تمام دارائی او را مصادره میکرد ودر دیوانی بنام **بيت المظالم** کنار میگذارد تا بعدها میان فقرا تقسیم بنمایند.

این خلیفه بجای وصول مالیات نقدی ازمحصولات کشاورزی اصل مقاسمه (تقسیم محصول میان رعیت ودولت) رااجرا میکرد وازبازرگانان عوارض میگرفت. پس ازخواندن نمازصبح به نامه‌های دولتی رسیدگی میکرد بعد **خالد** وارکان دولت حضورش میرفتند.. آنگاه بکارهای آرتش میپرداخت وتا پاسی ازشب گذشته زیر نامه‌های رسیده دستورهائی مینوشت و پس‌ازشام بخوابگاه خود میرفت ودر آنجا داستان پردازان و شاعران ازجنگهای پیش‌ازاسلام برایش حکایاتی نقل میکردند..او به آرتش توجه خاص داشت و آلات حرب و سلاح سپاهیان او از هر جهت مناسب بود وافسران اوبیشترایرانی نژاد بودند. درعصر او بسیاری از کتابهای علمی وفنی ازیونانی به عربی ترجمه شدواساس علوم مذهبی پایه گذاری گردید. تمدن ایران بخصوص آداب خوراك و پوشاك درزمان او رواج یافت. هرچند او مسلمانی خداشناس بود ولی بسیاری از سادات را به تحریك **موریانی** وزیرخود شکنجه میداد ویا بزندان می‌انداخت، درحرمسرای او بیش‌ازسه بانووسه کنیز نبودند ونه پسر ویك دخترازخود باقی گذارد.

۹- ابوعبدالله محمد مهدی سومین خلیفه عباسی

۱۶۱-۱۵۸ه

خدمات خالد

خالد مانند گذشته باصلاح امورمالی استان فارس ادامه داد . درسال ۱۶۳ هنگام اردوکشی قسطنطنیه **مهدی** او را بعنوان مشاور و پسرش یحیی را بسمت دبیری وسررشته‌داری همراه خودبرد . درلشکرکشی دوم که ازجنگ اول بسیار سخت‌تر بود **یحیی** نیز ازهمراهان بود. دراین جنگ **هارون** فرمانده نیروهای اسلام پیکارخونینی کرد وخود را به بغاز رسانید و درسر راه بسیاری ازدژها وسنگرها وسربازخانه‌های دشمن راویران ساخت واموال زیاد به غنیمت گرفت .

www.tabarestan.info تبرستان

مهدی وحالات او

مهدی که پس از پدر برتخت نشست مردی بخشنده ومهربان و برخلاف سیاست پدر رفتار میکرد و چندبار به **قسطنطنیه** لشکرکشی کرد .

امام ابویوسف را بسمت قاضی‌القضاة معین کرد و برای حفظ هیبت وجلال خود تا یکسال پشت پرده می‌نشست سپس دربار عام حضور یافت . املاک اهل‌بیت راکه پدرش گرفته بود بآنها برگردانید و نیزدستور داد جریمه‌هائی که در صندوق **بیت‌المال المظالم** جمع‌آوری شده بود بصاحبان آنها برگردانند . اوهمه روزه در دربار می‌نشست و به شکایات

رسیدگی میکرد . در نخستین زیارت خانه خدا دستور داد درودیوار آن مکان مقدس را بامشك و عنبر معطر کردند ، هفتصد هزار درهم و دینار و یکصد و پنجاه هزار دست لباس میان تهیدستان و بینوایان حجاز تقسیم کرد ، برای گروهی از انصار مستمری بر قرار کرد و به بسیاری از آنان مشاغلی درعراق داد ، مسجد نبوی را تعمیر کرد و در راه بغداد ـ مکه جابجا مسافرخانه‌ها ، سراها ، آبگیرها و چاههای آب برای مسافران ساخت ودرطول راه سنگهای فرسنگ شمار نصب گردید. **هاشم‌بن‌حکیم** معروف به پیغمبر نقابدار خراسان در زمان او از مروظهور کرد و اوهمان شعبده‌بازاست که ازچاه نخشب ماه مصنوعی بیرون میآوردکه روشنائی آن تا ۱۲ میل راه را روشن میساخت و میگویند او از پیروان ابومسلم بوده است .

www.tabarestan.info تبرستان

مرگ مهدی این خلیفه در **۴۳** سالگی در سفر مشرق و در محلی بنام **ماسندان** زندگی را بدرود گفت

مدت سه سال سلطنت کرد، وزیر اعظم او **یعقوب‌بن‌داود** بود و بیشتر کارهای بزرگ که درخلافت اوانجام میافت روی نظروکاردانی آن وزیر باتدبیر بود ودست آخر براثر سخن چینی دشمنان **مهدی** او را به زندان فرستاد وپس ازچند سال در زمان **هارون** نجات یافت .

هارون درفوت پدرش حضور داشت و مطابق قرارداد **هادی** را فوری بخلافت اعلام وخود پیش ازدیگران بااو بیعت کرد وخاتم خلافت ورداء وعصای پیغمبری را برایش فرستاد .

۱۰ـ ابوالفضل یحیی بن خالد

تولد و تربیت

این پسر نامدار و بلند اقبال **خالد** درسال ۱۲۰ه درعصر **هشام** چشم بدنیا گشود وچون پدرش در آن تاریخ شغلی در دستگاه خلافت نداشت یحیی دوران کودکی را در سختی بسر برد و درحقیقت خوشبختی او از پانزده سالگی آغاز میگردد.

راجع به تعلیم و تربیت او چیزی درکتابهای تاریخ بنظر نمیرسد ولی میتوان گفت که **خالد** سرپرستی پسرش را بچندتن از استادان و دانشمندان واگذار کرد ، و پس از آنکه در دربار خلفای عباسی رخنه یافت **یحیی** را درسال ۱۵۹ه. بعنوان عامل آذربایجان معرفی نمود. **خالد** درخلافت **مهدی** مورد اعتماد قرار گرفت وخلیفه همواره در امور لشکری وکشوری با او مشورت میکرد وچون فرصت مناسبی دست داده بود فرزندش را به پیشکاری و سرپرستی **هارون الرشید** گماشت.

تعلیم هارون

هارون از کودکی دردامن **یحیی** پرورش یافت وبراثر تعلیمات عالیه او و استعداد خدادادی دوره فرمانروائی او ازدرخشنده ترین دوره‌های حکومت اسلامی بشمار

www.tabarestan.info تبرستان

میرود . رسم خلفای اموی این بودکه فرزندان خود را برای آموختن زبان وادبیات عرب درمیان قبایل صحرانشین میفرستادند ولی **هارون** وفرزندانش درخانهٔ خود ازفیض صحبت برمکیان و علمای کم نظیر آن عصر بهره‌های زیاد اندوختند .

www.bbarestan.info بارستان

۱۱ - ابومحمد موسی الهادی چهارمین خلیفه عباسی

۱۶۹-۱۷۰ ه‍ .

تخت نشینی هادی

پس از در گذشت مهدی، **هادی** خودش را از جرجان به بغداد رسانید و بیدرنگ به انتخاب ارکان دولت و نظم ونسق امور آنها پرداخت . **ابوالفضل ربیع** را بوزارت برگزید و **یحیی برمکی** را بهمان سرپرستی و دبیری **هارون** ابقاء کرد و او را از سایر خدمات دولتی معاف نمود .

حکومت هادی

این خلیفه مردی تبهکار و ستمکاربود و شایستگی شأن وشوکت خلافت را نداشت . بیشتر وقت خود را به باده نوشی بسر میبرد و مادرش خیزران مانند گذشته در کارهای کشوری دخالت میکرد . سران و افسران هر روز بامداد نزد او جمع میشدند و بدلخواه خود احکامی بدست آنها میداد و پس از چهار ماه میان مادر وفرزند اختلاف سختی رخ داد وکار به جنجال و کشمکش رسید .

www.tabarestan.info تبرستان

رقابت هادی باهارون

هارون نیز از رفتار و کارهای ناهنجار برادر خود دل خوش نبود زیرا **هادی** میخواست برخلاف وصیت پدر او را از ولایت عهدی معزول و پسر نابالغش جعفر را جانشین خود سازد، چنانکه شاعری این موضوع را ضمن چند بیت شعر چنین ادا کرده است :

نصحت لهرون فرد نصیحتی
و کلّ امرءٍ لایقبل النُّصح نادمٌ
و ادعوه للأمر المؤلف بیننا
فیبعد عنه و هو فی ذاک ظالم
ولولا انتظاری منه یوما الی غد
لعادالی ماقلته وهوراغم

به هارون اندرزدادم ولی او نصیحتم را نپذیرفت و هر نصیحت ناپذیری پشیمان است. من اورا بخاطر نزدیکی وخویشاوندی میخوانم و او از روی بی انصافی دوری میجوید و اگر در انتظار او امروز و فردا نمیکردم هر آینه بر خلاف میل بگفته ام گوش میداد .

www.tabarestan.info تبرستان

جهشیاری[۹۵] مینویسد: **هارون** میخواست از ولایت عهدی کناره گیری کند ولی یحیی با او موافق نبود زیرا یقین داشت که پس از تخت نشینی **هارون** او نیز بوزارت رسیده و یکی از آرزوهای دیرینه اش عملی خواهد گشت ، از طرفی دیگر **هادی** با آنکه از مخالفت **یحیی** آگاه بود کوشش میکرد نظر او را نسبت بخود جلب کند . نویسنده **جامع الحکایات**[۹۶] مینویسد: روزی **هادی** یحیی را طلبیده باو گفت باید **هارون** را به کناره گیری از مقام ولایت عهدی وادار کنی و من انجام این کار را از تو میخواهم .. یحیی آشفته و پریشان حال بخانه بازگشت و ضمن گفتگو با یکی از غلامانش بخشم آمده سیلی محکمی بصورتش نواخت

که از ضربت آن نگین انگشتری گرانبهایش شکسته روی زمین پخش شد و چون به فال وشگون عقیده داشت رنجیده خاطر گشت ولی یک شاعر ایرانی که در آنجا حضور داشت این دو بیت را فی‌البدیهه برایش ساخت :

انگشتری ارشکست و افتاد نگین زنهار بدین سبب نباشی غمگین
آن حلقه گشاده گشت وآن بندشکست فالی‌است نکو نیك بیندیش درین

یحیی از شنیدن این شعر خوشوقت شده آنرا بفال نیك گرفت ولی چون از انجام آن مأموریت خود داری میکرد خلیفه اورا بزندان فرستاد.

گفتگوی هادی و یحیی

او پیش از رفتن بزندان نامه‌ئی برای خلیفه نوشت و از او اجازه ملاقات خواست و پس ازشرفیابی برایش چنین گفت عمل نکردن بوصیت پدر بسیار اثر بد در رعایا میگذارد ومشکلات تازه برای خلافت بوجود خواهد آورد ، زیرا هرگاه خلیفه از تعهدات خود سر باز زند چگونه مورداعتماد افراد ملت خواهد بود ؟ جعفر [۹۷] جوانی نورس و هنوز سرد وگرم روزگار نچشیده و اگر خدای نخواسته پای خلیفه از میان برود ، طبق سیاست وشریعت چه کسی پیشوای مسلمانان خواهد گشت ؟ و چه بسازمام خلافت از دست فرزندان **مهدی** بدست دیگران بیفتد . . . سپس در دنباله سخنانش افزود : بخداسوگند همین که جعفر بسن بلوغ رسدمن **هارون** رابه بیعت باو وادار خواهم ساخت . . . خلیفه چیزی درجوابش نگفت. او بزندان رفت و **هارون** بیش ازپیش زیر فشار قرار گرفت .

هرثمه[۹۸]**بن اعین** گوید: روزی **هادی** مرا احضار کرد و چـون به اخلاق و روحیه او آشنا بودم از ترس برخودلرزیدم . . . پس ازآنکه بار یافتم بمن گفت : **هرثمه** من از این سگ بی دین (یحیی بن خالد)

www.tabarestan.info

آرام و قرار ندارم ، این دشمن سرسخت جز تحریک سران لشکر و امرای دولت کار دیگری ندارد و در پس پرده پیوسته تلاش میکند تا بـرای ارباب خود (هارون) بیعت بگیرد و او را جانشین من سازد.

احکام هادی

از این جهت میخواهم فوری نزد **هارون** رفته باو بگوئی برادرت ترا احضار کرده بعد او را بخانهٔ خود برده درآنجا کارش را تمام کنی .

هرثمه گوید از شنیدن فرمان او بوحشت افتاده در جوابش گفتم: **هارون** برادر تنی شما و ولی عهد خلافت است ... اگر فرمان شما را اجرا کنم جواب خدا را چه خواهم داد ؟ گفت اگر حکم‌مرا اجرا نکنی سرت‌را خواهم برید، آنگاه افزود: پس از اجرای این حکم بـزنـدان میروی و زندانیان از آل ابوطالب را یا می کشی ویادر دجله‌غرق‌میکنی، بعدبفرماندهی‌لشکر به کوفه رفته هواخواهان ما را بیرون شهر میبری سپس‌شهررا به‌آتش‌می کشی. .گفتم چگونه میتوانم بااین‌همه تباهی‌وویرانی وآدم‌کشی‌دستهای‌خودراآلوده‌سازم ؟ گفت: این مردم همگی دشمن‌و بدخواه من اندو از آل ابوطالب حمایت میکنند و بیشتر فسادها و فتنه‌ها زیر سر مردم کوفه‌است ... بهر حال باید درنیمه‌های شب **هارون** را بکشی بعد سایر دستورهایم را اجرا کنی ...آنگاه به‌حرم سرای خود شتافت ...من سراسیمه بخانه رفته بفکر افتادم در تاریکی شب سوار اسبی شده به سرزمینهای ناشناس فرار کنم ولی از شدت خستگی و آشفتگی خیال ناگهان‌بخواب رفتم، هنوز ساعتی نگذشته بودکه یکی ازغلامان مرا بیدار کرده گفت بر خیز خلیفه ترا احضار کرده‌است .. من شهادتین راخوانده از جا برخاستم و ترسان و لرزان خود رابکاخ خلافت رسانیدم . پس از عبور از چند تالار و سرسرا بنزدیکی حرم سرا رسیدم ، پیش خود فکر

www.tabarestan.info تبرستان

کردم شاید خلیفه میخواهد مرا بجرم ورود به اندرون بقتل رساند ، تاب‌وتوان‌خودرا ازدست داده یارای پیش رفتن نداشتم و هراندازه غلام اصرار میکرد قدم از قدم بر نداشته گفتم چگونه میتوانم به حرم سرای خلیفه وارد گردم .. ناگهان‌صدائی از درون‌اطاق‌بگوشم رسید که‌میگفت: هرثمه‌وای برتو ! داخل شو .. ازشنیدن صدا سرا پای بدنم به لرزه‌افتاد زیرا صدای **خیزران** مادر خلیفه‌بودکه دردنباله کلامش گفت : ترا برای کارفوری‌احضار کرده‌ام، پیش‌بیا ، داخل شو .. پس‌ازانکه‌وارد اطاق‌شدم‌از پشت پرده گفت **هادی** ازدنیا رفته وخدا خواست‌که تو وتمام مسلمانان از گزند وجود او در امان بمانید .. نگاه کن چگونه‌جسدش روی تخت افتاده ... همین که پرده را بالا‌زدم دیدم خلیفه چشم از جهان‌بسته‌است. من نیز شکر خدای بجا آورده از **خیزران** پرسیدم چه وقت در گذشته؟ گفت احکامی که برای کشتن فرزندم **هارون** و آل‌ابوطالب و مردم‌کوفه بتو میداد تمامی را از پشت پرده شنیدم و همینکه به اندرون‌آمد گریان و نالان از او خواستم تا از اینهمه خونریزی چشم پوشی کند ولی بگریه و ناله‌هایم توجهی نکرد بلکه مرا سرزنش و ملامت نمود و دست آخر شمشیر برویم کشیده گفت اگر ساکت نشوی سرت را خواهم برید .. کمی بعد بخواب رفت ، هنوز ساعتی نگذشته بود که ناگهان از جایش پرید سرفه‌شدیدی‌برایش دست داد وراه تنفس اوبندآمد، ظرف‌آبی بدستش‌دادم ولی آب مانند حلقه‌داری بود که یکباره بزندگانی او خاتمه‌داد !

موسی‌الهادی عمرش وفانکرد و پس از یکسال و دو ماه خلافت در ۲۶ سالگی از دنیا رفت . اونخستین خلیفه عباسی بود که نگهبانانی (گارد شخصی) برای خودگماشت ، بابی دینان وزندیق‌هادشمنی میکرد،

www.tabarestan.info طبرستان

از میان سلاح‌های جنگی به تیر وکمان علاقه زیاد داشت و هر روز ساز وآواز می شنید ومجالس طرب برپا میداشت، به خوانندگان وسرایندگان زیاد بخشش میکرد و یکبار سیصد هزار درهم به سَلْم‌الخاسر شاعر برای یك قصیده صله داد. **فضل بن ربیع** و **ابراهیم موصلی** از ندیمان خاص او بودند ، در حق ارکان دولت زودبدگمان میشد و فرزندان زیاد از خود گذارد.

www.tabarestan.info تبرستان

۱۲ـ ابوجعفر هارون الرشید پنجمین خلیفهٔ عباسی

۱۷۰ـ۱۹۳ هـ.

تخت نشینی هارون

این خلیفه نام آور اسلام پس از مرگ ناگهانی برادرش بر تخت نشست و **جعفر** پسر خردسال او نیز از ادعای جانشینی پدر دست کشید. خیزران[۹۹] حکایت میکند که پس از مرگ **هادی** به **هرثمه** دستور دادم **یحیی برمکی** را فوری از زندان آزاد کرده باو بگوید همان شبانه برای فرزندش از سران و بزرگان بیعت بگیرد .. **یحیی** نیز هارون را در **قصر الخلد** از خواب بیدار کرد و این مژده بزرگ را بدو داده اضافه نمود که اراده پروردگار شما را پیشوای مسلمانان قرار داده و باید با اطمینان خاطر بر مسند خلافت بنشینید سپس **ابراهیم ذکوان** مهر خلافت را بوی تقدیم داشت و شب ۱۶[۱۰۰] ربیع الاول سال ۱۷۰ هـ. مراسم باشکوه انتقال خلافت برگذار گردید.

در این دنیا همه روزه سپیده صبح میدمد، خورشید طلوع و غروب مینماید سپس روشنان فلکی در صفحه نیلگون آسمان درخشیدن آغاز میکنند ..

ولی آن شب ، شب اسرار آمیزی بود زیرا خلیفه‌ئی از دنیا درگذشت

www.tabarestan.info
تبرستان

ودیگری بجایش نشست وخلیفه سومی (مأمون) قدم بعالم هستی گذارد... وچه بسا اگر **هادی** تاچند ساعت دیگر زنده میماند هردو آنها را نابود میساخت ولی بامرگ نابهنگام او تاریخ عباسیان بکلی دگرگون گشت.

نخستین بار عام هارون

روز یکشنبه ۱۷ ربیع‌الاول سال ۱۷۰ه. موکب شاهانه از **قصرالخلد** به کاخ طلاحرکت کرد ولی ناگهان روی پل **عیسی آباد** ازحرکت باز ایستاد وخلیفه دستورداد تاغواصان را حاضر کنند ومحلی که‌انگشتری‌خود را به‌آب انداخته بود بآنان نشان داد. داستان انگشتری این بود که **مهدی عباسی** وقتی‌آن را بصدهزار دینار خریده وبه **هارون** بخشیده بود ولی **هادی** پس‌ازتخت نشینی‌خود چشم طمع دوخته چندبار آنرا از برادرش مطالبه نمود تاآنکه سرانجام **هارون** بخشم‌آمده آنرا در دجله پرتاب‌کرد. باری یکی‌از غواصان انگشتری را پیداکرده به خلیفه تقدیم داشت سپس موکب براه خود ادامه‌داد. گروهی از بنی‌هاشم و امرای دولت بیرون در بزرگ خلیفه را استقبال کرده و اورا در تالار بزرگی برمسند نشانیدند، تخت مزبور ازگوهرهای گرانبها زینت‌گردیده وگنبد قشنگی بالای‌آن نصب شده و روی‌آن پرده ابریشمی کشیده بودند، در دوطرف آن دوسایبان سیاه ودرطرف راست منبرجواهر نشانی‌قرار داشت. خلیفه جامه سیاه‌رنگ ابریشمین برتن، ردای نبوت بردوش‌وعصا ومهرخلافت را در دست راست داشت. درسمت چپ و راست تخت ایرانیان ورومیان وغلامان حبشی‌با جامه‌های زردوزصف بسته بودند و **مسرور** جلادبزرگ ورئیس‌خواجه سرایان باگرزی‌گران بحال‌خبردار ایستاده بود. دربرابر تخت و در ایوان روبرو مسندهای زردوزی چیده شده و سالخوردگان

www.tabarestan.info تبرستان

وشاهزادگان روی آنها نشسته بودند ، تنی چند از برمکیان، آل قحطبه و اعیان نیز در صف قرارداشتند و کنار تخت طرف دست راست خلیفه کرسی یحیی برمکی بچشم میخورد .

طبق آئین تخت نشینی نخست هارون دستار را از سر برداشت بعد با اظهار تأسف از مرگ برادر نطق کوتاهی کرد سپس سران و بزرگان وافسران سرها را بزیر انداخته درا ین پیش آمد ناگوار باخلیفه غمگساری کردند وکسانی که تا آنوقت سوگند یاد نکرده بودند مراتب وفاداری خود را بجای آوردند . ۱۰۱

مراسم بیعت بدین ترتیب بودکه هرکس دستهای خود را میان دستهای خلیفه میگذارد و سوگند یاد میکرد بعد صیغه بیعت را باتمام قیود وحدودآن بمضمون زیرادامیکرد :

www.tabarestan.info تبرستان

انا اُبایعُ سیدنا ومولانا المُفترِض الطاعة علی جمیع الأنام اباجعفر هارونُ الرشیدبن عبدالله محمّد المهدی علی کتاب الله وسنّة نبیّه و اجتهاد امیرالمؤمنین وأن لا خلیفة سواه

من با پیشوا ومولای خود ابوجعفر هارون‌الرشید که اطاعت او وظیفه عموم مسلمانان است بیعت میکنم، واین بیعت مطابق کتاب خدا وسنت پیامبر او ونظر امیرالمؤمنین است وبجزاوخلیفه دیگری رانمی شناسم.

بیعت درحقیقت یك جنبه روحانی و مذهبی داشت وصورت تقدس بخلیفه میداد که شاید باوضع محیط وزندگانی این عصرما بزحمت بتوانیم آنرا درك کنیم . عقیده مسلمانان این بودکه تمام قوانین ومقررات حاکم

برزندگانی بشر از جانب خدا نازل شده است وهنگامی که یك نفر را باتفاق برمیگزیدند یك جنبه الوهیت برای او قائل میشدند و میگفتند خلیفه حق دارد در تمام شئون ملت اظهار نظر کند. در تکمیل مراسم بیعت افسران وارکان دولت شادباش خود را تقدیم و حاضرین برای خلفای درگذشته عباسی طلب آمرزش کردند و در آنوقت مراسم جلوس پایان یافت.

وزارت یحیی

هارون الرشید یکی از بزرگترین فرمانروایان تاریخ اسلام بشمار میرود وازحیث نیروی اخلاقی و وفور عقل و هوش هیچ یك از خلفا بپایه او نمیرسند. داستانهای هزار ویك شب وگردشهای شبانه او با لباس مبدل درکوچه‌های بغداد، یك رنگ آمیزی خاصی باین خلیفه بزرگ داده و از جهت دارائی و شکوه وجلال در باری وی را در میان زمامداران عالم ممتاز ساخته است.

او درنخستین بارعام خود روبه مربی وآموزگار خود یحیی کرده از روی مهربانی گفت:

یا ابت! انت اجلستنی هذاالمجلس ببرکة رأيك و حُسن تدبيرك وقد قلدتك امر الرعيه واخرجته من عنقي اليك ، فاحكم بماترى و استعمل من شئت واعزل من رأيت و دفع اليه خاتمه

پدر بزرگوار! تو در پرتو رأی صائب و حسن تدبیر خود مرا دراین جایگاه نشاندی. از اینرو کار رعایا را بتو وامیگذارم و ازعهده خود خارج میسازم. تو در تمام کارها صاحب اختیاری، هرکس را بخواهی بهمکاری خود برگزین وهرکه رانمیخواهی ازکاربرکنار کن، سپس مهر خلافت را بدست اوسپرد.

www.tabarestan.info
تبرستان

و چون آخرین درجه لیاقت وکفایت را در یحیی سراغ داشت از این جهت او را با اختیارات تام وزیر تمام کشور معین کرد بطوریکه هیچ وزیری تا آن تاریخ بدان پایه و مقام نرسیده بود.

تهنیت شعرا

شعرا و سخن سرایان قصاید شیوا واشعار آبدار بمناسبت تخت نشینی **هارون** سرودند که ما نمونه‌ای از آن را در اینجا نقل میکنیم:

ابراهیم موصلی خواننده معروف چنین گوید:

الم تر[۱۰۲] انّ الشمس کانت مریضةً فلما ولی هارون اشرق نورها تلبّست الدنیا جمالاً بملکه فهارون والیها ویحیی وزیرها	آیا ندیدی که قرص خورشید بیمار و رنگ پریده بود؟ و همینکه هارون بر مسند خلافت نشست نور آن پرتوافکن گردید... دنیا براثر زمامداری او جامه زیبائی پوشیده زیرا هارون خلیفه و یحیی وزیر او گردیده است.

وبرای این دو بیت یکصد هزار درهم خلیفه وپنجاه هزار درهم یحیی به **موصلی** صله مرحمت کردند.

صاحب **اعلام الناس**[۱۰۳] مینویسد: پس از آنکه خبر خلافت **هارون** در میان قبائل عرب انتشار یافت یك نفر بدوی خودش را بدربار رسانیده به خلیفه اظهار داشت در عالم خواب دیدم شخصی بمن امر میکند که نزد **هارون** برو و این دو بیت را بعنوان تبریك برایش بخوان.

www.tabarestan.info تبرستان

تـوارثت خلافة من قریش
تزف الیکما ابداً عروساً
الی هارون تهدی بعد موسی
تمیس و مالها ان لاتمیسا

تو خلافت را از قریش بـه ارث برده‌ای و این عروس همیشه بـر شما مبارک باشد. خلافت پس‌از موسی باکرشمه و ناز به هارون رسید وبرای چه بر خود ننازد و افتخار نکند؟

www.tabarestan.info تبرستان

۱۳- یحیی برمکی و نظام حکومت

خیزران و یحیی

پس از مرگ موسی امور اداری و انتظامات کشوری بدست خیزران افتاد ولی در عین حال یحیی بکارها رسیدگی میکرد و جلسه‌های مشورتی او با پسرانش همه روزه تشکیل میشد و بعد نامه‌ها را نزد مادر خلیفه‌میبرد و پس از تصویب او خود آنها را امضاء میکرد تا آنکه مسؤولیت مهرداری در سال ۱۷۱ ه. بعهده خود او واگذار گردید. پس از تصدی مقام وزارت احکام قتل مخالفان رشید را که خیزران صادر کرده بود نادیده گرفت و بسیاری از گنهکاران را نیز آزاد کرد تا آنکه خیزران در سال ۱۷۳ در گذشت وخلیفه به یحیی اختیارات کامل داد و همیشه او را پدربزرگوار خطاب میکرد.

نظام حکومت

برای اطلاع از برنامه وحدوداختیارات برمکیان نخست باید نظام حکومت‌عباسی‌را موردبررسی قرارداد.

در مدت ده سال و نیم خلافت‌خلیفه‌دوم دامنه‌پیروزیهای مسلمانان روزبروز گسترش یافت و دنباله هر یك از فتوحات تقسیم بندی جدید

www.tabarestan.info

استانها و شهرستانها شروع گردید ، آنگاه احتیاجات کشوری[۱۰۴] و لشکری هر منطقه در نظر گرفته شد. این خلیفه میخواست سازمان یك حکومت اصولی را بر پایه شوری قرار دهد و طرز تشکیل آن چنین بود که جارچیان در کوچه‌های مدینه با صدای بلند آواز میدادند **الصلوة جامعة** یعنی برای شرکت در نماز بشتابید ، بعد مسلمانان در مسجد نبوی جمع میشدند و خلیفه پس از دو رکعت نماز بر سر منبر میرفت و پس از ایراد خطبه مسائل روز مورد گفتگو قرار میگرفت و در نتیجه خواسته‌های مردم بمرحله اجرا میرسید . ولی **معاویه** نظام حکومت را دگرگون ساخت و آن را بشکل حکومت شخصی در آورد. چون مردم شامات پابند آداب و آئین رومیان بودند **معاویه** نیز در سایه قدرت شخصی بر آنها فرمانروائی میکرد و پای تخت خود را نیز بصورت یکی از شهرهای روم شرقی در آورد. بسیاری از بزرگان که در عهد خلیفه دوم جامه‌های خشن کرباسی می پوشیدند در این عصر جامه‌های فاخر حریر و دیبا بر تن می کردند و بجای نان جوین نان نازك سفید (میده) و گوشت پرندگان میخوردند، کنار ایوان و بارگاه خلافت که درب آن بروی همه مردم باز بود حاجب‌ها گماشتند و خلاصه بسیاری از عادات و آداب ایرانیان و رومیان را اقتباس کردند ، جلوس **یزید** بدعتی شد که از آن تاریخ به بعد هر یك از خلفا جانشین خود را در زندگانی خویش تعیین میکرد و با گرفتن بیعت از سربازان و افسران ریاست او را در آینده تأمین مینمود ... در زمان همین خلیفه بود که باده نوشی و هرزگی و فسق و فجور درمیان مردم رواج یافت بطوریکه وقتی خود او در حال مستی بر سر نماز ایستاد و این شعر را خواند :

www.tabarestan.info

انا المسموم ما عندی بتریاق و لاراق
ادر کأسا و ناولها الایا ایها الساقی

من مسمومی هستم که پاد زهر ودم و فسون ندارم ای ساقی درمان من جام شراب است آنرا بمن برسان.

درفاصله ۷۲ سال دوازده خلیفه که شامل کوچکترین و بزرگترین، بهترین و بدترین افراد بشر بودند، ازخاندان امیه برسر کار آمدند ولی دوره فرمانروائی آنها بطور کلی عصر خودمختاری واستبداد بود ومردم طبق رسم زمانه آنان را خلیفه وجانشین پیغمبر میدانستند.

فرمانروایان عباسی نیز درآغاز کار همگی ستمگر وجفاکار بودند. سفاح، منصور، مهدی و هادی دراستقرار حکومت شخصی از ارتکاب هرگونه جنایت وخیانت، خودداری نمیکردند وسادات کرام را بقدری شکنجه وآزار دادند که یك شاعر هاشمی درباره آن گفته:

یالیت جور بنی مروان عادلنا
ویالیت عدل بنی العباس فی النار

ای کاش ظلم و ستم بنی مروان گریبانگیر ما میشد وای کاش عدل وداد عباسیان نصیب آتش دوزخ میگشت.

این خلفا درامور انتظامی وکشورداری مانند گرفتن مالیات ورسیدگی بشکایات خودسر وآزاد بودند وگاهی این اختیارات را به نمایندگان تفویض میکردند. در دستگاه حکومت عباسی بسیاری از ایرانیان[۱۰۵] وترکها مصدر خدمات مهم گردیدند و بواسطه کمك مردم خراسان در عهد سفّاح چند نفر ازسرداران ایرانی بکارهای لشکری گماشته شدند، چنانکه فراموش نباید کرد که ایرانیان در زمان خلفای اموی نیز نفوذ زیادی

www.tabarestan.info طبرستان

داشتند و بگفته سلیمان بن [۱۰۶] عبدالملک :

عَجِبتُ لِهؤلاءِ الأعاجِم مَلَکوا اَلْفَ سَنَة فَلَم یَحتاجوا اِلَینا ساعَة وَمَلِکنا مأةَ سَنَة لَم نَستَغنِ عَنهُم ساعة .	از این ایرانیان تعجب میکنم که هزار سال حکومت کردند و یك ساعت محتاج کمك ما عربها نشدند درصورتیکه ما در دوران حکومت صدساله خود یکساعت از پشتیبانی آنها بی نیاز نبوده‌ایم .

با آنکه بسیاری از سران و بزرگان ایرانی در دربار **هارون** خدمت میکردند ولی هیچکدام از آنها یارای هم چشمی با برمکیان را نداشتند . **جاحظ** چه خوب میگوید : از آنهمه ارباب دانش و بینش وزیرانی مانند **برمکیان** ، قضاتی نظیر **امام ابو یوسف** و شعرائی مانند **مروان بن ابی حفص** [۱۰۷] و ندیمانی چون **عباس بن محمد** و حاجبانی مانند **فضل بن ربیع** و سرایندگانی نظیر **ابراهیم موصلی** که در دربار **هارون** بودند ، در هیچیك از ادوار تاریخ اسلام دیده نشده است .

اقسام وزارت

گرچه ایرانیان از زمان **لهراسب** و **شاپور بن اردشیر** مقام وزارت را می‌شناختند و اعراب نیز بدان آشنائی داشتند ولی تازمان عباسیان مقامی بدین اسم در دستگاه خلافت وجود نداشت و با پایان قدرت خلفا وزارت نیز بخودی خود از میان رفت و بعدها پادشاهان **آل بویه** سپس سلجوقیان این عنوان را به منشیان مخصوص خود دادند .

نویسندگان اسلامی وزارت را بدو نوع تقسیم کرده‌اند : ۱ـ وزارت تفویض که متصدی آن همه‌گونه اختیارات از طرف خلیفه داشت و غیر از

www.tabarestan.info تبرستان

عزل ونصب استانداران و تعیین ولیعهد که باخود خلیفه بود ، میتوانست هر تصمیمی بگیرد وبعد به‌خلیفه گزارش دهد. وزیراین‌وزارتخانه میبایست ازمیان مسلمانان انتخاب شود وشرط دیگرش آن بود که دونفردریك وقت نمیتوانستندمسؤولیت چنان مقامی راعهده دارشوند ویحیی وفضل وجعفر برمکی نوبه بنوبه این‌اختیارات را دارا بودند . ۲ ـ وزارت تنفیذ که اختیارات‌آن آنقدرها نبود تا وزیرمسؤول از خود تصمیمی بگیرد بلکه او مأمور اجرای نظامنامه‌ها ، قوانین وفرمانهای خلیفه بود ، درعین‌حال اوضاع واحوال‌کشوررا به‌خلیفه گزارش میداد و وزیران ناگزیر بودند ازطرزکار سازمانهای دولتی، انواع مالیات و نیازمندیهای مردم مطلع باشند .

طرزانتصاب وزیراین بودکه دو نفراز درباریان نامزد وزارت را بوسیله دستخط خلیفه بدربار فرا میخواندند ، آنگاه رئیس دربار او را بحضور خلیفه معرفی‌میکرد سپس‌لباس وزارت را باومی‌پوشاندند ودوباره نزد خلیفه میرفت و دستش را می‌بوسید بعد بر اسبی‌که بایراق‌های زیبا آراسته شده بود سوار میشد .. بزرگان وامراء و رئیس‌دربار وغلامان از جلو و او بدنبال بدیوان میآمدند و درآنجا با تشریفات خاص بر مسند می‌نشست وخطبه وزارت را بنامش‌میخواندند .

تقسیمات اداری امپراطوری اسلام درآن تاریخ به پنج استان تقسیم گردیده بود : ۱ـ حجاز، یمن وعربستان مرکزی ۲ـ آفریقای شمالی، مصرعلیا وسفلی ۳ - عراق‌عرب وعراق عجم، عمان ، بحرین، کرمان و سیستان ۴ـ خراسان و ماوراء النهر ، سند و قسمتی ازپنجاب ۵ ـ آذربایجان ، ارمنستان وقسمتهائی ازآسیای کوچك .

www.tabarestan.info تبرستان

و هر یك از این قسمتها زیر نظر یك فرمانفرمای کل با نماینده او اداره میشد .

مالیات

خلفای اموی و عباسی از همان روش مالیات که از زمان خلیفهٔ دوم وضع گردیده بود پیروی نموده و بیشتر مالیات جنسی از مردم وصول میکردند . در عهد **هارون** برای تشخیص مالیات هرگونه معاملات یا دادوستدها با قاضی **ابویوسف** مشورت میشد و به گواهی کتاب معروف **الخراج** او طبق عمل صحابه و اجتهاد خود فتوی میداد . اقسام مالیات یا منابع درآمد دولت نوعاً همانهائی بود که در دوره خلفای راشدین وصول میگردید و چون هدف اساسی زمامداران، آبادانی کشور و آسایش رعایا بود از این جهت کمتر بزیادکردن مالیات و عوارض دست میزدند. بهیچ وقت مالیات محصولات کشاورزی از صدی پنجاه بیشتر نمیشد و رعایائی که در زمینهای بایر کشت و کارمیکردند مالك آن میشدند و اگر تا سه سال به آبادی زمین اقدام نمیکردند از تصرف آنان خارج میگردید .

وصول مالیات

مالیات هر استان در صندوق مخصوص بخود جمع میشد و هزینه‌های اداری ، مواجب سربازان ، صاحبان وظیفه و حقوق کارمندان همچنین مصارف ساختمانهای عام‌المنفعه مانند ساختن پلها، جاده‌ها ، ترعه‌ها، مساجد، آموزشگاهها و بیمارستانهای هر استان از خزانهٔ محلی پرداخت میشد و اگر پس از وضع تمام هزینه‌ها چیزی میماند آنرا به خزانهٔ مرکزی میفرستادند، و گاهی استانداران شغل **صاحب الخراج** را نیز قبول میکردند .

مالیاتها درهمه‌جا بیك اندازه نبود بلکه مطابق اوضاع و احوال هر

www.tabarestan.info تبرستان

استانی وصول میگردید وگاهی نیز تخفیف ومعافیت‌هائی برعایا میدادند .

درآمدهای متفرقه

عبارت بوداز : جزیه ، زکوة ، عشور ، غنیمت ، وفیء . **جزیه** یك نوع مالیاتی بود که یونانیان ازپانصد سال پیش ازمیلاد برای حمایت مردم آسیای صغیر در برابر حملات فینیقیها ازآنان میگرفتند ومردم از روی میل ودلخواه خود می‌پرداختند و رومن‌ها نیز پس‌ازفتح سرزمین گال هرسال مالیات سرانـه بدین اسم میگرفتند وپس‌ازآنکه‌ازیونان به‌ایران آمدآنرا **گزیت** گفتند بدین‌معنی:

« گزیت‌زری باشد که حکام هرسال ازرعایا گیرند وآنرا اخراج هم‌گویند و زری رانیزگویندکه ازذمی‌میستانند چنانکه نظامی گوید:

« کهش خاقان خراج چین فرستد کهش قیصرگزیت دین فرستد »

بهرحال **جزیه** مالیات مذهبی نبود بلکه مبلغ ناچیزی بود که درمقابل حفظ جان ومال غیرمسلم ازاو دریافت میگردید وکسانی‌که‌کمتر ازبیست سال یا زیادتر ازپنجاه سال‌داشتند، همچنین زنان ، دیوانگان ، نابینایان ، بینوایان ، راهبان مسیحی ، افسران ومردان ناقص‌الاعضاء ازپرداخت‌آن معاف بودند . این مالیات‌گاهی به اقساط وگاهی بصورت کالا [۱۰۸] پرداخت می‌شد .

زکوة

در مقابل **جزیه** ازمسلمانان **زکوة** میگرفتند وآن مالیات سنگینی بود کـه بتمام دارائی ودرآمدمردم ازشتر، اسب، گوسفند ،گاو، بز، محصولات کشاورزی ، باغهای میوه ، جواهر وزیورآلات تعلق میگرفت . این درآمد در راه خدا یعنی برای مستمندان ، بینوایان و مسافران بمصرف میرسید و بـرای وصول و

تقسیم آن میان فقرا مأمورین جداگانه انتخاب میشدند.

عشور بازرگانان و سوداگران مسلمان که بخارج از کشورهای اسلامی میرفتند معادل ده درصد ارزش کالاهای خودرا میپرداختند واز بازرگانانی که ازخارج میآمدند نیز عشور دریافت میشد و این مالیات پس از دوران خلفای عباسی نیز برقرار بود. عوارض وصولی از دوره‌گران و فروشندگان جزء را **مکوس** میگفتند وکالاهای کمتر از ۲۰۰ درهم ازعشریه معاف بود.

غنیمت قبایل عرب درمواقع تاخت وتاز یکدیگر بیشتر رمه‌های گوسفند وبز وبعدشتر رابه یغما میبردند وآنرا غنیمت (ازلفظ غنم یعنی گوسفند) میگفتند ولی رفته رفته شامل دارائی و زمینهائی گردید که در جنگ بدست کشورگشایان می‌افتاد. اموال منقول میان جنگجویان تقسیم میشد و درآمد زمین از محصولات کشاورزی برای نسل‌های آینده دربیت‌المال نگاهداری میگردید.

فیء اموالی بودکه بدون کشتار وخونریزی ازمشرکین بدست مسلمانان می‌افتاد. اقلام نامبرده ومنابع دیگرمانند فلزاتی که از معادن استخراج میشد و صید از دریاها از قبیل مروارید وعنبر (**سیب‌البحر**) ازدرآمدهای خزانه بود.

در زمان **منصور** درآمد سالانهٔ دولت به ۴۵ میلیون درهم میرسید وهنگام فوت او ۹۸ میلیون درهم وبعدازمرگ **هارون** ۴۰ میلیون دینار درخزانه موجود بود.

www.tabarestan.info تبرستان

انتظامات کشوری

سازمانهای کشوری برروی اساس صحیح مانند سازمانهای امروزی غرب اداره میشد ، درب ادارات دولتی برروی تمام مردم از مسلمان ، یهودی ومسیحی باز بود وطرز تشکیلات بهاندازهئی خوب بودکه سلسلههای اسلامی دورههای بعد آنرا سرمشق خود قراردادند . حل وفصل امور در استانها بدست استانداران انجام میافت وهمینکه یکیازآنها برکنارمیشد ناگزیربود گزارش جامعی از کارهای دوره حکمرانی خود را به خلیفه تقدیم بدارد . قوه قضائیه هراستان بدست دادرسهمان استان بود وهرگاه یکی ازبستگان خلیفه بمقام حکمفرمائی معین میشد یکی از سرکردگان سپاه را بعنوان مستشاربا او روانه میکردند .

درمرکز وزیراعظم ادارات مهمی رازیرنظرداشت وبرای هر اداره سرپرستیاز طرف خود میگماشت وبطورکلیچرخ انتظامات کشوربهوسیله دستگاههای زیردرگردش بود :

دیوان الرسائل یا دبیرخانه

احکام روزانه دربار توسط این اداره بمرحله اجرا میرسید و **لهراسپ** کیانی نخستین فرمانروائیبودکه چنیندبیرخانهئی تأسیسکرد وازقدیم دبیران وکارمندان ایندیوان را زبان شاهان **(لسان‌الملوك)** میگفتندوچون تمام وقتخودراصرف خدمتگذاری بمردممیکردند مورد احترام خاص و عامقرار میگرفتند .

در تاریخ اسلام **معاویه** نخستینکسی بودکه ایندیوان راتأسیس کرد و در نتیجه اعراب که به ساده نویسی و اختصار عادت داشتندکمکم به سبك نگارش دربارهایسلطنتی آشناشدند وشغلدبیری رابه عیسائیان

شام که در زبانهای یونانی و عربی تسلط داشتند واگذار میکردند تا دبیر بی‌نظیری چون **عبدالحمید** کاتب و نویسندگانی مانند **ابان بن صدقه** و **ابن مقفع** از میان مسلمانان برخاستند.

هر خلیفه منشی مخصوصی داشت و چند کارمند دیگر درنوشتن فرمانها، تنظیم اسناد و نگارش نامه‌های محرمانه وغیره اورا کمک میکردند. دبیر نامه‌ها، فرمانها و قراردادها را مینوشت و پس از امضاء خود به مهر و امضای خلیفه میرسانید وگاهی نیز در حاشیه عرایضی که بدربار میرسید دستورهای مختصر صادر میکرد.

دیوان الخراج یا دارائی

اداره وصول مالیات را **دیوان الخراج** میگفتند که از زمان خلیفهٔ دوم تأسیس یافته وشعبه‌های آن در تمام استانها و شهرستانها دائر بود. از زمان **منصور** عباسی استانداران و فرمانداران میتوانستند مالیاتهای حوزه مأموریت خود را اجاره کنند و این در حقیقت بدعت ظالمانه‌ئی بود که فرمانداران در پرتو آن بدلخواه خود از مردم مالیات میگرفتند وهرگاه از عهدهٔ پرداخت بر نمیامدند دارائی شخصی آنها از طرف دولت مصادره میگردید.

در زمان خلیفهٔ دوم دفاتر حسابداری عراق و ایران بزبان فارسی وشام بزبان یونانی ودر مصر بزبان قبطی تنظیم میشد و کارمندان ایرانی ورومی ومصری دفترها را اداره میکردند تا آنکه **عبدالملک مروان** برای جلوگیری از نفوذ بیگانگان کارها را بدست اعراب سپرد و **حجاج** نماینده او در عراق این سیاست را با کمال شدت اجرا کرد. او نه تنها غیر مسلمانان را از دوائر خارج ساخت بلکه مسلمانان غیر از نژاد عرب را

www.tabarestan.info تبرستان

نیز از کارهای دولتی برکنار کرد ومانند ذمی‌ها از آنان مالیات سرانه میگرفت . بدین ترتیب ازسال۸۶هـ . دفاتر حسابداری مصر از زبان‌قبطی بزبان عربی تبدیل‌یافت‌ودرنتیجه‌نفوذتمدن‌اسلامی‌زبان عربی‌جانشین‌زبان مادری مصریان‌گردید .

دیوان الجیش یا آرتش

در عهد حضرت رسالت پناهی مجاهدان اسلام سربازانی بودند که به عشق شهادت و رفتن در بهشت‌کفنهای خونین‌پوشیده باکفارمی‌جنگیدند و تا زمان خلیفه اول نام این سربازان در هیچ دفتری‌ثبت نمیشد وجیره و مواجبی هم از بیت المال نگرفته بلکه سهمی از غنائم جنگی نصیب آنان میگردید . در زمان خلیفه دوم پس‌از آنکه میلیونها درهم ودینار عاید خزانهٔ کشور گردید، یك ادارهٔ سپاهیگری‌تشکیل شدونام مهاجرین و انصار وافراد قبائلی که‌در غزوات در رکاب پیغمبر اکرم شرکت کـرده بودند ، در دفترها به‌ثبت رسید . نخست برای خاندان رسالت بعدجهت سبقت کنندگان دراسلام و مهاجران‌حقوق‌سالانه‌برقرار شد وجنگجویان بدودسته تقسیم گردیدند :

۱ ـ مسلمانانی که فنون جنگی راپیشهٔ خود قرار داده و آنان‌را **جندی** یاسربازمینامیدند.

۲ ـ کسانی که هنگام‌ضرورت‌برای‌خدمت در آرتش‌خود رامعرفی کرده آنان را **مطوعه** یا داوطلب میخواندند . این جماعت نیز از **بیت‌المال** حقوق میگرفتند ودر شهرها ومراکز تمدن‌کشورهای مفتوحه سربازخانه‌هائی برای سربازان بنیاد نهادند .

www.tabarestan.info تبرستان

فرماندهی عالی با خود خلیفه یا یکی از شاهزادگان و گاهی نیز با یکی از افسران عالیمقام آرتش بود. پیاده نظام (**راجل**) قسمت عمده آرتش را تشکیل میداد و آنها با سلاح های قدیمی مانند سپر و شمشیر و نیزه می‌جنگیدند. و تیراندازان (**رماة**) از فوج سواره نظام (**فرسان**) جدا بودند و برای جنگ در ریگستانها و صحراهای سوزان فوج دیگری از شتر سواران (**رکبان**) همواره آماده خدمت بود. تا زمان **مأمون** بیشتر سربازان را ایرانیانی تشکیل میدادند که با **ابومسلم** و **خالدبرمکی** از خراسان به عراق آمده بودند.

پرچم‌های لشکر سیاه‌رنگ و به تقلید از رومیان بیشتر نام‌عقاب را روی پرچم مینوشتند. و پس از آنکه **معتصم** در سال ۲۱۱ﻫ. جلوس کرد اعراب را از خدمات نظامی برکنار کرده قدرت را از دست آنان گرفت.

www.tabarestan.info طبرستان

عباسیان گذشته از نیروی زمینی نیروی دریائی نیز از خودداشتند و مجموعه کشتی‌ها را **اسطول** (ناوگان‌جنگی) میگفتند. پایگاه‌عمده کشتیهای آنان در دریای روم و کارخانه کشتی سازی آنها در تونس بود.

حقوق سربازان گاهی دو بار و گاهی چهار بار در سال‌پرداخت میشد و در دیوان مرکزی آرتش دفتری بود که نام و نسب و میزان حقوق هرسپاهی درآن ثبت‌میشد وآن‌دفترراجریدة‌السوداء مینامیدند.

دیوان الخاتم یا مهرداری

اهمیت این دیوان از وزارت هم بیشتر بود ومهردار معمولاً از طبقه نجبا و بزرگ زادگان انتخاب میشد و مهر را در صندوقی [۱۱۱] نزد

خود نگاه میداشت ، خلفا در تقلید از پیامبر اسلام تمام فرمانها ، قرار دادها ، اسناد و نامه‌ها را مهر میکردند،چنانکه‌شاهان‌ایران اززمانهای باستانی برای‌اعتباررساله‌ها و نامه‌های‌خود مهرهای‌گوناگون‌بکارمیبردند ولی طولی‌نکشید که **هارون** به اشاره‌**یحیی برمکی** این‌دیوان رامنحل ساخت و در دوره حکومت‌های بعدی‌دیگر تشکیل نگردید .

دیوان‌الشرطه یا شهربانی

این دیوان‌نخست زیر نظرقاضی‌القضاة(دادستان کل) امنیت داخلی و حفظ جان و مال‌مردم‌را بر عهده داشت واحکام دادرسان رااجرامیکرد ولی بعدها بصورت اداره مستقل‌انجام وظیفه مینمود . رئیس و افسران شهربانی حق رسیدگی بدعاوی‌را نیز دارا بودند و رئیس کل این اداره تا درجه سپهسالاری ترفیع مقام مییافت وتوقیف بزرگان و مصادره دارائی آنها وسیله این اداره صورت‌میگرفت .

دیوان‌الصدقات یا بنگاه خیریه‌وکمك به بینوایان

این اداره‌برای‌دادن‌اعانه‌به‌بینوایان‌ودرماندگان و کمك بخانواده‌های‌بی بضاعت تشکیل‌گردیده بود .

دیوان‌الضیاع یااداره اموال خلیفه

چون‌عراق‌زرخیزترین‌سرزمین‌امپراطوری‌اسلام بوداز این‌جهت بیشتر املاك اختصاصی‌خلیفه در این‌اقلیم‌واقع بود و اداره جداگانه‌ئی بدین‌نام درآمدآن املاك را جمع‌آوری نموده به خلیفه تحویل میداد .

www.tabarestan.info تبرستان

دیوان الزمام یا دیوان محاسبات

این اداره برای رسیدگی به هزینه‌های آرتش تشکیل یافته و مهدی آنرا توسعه داد و آنرا **دیوان الازمه** نام نهاد و هر کارمندی که مرتکب اختلاس و یا کوچکترین خیانت میشد توسط نمایندگان محاسبات دستگیر و فوری روانه زندان میگردید.

دیوان النفقات یا حسابداری مخصوص

هزینه‌های حرم سرا، داد و دهش‌ها، بخششها و انعامات و حقوق سربازان پایگاه بغداد بعهده این دیوان واگذار گردیده بود.

دیوان البرید یا پستخانه

اداره پست از زمانهای بسیار قدیم در امپراطوریهای روم و ایران برقرار بود وچون دم اسبها و قاطرهای چاپار را در ایران میبریدند عربها کلمه دم بریده را به برید تخفیف داده و سازمانی باین‌نام برای خود درست کردند ومنصور خلیفه عباسی برای اطلاع از رفتار وکردار روزانه سادات مکه ومدینه اولین کسی بود که پست میان شهرهای بغداد ـ مکه ومدینه را برقرار کرد. کارمندان پست گذشته از نامه رسانی مأموریتهای محرمانه و جاسوسی دستگاه خلافت را هم عهده دار بودند و دامنهٔ فعالیت آنها در تمام استانها گسترش مییافت. رئیس اداره پست (**صاحب‌البرید**) موظف بودکه نامه‌های سربمهر را برای خلیفه بفرستد و گزارشهای محرمانه از وضع استان، جریان امور، اوضاع کشاورزی، سیاست رؤسای ادارات، وضع پول وموجودی سیم وزر و خلاصه از زندگانی وزیر اعظم گرفته تا کارمندان کوچك را بعرض میرسانید. نامه‌های شخصی هر استان نیز باپست دولتی حمل میشد و بصاحبان آنها تسلیم میگردید، و بطوریکه

www.tabarestan.info تبرستان

جهشیاری مینویسد پس ازمرگ **هارون** چهارهزار نامه سربمهر در دیوان خلافت پیدا کردند که هنوز سر آنها باز نشده بود . رئیس پست می‌توانست همه وقت ازخلیفه ملاقات کندو از او دستورهای لازم بگیرد . کیسه‌های پست را وسیله اسب و شتر و یاگاری حمل میکردند و برای آسایش مأموران واستراحت چارپایان چاپارخانه‌ها درطول راه تأسیس گردید که‌اسبها رادرآنجاعوض میکردند . نامه‌های پستی‌وسیله‌نامه رسانها **(ساعی)** که عموماً زرنگ وچالاك بودند توزیع میشد . اصلاح جاده‌ها وامنیت راهها بارئیس پست بود ومیوه‌های تازه نیز وسیله چاپارها حمل ونقل میشد ویك دفتر راهنماوجودداشت که شماره چاپارخانه‌ها و مسافت پست‌ها وتاریخ حرکت و ورود چاپار درآن یادداشت میشد .

دیوان‌المیاه یا اداره‌آبیاری

عراق بواسطه رودخانه‌های سرشار **دجله، فرات زاب، زندرود، میسان، جوبر** و **نهرالملك** بسیار زرخیز بود و درعهد ساسانیان بامور کشاورزی این‌منطقه اهمیت زیاد میدادند .

درعهد عباسی اداره آبیاری را **کست‌برزد** (کشت افزود) هم می‌گفتند وبعدها آنرا بصورت **کستبزود** در آوردند . این اداره آب را میان کشتکاران **(ارباب‌المیاه)** تقسیم میکرد و آنها میتوانستند آبهای زیادی را بسایرروستائیان بفروشند وسپس‌وسیله لوله‌های بزرگ وکوچك به‌کشتزارها برسانند ونیزوسیله **دالیه** یا غرافه (سطل یادلو) و **ناعوره** (چرخ‌آب‌کش) ازرودها آب‌کشی‌میکردند واگرکشتکاری بیش‌ازاحتیاج خودآب مصرف میکرد قاضی‌مخصوصی بآن رسیدگی میکرد . اداره آبیاری‌درکندن ولاروبی کاریزها که اساس‌کشاورزی‌وموجب زیادتی‌درآمد

بود نظارت میکرد و تمام موانع آبیاری واستفاده از رودخانه‌های بزرگ را ازمیان برمیداشت .

قاضی یادادرس

حل‌وفصل دعاوی را دراسلام قضا ومسؤول این وظیفه را قاضی یا دادرس مینامند . درآغاز ظهور اسلام پیغمبراکرم خود باختلاف میان پیروان رسیدگی میفرمودند و خلفای راشدین نیز از آن بزرگوار پیروی کردند ولی پس از توسعه دستگاه حکومت برای رسیدگی به شکایات افراد مرجعی بنام محکمه یا دادگاه تشکیل یافت . هرگاه یکی از دوطرف دعوی از رأی دادگاه رضایت نداشت به **دیوان‌المظالم** (دادگاه عالی) شکایت میکرد ومرحله پس‌ازآن قاضی‌القضاة وآخرین مرجع دادرسی شخص خلیفه بود. رسیدگی بامورصغار ، موقوفات ، اجرای وصیت، سرپرستی از دارائی یتیمان ودیوانگان ، کمك به نیازمندان و بیوه زنان بدون سرپرست، در حوزه صلاحیت دادرسان بود.

www.tabarestan.info طبرستان

گاهی **قاضی‌القضاة** بمقام سپهسالاری میرسید و بجنگ میرفت و پیروزمندانه برمیگشت زیرا درآن عصر علماء **السیف والقلم‌توأمان** را شعار خود میدانستند ، و در عهد **هارون ، ابویوسف** که یکی از شاگردان برجسته **امام ابوحنیفه** بودسمت **قاضی‌القضاة** دربارخلافت را برعهده داشت .

دادرسان حق رسیدگی بدعاوی لشکری وکشوری هردو راداشتند وحتی‌اگرکسی ازدست خلیفه بآنهاشکایت میکرد بدادخواهی اورسیدگی میکردند و درهر جنگ و لشکرکشی یك قاضی عسکر همراه فوج برای این مهم حرکت میکرد .

محتسب یا داروغه

یکی ازمأموران زیردست دادستان کل داروغه شهر بود، **حسبه** یا **احتساب** یك وظیفه مذهبی بود و محتسب میبایست دانا بعلم فقه واصول آن باشد و وظیفه اصلی او امر بمعروف و نهی ازمنکر درکوی و برزن بود ودرامور زیر نیز نظارت میکرد :

۱ـ جلوگیری ازکم فروشی ونظارت دراوزان ومقادیر.

۲ـ جلوگیری ازتقلب فروشندگان و مخلوط کردن مواد خارجی ودرشیر و روغن وعسل وغیره.

۳ـ ارفاق به چارپایان.

۴ـ خراب کردن خانه‌های قدیمی ساز ومشرف به سقوط.

۵ـ منع آموزگاران اززدن وتنبیه بدنی شاگردان.

۶ـ جلوگیری ازسوار کردن مسافران بیش ازظرفیت درکشتی مسافربری

۸ـ جلوگیری ازمعالجات پزشکان نادان.

داروغه بهمراهی چند نفرازکارمندان زیردست خود شبانه روز در شهر گردش میکرد وشلاقی دردست میگرفت ومحل کار او درمسجد جامع شهر بود.

www.tabarestan.info تبرستان

معدل یادفتر ثبت اسناد

دراین اداره که زیر نظردادگستری قرارداشت نام تبهکاران و نکوکاران در دفتر مخصوصی به ثبت میرسید ودادرسان پیش از شنیدن گواهی گواهان بآن اداره مراجعه کرده پیشینه شهودرامیخواستند.همچنین اسناد معاملات قطعی و شرطی ، وام و اجاره در دفتری جداگانه ثبت میشد.

حاجب یا دربان

این منصب از زمان **معاویه** خلیفه اموی برای عظمت و رعایت جاه و جلال دستگاه خلافت

برقرار گردیده بود در حالی که دوران خلفای راشدین مردم از هر طبقه و گروه بدون واسطه با خلیفه وقت ملاقات کرده و از او دادخواهی میکردند. وظیفه حاجب راهنمائی مردم به بار عام یا خاص دربار بود و معمولا دربانان از طبقه بزرگان و اشخاص برجسته کشور مانند **محمد بن خالد برمکی** و **فضل بن ربیع** انتخاب میشدند.

حارس یا نگهبان نگهبانان شخصی خلیفه از سایر درباریان و ندیمان جدا بودند و میبایستی از هر جهت مورد اعتماد و اطمینان کامل باشند چنانکه **هرثمة بن اعین** رئیس نگهبانان **هارون** بواسطهٔ خدمات صادقانه خود تا فرماندهی کل آرتش ارتقاء مقام یافت.

والی و عامل در درجه اول مأمور برقراری امنیت و آرامش کشور و وصول مالیات از مردم بودند و درصدر اسلام این اصول نیز رعایت میشد ولی بنی امیه این قاعده را برهم زده و طبق تقسیمات جغرافیائی بخشداران و فرماندارانی تعیین کردند که زیر نظر والی یا استاندار وظایف خود را انجام میدادند. بیشتر استانداران[۱۱۳] عصر عباسی از شاهزادگان و نزدیکان خلیفه انتخاب میشدند و وظایف عمده آنها عبارت بود از:

۱ ـ انتظامات لشکری ۲ ـ جمع آوری مالیات و زکوة توسط فرمانداران ۳ ـ تبلیغات مذهبی ۴ ـ اجرای احکام شریعت ۵ ـ امامت جماعت مسلمین ۶ ـ تنظیم کاروانهای حج ۷ ـ رسیدگی بکارهای عمومی.

خدمتکاران گذشته از کنیزان سیاه و سفید و غلامان زرخرید و خواجه سرایان بیشمار در بار، برای هر یك از کارها و خدمات شخصی خلیفه حتی برای کفش برداری او خدمتکارانی بر سر خدمت بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

۱۴- کارنامه‌های علمی یحیی- ترجمه کتابها از سانسکریت، فارسی و یونانی- اشاعهٔ علوم و فنون

در دوران خلافت **هارون** علاوه بر انتظامات کشوری و بخششهای شاهانه چیزی که بیشتر باعث معروفیت **یحیی برمکی** در آن عصر گردید کارنامه‌های فرهنگی و تشکیل مجالس علمی و ادبی او بود که در آنجا ادبا و شعرا و دانشمندان را جمع میکرد سپس به مناظره و مباحثه می‌پرداختند.

www.tabarestan.info تبرستان

عصر جاهلیت

عرب از روزگاران دراز بداشتن ذوق ادبی شهرت داشت و در فن شعر و خطابه سر آمد بسیاری از ملل دیگر بود. زبان عربی نزد ملتهای سامی کم و بیش حکم **ام الالسنه** یا مادرزبانها را داشت و زبانهای **نبطی** و **حمیری** که نمونه‌هایی از آنها روی سنگ نبشته‌ها موجود است، از شاخه‌های عربی یعنی همان زبان قبیله قریش بشمار میرفت و امتیاز آن بر سایر زبانها از آن جهت بود که قرآن کریم بدین زبان بر پیغمبر اسلام نازل گردیده بود.

دوره اول عصر جاهلیت که تا قرن پنجم میلادی ادامه داشت دوره

ایست که سخن سرایان عرب با رجزخوانی‌ها و حماسه‌سرائی‌ها به نیاکان خود افتخار میورزیدند ولی اثر مهمی از آن دوره بدست ما نرسیده است زیرا آنها بیشتر به نیروی حافظه تکیه نموده و کمتر سخنان منظوم شعرا و علوم و فنون عصر خود را یاد داشت میکردند ، در حالی که از آثار عصر دوم جاهلیت (۶۰۹ ـ ۸۰۱) دانشمندان بصره و کوفه ذخائر گرانبهائی را برای ما بیادگار گذارده‌اند .

قوم عرب غیر از شعر و خطابه به بسیاری از علوم دیگر مانند جغرافیا، ستاره شناسی ، هواشناسی ، علم انساب ، پزشکی ، دامپزشکی ، طالع بینی و کهانت ، عرافت (غیب گوئی) ،قیافه شناسی ، تعبیر خواب، فال نیك و بدگرفتن، آشنائی داشتند . هر یك از شاعران یك راوی برای خواندن اشعار خود داشت که در سفر و حضر همراه او بود .

پس از طلوع اسلام آنچه ازعلوم عصر جاهلیت که بر خلاف آئین تازه بود خودبخود از میان رفت و بر اثر نزول قرآن کریم علوم وفنون جدیدی پیدایش یافت.

عهد رسالت

عهد مقدس رسالت بسیار کوتاه و بیشتر آن در جنگ با کفار و مشرکین و تبلیغ و اشاعت کیش اسلام سپری گشت ولی در همان مدت کوتاه از نظر تهذیب اخلاق، اشاعه عدل و داد و بسط دانش و بینش نتایج بسیار نیکو به بار آورد.

عصر خلفای راشدین

آن عصر که از سال ۱۱ تا ۴۰هـ. ادامه داشت دوران کشور کشائی و پیروزی و انتظامات داخلی بود پیروی از تعلیمات قرآن کریم ،توجه به ادبیات ، حدیث وفقه در همان دوره آغاز گردید . بیشتر سالخوردگان مسائل قرآن و اطلاعات عمومی

را به نونهالان می آموختند و توجه آنها به شعر و شاعری بجائی رسید که گفتهٔ مشهور **الشعر دیوان العرب** را شعارخودقرار دادند . ودرهمان فاصله بود که مسلمانان به افکار فلسفی حکمای یونان آشنائی پیداکردند چنانکه پس از فتح مصر بدست **عمروبن عاص** فیلسوف مسیحی **جان** معروف به **یحیی نحوی** بملاقاتش رفت و**عمرو** باگرمی زیاداورا بذیرفت واز بیاناتش بسیار استفاده نمود. ابن العبری درباره این برخورد اینطورمینویسد:

ودخل علی عمرو وقدعرف موضعه من العلوم فاکرمه عمرو وسمع من المسائل الفلسفة التی لم تکن العرب بها آنسه ماهاله	**یحیی نحوی** بر عمروعاص واردشد و چون از مراتب علمی او آگاه بود وی را مورد احترام قرار داد و از زبان یحیی سخنان حکیمانه شنید که عرب بهان آشنائی نداشتند و از بیاناتش بشگفت آمد.

ابن ندیم نیز در تأیید گفتهٔ او مینویسد: «ولما فتحت مصر علی ید عمرو ابن العاص دخل الیه واکرمه ورأی له موضعا : پس از آنکه **عمرو** مصر را گشود **یحیی نحوی** بدیدارش رفت و **عمرو** احترام زیاد در حقش نمود و او را گرامی داشت .. از آن تاریخ دانشمندان و بزرگان عرب با دیده احترام به فلاسفه یونان نگریسته و برای ترجمه کتابهای یونانی به عربی زحمات زیاد برخود هموار کردند...ولی **قاضی صاعد اندلسی** بر خلاف این دومورخ به بیگانگان توجهی نداشتند وفقط شیفته قرآن و زبان عربی بودند .. البته علم پزشکی که از زمانهای بسیارقدیم شناخته شده از سایر علوم مستثنی بود وهنوز مراحل نخستین خود را می پیمود..»

www.tabarestan.info تبرستان

خلافت بنی امیه

چنانکه در پیش اشاره کردیم **معاویه** بنیان‌گزار سلسلهٔ بنی امیه بود. درعصر او مردم شامات تحت تأثیر تمدن رومی قرار گرفته و دانشمندان مسیحی که زبانهای عربی و یونانی میدانستند در دربار او جمع شده مقدمات یك جنبش فکری را فراهم ساختند. اعراب باآنکه به شعر و شاعری اهمیت زیاد میدادند ولی اهمیت زبانهای بیگانه را از نظر دور نمیداشتند، شماره زیادی از دانشمندان عیسائی و یهودی در دستگاه حکومت و با بیمارستانها[۱۱۵] خدمت میکردند. **ابن آثال**[۱۱۶] یکی از پزشکان نامی آن عصر بود که چند کتاب پزشکی یونانی را بعربی ترجمه نمود و در ادویه مفرده و مرکبه اطلاعات کامل داشت. پزشك دیگری بنام **تیودور مسیحی**[۱۱۷] پزشك مخصوص **حجاج بن یوسف** بود و چون حجاج عادت به گل خوری داشت روزی از او خواست تا این عادت زشت را از سرش بدر کند در جوابش گفت **عَزیمَه مِثلِك ایُها الامیر** یعنی اراده استوار چون تو امیری در علاج آن کافی است.

پس از **معاویه** و **یزید**، ابوهاشم معروف به حکیم آل مروان گروهی از دانشمندان یونانی، سریانی و قبطی را از مصر و اسکندریه به دمشق دعوت کرد تا بترجمه کتابهای پزشکی، ستاره شناسی و کیمیا بپردازند و بگفته **ابن ندیم**: **هذا اوّل نقلٍ فی الاسلام من لغة الی لغة** این نخستین ترجمه از زبانهای بیگانه در عالم اسلام بود. بعد **ماسرجویه**[۱۱۸] پزشك یهودی اهل بصره بدستور **مروان حکم** کتاب **قرابادین** را از سریانی بعربی ترجمه کرد و ترجمه او در کتابخانه خلافت بود تا آنکه بدستور **عمر بن عبدالعزیز** نسخه‌هائی از آن رونویس شده در

www.tabarestan.info تبرستان

سراسر کشور پخش گردید و نیز **عبدالملک‌بن‌جبر** استاد زبان یونانی مدرسه اسکندریه را بریاست پزشکان دربار انتخاب کرد . در زمان **هشام‌بن‌عبدالملک** بسیاری ازذخایر تاریخی ایران و نامه‌های اسکندر به ارسطو ترجمه گردید . واین نهضت فکری در دوره امویان همچنان ادامه داشت و در نتیجه گنجینه گرانبهائی شامل تاریخ ، اشعار ، لغت ، انساب ، ایام‌عرب، سوانح عمری، تفسیر ، حدیث وفقه و مقداری ترجمه کتابهای علمی و فلسفی و پزشکی فراهم گردید.

عباسیان

پس از انتقال خلافت به‌**عباسیان** ، **ابوجعفر منصور** بغدادرامرکز خلافت‌قرار دادوگروهی از دانشمندان برجستهٔ یهود ، عیسائی و ایرانیان را دردربارجمع نمودو کتابهای فلسفی و پزشکی وستاره شناسی زیادی که از قیصر روم[۱۲۹] خواسته بود ، در اختیار آنان گذارد آنگاه دستور داد تا یک شورای[۱۳۰] پزشکی زیر نظر **فرات‌بن‌شحناثا** تشکیل گردد تا پزشکان پس ازشورو تبادل نظر بدرمان بپردازند ونیز کتابهای سودمندرا بعربی‌ترجمه‌نمایند. در زمان **منصور** دکانهای کتاب‌فروشی و کاغذ فروشی بغدادرونق‌خاصی پیدا کرد و **سوق‌الوراقین**[۱۳۱] یکی از بازارهای بزرگ ومعتبر آن شهر گردید، این سوداگران نسخه‌های کمیاب را رونویس کرده‌بدوستداران کتاب میفروختند حتی بیشتر از دانشمندان‌آن عصر زندگانی خود را از اینراه تأمین میکردند و حرفه آنها تا قرن هفتم هجری مشتریان‌فراوان داشت. یکی‌دیگر از دلباختگان علوم و فنون عصرعباسی که **بیت‌الحکمه** را زیر نظر داشت و همواره مترجمین را بترجمه کتابهای پزشکی و فلسفی تشویق مینمود **یحیی برمکی** بود که مادر فصل‌های آیندهٔ این

www.tabarestan.info تبرستان

کتاب داستان خدمات او را باطلاع خوانندگان میرسانیم.

بطور خلاصه تهذیب یا زندگانی روحانی اسلام که از عهد رسالت آغاز گردیده و امور مادی و دنیائی که از زمان معاویه مورد توجه قرار گرفته بود، در عهد عباسیان رو به تکمیل نهاد. علم کلام پایه‌گذاری شد، بسیاری از مسائل عقلی و فلسفی حلاجی گردید، بغداد مرکز علوم و فنون وصنایع گوناگون قرار گرفت، حتی پس از زوال خلافت و تأسیس حکومتهای ملوك الطوایفی تمدن درخشان اسلام همچنان مدارج صعود را می‌پیمود و تمام این ترقیات در پرتو تعالیم قرآن کریم که در شرق وغرب دنیا پیروان زیادی‌ای خود پیداکرده بود، صورت گرفت.

هیئتهای علمی هند

روابط بازرگانی میان عربستان و هندوستان از هزاران سال پیش برقرار بود ولی پس از انتقال مرکز خلافت به بغداد دانشمندان هندی فرصت مناسبی برای عرضه‌داشت حکمت و علوم خود پیداکردند. مبادله‌افکار علمی که از زمان **منصور** آغاز گردیده بود با ورود یك هیئت علمی از سند به بغداد استوارتر گردید. علت دیگر تحکیم مناسبات آن بود چون **هارون** در آغاز خلافت خود به بیماری سختی دوچار گردید و پزشکان ازعهده علاجش بر نیامدند **یحیی برمکی** یك پزشك هندی را بنام **منکه‌وایه** به بغداد دعوت کرد.. در آن تاریخ مناسبات فرمانروایان هند با خلفا بسیار دوستانه بود و نامه‌هائی میان آنها رد وبدل میشد. **هارون** بر اثر درمان **منکه** شفا یافت و به **یحیی** دستور دادتا اورا در زمره ندیمان و سرپرست بیمارستان مرکزی بغدادقراردهد و نیزچندکتاب پزشکی را ازسانسکریت برایش ترجمه نماید.

www.tabarestan.info تبرستان

تاریخ پزشکی

بطوریکه میگویند فن پزشکی از شش هزار سال پیش از میلاد در دنیا شناخته شده و بنیاد- گذار آن کلدانیان بوده‌اند ولی مردم هندوستان ادعای حق تقدم دارند ومیگویندمصریان قدیم نیز این فن را از آنان اقتباس کرده‌اند . اما از نظر عقل و منطق میتوانیم بگوئیم که هر قومی روش و تجربیات خاصی در تشخیص بیماریها و درمان آنها از خود داشته‌اند و بدون شك کلدانیان، هندیها ، مصریان واعراب از قدیمی‌ترین اقوامی هستند که اصول وقواعد پزشکی را جمع آوری نموده و هرکدام از آنها از تجربیات دیگری بهره برداری کرده‌اند .

کتابهای پزشکی هند (ویدك) که در زمان عباسیان و بدستور یحیی برمکی از سانسکریت بعربی ترجمه گردید گر چه انگشت شمار بود ولی روبهمرفته یك ذخیره نفیس علمی بشمار میرفت و آنها عبارت بود از :

۱ ـ **سسروفی الطب یا علاجات الادواء ومعرفة علاجها ترجمه از شسترت سنگهتا.** نویسنده این کتاب ازپزشکان عالی مقام هند بود و این اثر اورادر ردیف **قانون** ابوعلی‌سینا قرارداده‌اند او اقسام ناخوشیها و طرز معالجه آنها را بازبان ساده در این کتاب توصیف میکند **ومنکه** پزشك درباری نیز آن را برای یحیی بفارسی ترجمه نمود .

۲ ـ **ندان** یا تشخیص چهار صد گونه نا خوشی و درمان آنها

۳ ـ کتابی راجع به گیاهان داروئی هند که شکل [۱۲۲] هر گیاهی در آن ترسیم شده ورنگ اصلی برگها وگلها را بخوبی نشان‌میداد.

۴ ـ **قرابادین تألیف اهرن قس که وسیله ماسرجویه از زبان سریانی**

www.tabarestan.info
تبرستان

بعربی ترجمه گردید .

۴ - **کتاب‌السموم** تألیف **شاناق** هندی که نویسنده انواع واقسام زهرها و مارهای سمی را در آن شرح داده و توسط **ابوحاتم بلخی** ترجمه گردید .

۵- **عطریات** یادستور عرق‌کشی وتهیه‌عطر گلها وازان جمله عطار برمکی ونیز کتابی **از چرك** پزشك‌معروف‌هندی که‌بزبانهای‌فارسی وعربی ترجمه‌گردید .

بگفته بسیاری ازتاریخ‌نویسان وجهانگردان پزشکان هندی‌پس‌از تأسیس درمانگاهها دربغداد بیماران را باگیاههای داروئی معالجه نموده وادویه زیررابرای مصرف درخوراکی وپخت وپز بمردم تجویزمیکردند:

هلیله . بلیله . آمله . فلفل . تمرهندی . نیلوفر . لیمو . نارگیل . جوزبویا . قرنفل . زعفران . هل . خردل وغیره

شماره بسیاری از دانشمندان وپزشکان وستاره شناسان هندی به بغداد آمدند ودراثر تشویق برمکیان خدمات شایانی به‌نهضت‌علمی وفکری مسلمانان انجام‌دادند که‌مشهورترین‌آنها عبارت بودنداز: **سالته یا صالح** که‌پس ازچند سال اقامت ازکیش پدران خود دست کشید واسلام اختیار نمود ، **آبندهن** که مسلمانان او را **ابن دهن** مینامند و بدستورخلیفه بریاست بیمارستانهای بغدادبرقرارگردید وچندکتاب‌علمی ازسانسکریت بعربی ترجمه نمود ، **سنگهل ، جودر ، بهلا وگنگ** که هرکدام از آنها درنجوم و پزشکی و فلسفه شهرت داشتند و کتابهای **النمودارفی‌الاعمار ، اسرارالموالید** (رازهای پیدایش) و کتاب **القرانات الکبیر والصغیر** را از هندی بعربی ترجمه‌کردند وگروه

www.tabarestan.info تبرستان

دیگری که دانشمندان اسلام مانندابن سینا، بیرونی، ابن ابی اصیبعه، ابن‌عبدربه و جاحظ درآثار خودقانون، آثارالباقیه،طبقات‌الاطبا، عقدالفرید و کتاب البیان ازآثارعلمی ومقام ارجمندآنها بسیار تجلیل کرده‌اند گذشته ازاطبای هندی چندتن دیگرازپزشکان عیسائی‌مانند[۱۲۳] جورجیس‌بن بختیشوع و جبرئیل‌بن بختیشوع و دیگران در دستگاه خلاف خدمت میکردند.

چنانکه اشاره کردیم نام کلدانیان در سرفصل علوم پزشکی قرار داشت ولی در سال ۲۰۰ میلادی یعنی پس از زوال طب کلدانی شاهان ایران به سرپرستی این فن همت گماشته ودانشگاه جندی شاپور راکه تا اواخر ساسانیان کانون پزشکی بود، برپا کردند و براثر آمد وشد پزشکان ایرانی بدبغداد بررونق طب افزوده گشت.

اخترشناسی

این‌علم‌از[۱۲۴] زمان‌جاماسب‌در خاندان برمکیان موروثی بود و یحیی‌ازان اطلاع کافی داشت چنانکه[۱۲۵] جعفر در استعمال اصطرلاب مشهور بود. یحیی گذشته‌از اخترشناسان هندی با منجمان ایرانی مانند[۱۲۶] نوبخت فارسی ابوسهل‌بن نوبخت و حسن‌بن سهل مناسبات دوستانه داشت[۱۲۷] و عمروبن فرخان‌طبری ازندیمان‌خاص‌او بشمارمیرفت.این‌اخترشناسان ایرانی که از زمان منصور در بغداد مجتمع بودند زیر نظر یحیی بخدمات علمی خود مشغول بودند و نیز منجمان دیگری مانند[۱۲۸] ماشاءالله یهودی (میشابن ابری)[۱۲۹] و توفیل‌بن‌هادی مسیحی و الخیاط و کنکه هندی در دربار خدمت میکردند. گذشته از آنها یحیی نهاوندی، رصدی و موسی خوارزمی از دانشمندان نامی آن

عصر بودندکه براثر مشاهدات خود راجع به **منطقة البروج** ، کسوف و خسوف ، مدار آفتاب وسایر اوضاع کواکب کمکهای فراوان به‌معلومات بشر بعمل آوردند .

علم هیئت شبانان صحرانورد آسیا بواسطه بیکاری شبهای دراز را چشم بصفحه نیلگون آسمان دوخته وقت خودرا به‌مطالعه‌افلاک‌وعالم بالابسرمیبردند . آنها حرکت وسکون ، طلوع وغروب‌هرستاره وتأثیر آنهارا در فصول و مواسم زراعتی بدقت بررسی میکردند ، سپس بوسیله ثوابت جهات را معین نموده مسافات و خط سیر خود را نشانه گذاری میکردند . گرچه واضع علم هیئت تا بامروز شناخته نشده ولی ازروی آثار تاریخی میتوان گفت که [۱۳۰] در این علم نیز پیشقدم‌بودند وپس از آنها بابلیان از رصدخانه‌های معابد کلدانیان استفاده میکردند وپس ازآنها مصریان وهندیها وبعد اعراب ودست آخر یونانیان باوضع قواعد واصول جدیدی علم هیئت را ترقی دادند .

طالیس یکی ازحکمای یونان نخستین‌کسی بودکه زمین‌رامرکز عالم آفرینش قرارداد وپیش از دیگران زیج را وضع نمود (دراصطلاح هیئت زیج [۱۳۱] کتابی را گویند که حرکات ستارگان و اعمال فلکی به تفصیل درآن ذکرشده و در رصدخانه‌ها پس از اصطرلاب ازآن استفاده کرده وگاهنامه‌ها را از روی آن‌تنظیم میکردند) . **فیثاغورث** خورشید راکانون کائنات میدانست وعقیده‌اش این بودکه تمام سیارات حتی‌زمین دورآفتاب‌گردش میکنند ولی‌سایر دانشمندان نظام فیثاغورث‌رانپذیرفتند و **بطلمیوس** اسکندری عقیده‌داشت‌که زمین‌ثابت است وآفتاب وسایر سیارات دور زمین می‌چرخند و مسلمانان نظریه اورا پذیرفتند . بعدها

ابوحسان و **سلما** از مترجمان زبردست بیت الحکمه کتاب مجسطی را بدستور **یحیی برمکی** بعربی ترجمه‌کردند چنانکه **ابوریحان بیرونی** نیز آنرا بطور خلاصه ترجمه نمود .

نظام **بطلمیوس** تازمان **کوپرنیك** در اروپا رواج داشت و**مجسطی** ازعربی به‌لاتین ترجمه گردید .

درسال ۱۵۶ه. یك هیئت علمی ازسند بدربار منصور عباسی وارد گردید وکتاب **سدهانتا** راکه مشهورترین کتاب هیئت هندبود به خلیفه تقدیم داشت و او به **محمد فزاری** [۱۳۳] دستور داد تا آن کتاب را با جدولهای هندی وحواشی بعربی ترجمه کنندواو باکمك یك دانشمند هندی آن را بنام**سندهند** بعربی درآورد وپس ازتصحیح **محمدبن موسی خوارزمی** مورد استفاده بسیاری ازدانشمندان اسلام قرار گرفت .

در همان اوقات **یحیی** یکی از دانشمندان را برای جمع آوری گیاههای داروئی و عقاقیر بهند فرستاد ومتأسفانه گزارشی را که فرستاده مزبور دربازگشت ازسفرخود تهیه‌کرده بود مانند بسیاری از آثار علمی و تحقیقی دیگر نابودشده وامروزه در دسترس مانمیباشد .

در میان دانشمندان اسلام تنها **ابوریحان** [۱۳۴] **بیرونی** بود که ترجمه‌کتاب **سدهانتا** رامورد انتقاد قرار داد وچون زبان **سانسکریت** رابخوبی میدانست ترجمه‌جدیدی باحواشی وتعلیقات بنام**جوامع الموجود لخواطر الهنود** ازآن کتاب تهیه‌کرد . وی به علوم وفلسفه هند خدمت بزرگی انجام داد وگذشته ازکتاب معروف **ماللهند** آثار دیگری مانند **زیج الارکندوموالیدصغیر** و بیش از ۱۱۴ کتاب و رساله از خود بیادگار گذارده است .

www.tabarestan.info تبرستان

داستانها و حکایات عرب از زمان جاهلیت به داستانسرائی و قصه پردازی دلبستگی زیاد داشت و چه بسا درشبهای مهتاب دورهم نشسته به شنیدن افسانه‌های شگفت‌انگیز و حکایات عبرت آمیز اوقات را بسر میبردند و این ذوق و شوق فطری تا ظهور اسلام و پس از آن ادامه‌داشت . بسیاری از داستان سرایان جنگهای عرب و تاریخ جاهلیت دربار **هارون** گردهم بودند و **اصمعی** که هرشب برای خلیفه داستانی نقل میکرد ازمعروف ترین آنها بود . **برمکیان** نیز بنوبه خود فریفته قصه‌ها وسرگذشتها بودند وقصه‌گویان هندی حکایات عجیب وشنیدنی ازسرزمین خود برای **یحیی** میگفتند. افسانه‌های **بیدپا** و **پیل‌پا** پس‌از داستانهای رزمی هند بسیار موردپسند آنها بود و مجموعه سراپاحکمت این افسانه‌ها که اززبان پرندگان وچارپایان جمع‌آوری شده بنام کتاب **کلیله‌ودمنه** شهرت یافت. این کتاب ازنظر آداب‌معاشرت، تدبیرمنزل، رفتاروکردار، آداب واخلاق شاید درنوع‌خود بی‌نظیرباشد .حکیم **برزویه** که‌نسخه‌ئی از آن را بزبان سانسکریت بازحمت زیاد ازهند به ایران آورده بود بدستور **انوشیروان** آن را بزبان پهلوی ترجمه کرد ، سپس[۱۳۵] **عبدالله‌بن‌مقفع** بادیباچه‌ئی شیوا آن را به عربی ترجمه نمود تا سال ۱۸۱۶ میلادی نسخه خطی آن که در کتابخانه ملی پاریس محفوظ‌بود ، بهمت خاورشناس نامی فرانسه **سیلوستردوساسی** انتشاریافت.

در سال ۱۶۵ه‍ **عبدالله‌بن‌هلال‌اهوازی** بدستور **یحیی** ترجمه دیگری‌ازاین‌کتاب‌نمود بعد **سهل‌بن‌نوبخت** ترجمه‌منظومی برای یحیی فراهم‌کرد و هزار دینار از او پاداش گرفت، سپس **ابان‌بن‌عبدالحمید** و **علی‌بن‌داود** در مدت سه ماه کتاب **کلیله** را ضمن چهارده هزار بیت

آسان و روان ترجمه کردند که چنین آغاز میشد:

هذا کتاب ادب و محنة — وهو الذی یدعی کلیله دمنة
فیه احتیالات و فیه رشد — وهو کتاب وضعته الهند

جعفر یکصدهزار، یحیی پنجاه هزار و فضل برمکی بیست هزار درهم بپاداش این خدمت علمی بمترجمان دادند و بر اثر همین قدرشناسیهای آنان کتاب کلیله دمنه مورد توجه اعراب قرار گرفت. نسخه اصلی این کتاب درزبان سانسکریت و ترجمه پهلوی آن متأسفانه از میان رفته و تاکنون تنها متن عربی ابن مقفع مورد استفاده واقع گردیده است. بطوریکه میگویند کتاب کلیله در سال ۵۷۰م بزبان سریانی نیز ترجمه گردید و نسخه خطی آن در یکی از کتابخانه‌های معروف اروپا تا بامروز موجود میباشد.

نویسنده کتاب کلیله

چنانکه میگویند بیدپا حکیم هندی این کتاب را برای راجاد ابشلیم از خاندانهای قدیمی شهر کجرات، بزبان سانسکریت تألیف کرد و طبق تحقیقات مورخان هندی این خاندان تا زمان حمله محمود غزنوی در کجرات زندگی میکردند.

بعقیده ابوریحان بیرونی مأخذ کلیله ودمنه کتاب پنج تنتر و بعقیده برخی از محققین مجموعه‌ئی از قصه‌ها و حکایاتی است که از چند شاهکار عوام پسند هندیان اقتباس شده و بنام مرآة الملوك (آئینه شهریاران) بعربی ترجمه گردیده بود. کتاب نامبرده شامل سیزده فصل بود که هشت فصل اول آن باگذشت زمان نابودشده و بقیه آن بنام پنج تنتر (رشته‌های پنجگانه) بر سر زبانها افتاد، بهرحال نسخه‌ئی را که برزویه حکیم ازهند به ایران آورد از هرجهت کامل وافتادگی نداشت. طبق عقاید

بودائیان انسان پس از گذشتن از این جهان فانی بارها بصورت انسان یا حیوان بعالم هستی بازمیگردد (عقیده تناسخ) وچون این آمدوشدها پایان ناپذیر است لذاهر بودائی ازته‌دل آرزومنداست که‌ای کاش این دوروتسلسل بپایان میرسید وچراغ زندگی برای همیشه خاموش می‌گشت. دراصطلاح مذهب بودا آخرین دورزندگی بشررا **نروا** (رستگاری ازجهان‌فانی) مینامند وروی همین‌اصل **بودا** نیزدوره‌های گوناگون زندگی رابسر بردودرپرتونیروی روحی حالات زندگانی پیشین رابخوبی بخاطرداشت وبرای شاگردان پیروان خودحکایت میکردوداستانهای جمع آوری شده اوراکه به ۵۰۰ میرسید **جاتك** نامیدند. مطابق این اصول زندگانی **بودا** به دودوره تقسیم شده یکی پیش‌اززمان **نروان** یعنی دورانی که به کمك خدایان وارباب انواع نیازمندبودودیگرپس‌از وصول بمرحله **نروان** یا**فناء فی‌الله** که مردم او را يك وجود ربانی میدانستند. بعقیده بسیاری ازدانشمندان وپژوهندگان اروپاخمیرمایه تمام داستانها وافسانه‌های معروف دنیا (باستثنای اساطیر یونانیان) همان کتاب جاتك (پیدایش بودا) شناخته شده وچند قطره ازهمان سرچشمه کتاب **کلیله و دمنه** راتشکیل داده است. **مسعودی** کتاب دیگری از افسانه‌های هندی رابنام **وزره‌وشماس** ذکرکرده **ثعلبه و عفره** تألیف **سهل بن‌هارون** یا بزرگمهراسلام را جواب آن کتاب میداند.

منابع تاریخی ایران براثر توجه خاص **یحیی** بسیاری از ذخائرادبی وتاریخی ایران دربیت‌الحکمه، بزبان‌عربی ترجمه گردیدازآن جمله: ۱ـ **خدایك‌نامه** ۲ـ **آئین نامه** ۳ـ **تاج یاسیرت انوشیروان** ۴ـ **مزدك‌نامه** ۵ـ **سیکسران** ۶ـ **رستم واسفندیار** ۷ـ **بهرام‌نامه**

www.tabarestan.info تبرستان

۸- آئین شهریاران ایران ۹- تاریخ بیکبکین که مانندمهابارات هندیان نزد ایرانیان شهرت واعتبار زیاد داشت .

هزار افسانه

این کتاب همان افسانه‌های شیرین و دلچسب **الف لیل و لیله** وموضوع داستان اینست که یکی از شهریاران باستان پس از کشتن همسر خیانتکار خود هرروز دوشیزه‌ئی از خانواده‌های اعیان و بزرگان میگرفت وپس ازعروسی بامدادان اورا بقتل میرسانید وبدین ترتیب گروهی از دوشیزگان بیگناه را بدیار عدم فرستاد تا آنکه دختری بنام **شهرزاد** داوطلب همسری با آن ستمگر گردید. او درشب زفاف خواهر کوچکش **دنیازاد** را همراه خود برد و پس از نیمه‌های شب داستان دلکشی را آغاز کرد که تا سپیده‌دم ناتمام مانده شهریار برای شنیدن باقی قصه از کشتن شهرزاد خود داری کرد و بدین ترتیب شهرزاد برای نجات جان خود سیصد داستان دلپذیر دیگر در یکهزارویکشب برای خواهروشوهرش حکایت کرد .درحالی که در نسخه عربی کتاب بیش ازدویست شب روایت نشده است . وچون نسخه فارسی هزارافسانه نابود شده نمیتوان گفت که این افسانه‌ها در چند شب بپایان رسیده است .

الف لیل یکی از بهترین قصه‌های مردم خاورزمین بشمار میرود و بطوری که میدانیم این افسانه‌هارا بهایرانیان نسبت داده‌اند : هی من أظرف **الحکایات التی وضعها الفرس فی غابر الدهر** یعنی ازشیرین‌ترین ودلپسند ترین افسانه‌هائیست که ایرانیان باستان آنرا پدید آورده‌اند. ولی بعقیده نگارنده **الف لیل** ازمجموعه‌ئی از داستانهای ملل آسیا مانند ایرانیان ، اعراب، هندیان وچینیان ترکیب یافته است چنانکه حکایات مربوط به تمدن

www.tabarestan.info تبرستان

واخلاق و آداب عرب آئینه تمام نمای عصر **هارون** را دربرابر ماهجسم میسازد. باری این کتاب چهار گونه حکایات وافسانه‌ها را شامل میباشد :

۱ ـ قصه‌های عجیب و غریب از اشباح وشیاطین ، پریان ومسکن آنها دراعماق اقیانوس وعروسی دختران دریا ، باشاهزادگان ، وزندگانی دیوان وغولان وحبس کردن آنها درشیشه‌های سربسته

۲ـ عجائب ونیرنجات، طلسم و جادو وسیروسیاحت

۳ـ داستانهای جالب خیالی مانندتبدیل لباس **هارون** وگردشهای شبانه اوبهمراهی جعفر و مسرور در کوچه‌های بغداد و اطلاع از حال رعایا

۴ـ قصه‌های دلکش ادبی وعشقی

قسمت اول ساخته هندیها وخوداعراب است وقسمت دوم ازافسانه‌های ایرانیان، چینی‌ها ، هندیها ، بابلیان سرچشمه میگیرد وحکایات بسیار دلپذیر قسمت سوم وچهارم کتاب ساخته و پرداخته ایرانیان و اعراب است . یکی از محسنات **الف‌لیل** اینست که داستانها مانند زنجیربهم پیوسته ونام بیشتراز قهرمانان ایرانی بنام‌های عربی تغییرشکل داده ودرهرحال لطف ودلکشی متن عربی درهیچ‌یك از ترجمه‌های آن بنظر نمیرسد.

انتشار انتوان گالار فرانسوی که چندداستان این کتاب **الف لیل** را از زبان نقالان وقصه پردازان مصری شنیده بودبرای نخستین بار درسال ۱۷۰۴م. خلاصه‌آن را بزبان فرانسه انتشار داد، بعدانجمن آسیائی کلکته متن عربی راپس از تصحیح درچهار مجلد درسال ۱۸۱۴ بچاپ رسانید ودرسال ۱۸۱۳م. درچاپخانه دولتی **بولاق**

www.tabarestan.info تبرستان

قاهره چاپ عربی تجدید گشت ، تا آنکه ترجمه انگلیسی کتاب درسال ۱۸۳۸م.از طرف ادوارد لین[۱۳۶] انتشاریافت وبسیار مورد پسند اروپائیان قرار گرفت ودرفن افسانه نگاری غربیان اثر عمیقی بخشود ، در سال ۱۹۰۶ ستین لی‌پول ترجمهٔ مزبور راپس از بررسی وتصحیح انتشار داد، آنگاه فن‌هامر آن را بزبان آلمانی ترجمه نمودولی ترجمه دقیق ریچاردبرتون که درسال ۱۸۷۵ در ۱۲ مجلدباتصاویر انتشاریافت مانند انجیل مقدس توجه عموم رابخود جلب کرد .

اروپائیان درترجمه وانتشار و همچنین حفظ متن عربی **الف‌لیل** طی روزگاران دراز حق بزرگی برگردن شرقیان دادند و دلبستگی آنها بحفظ اینگونه‌ذخائرادبی وتاریخی درخورقدردانی وسپاسگزاری‌میباشد .

داستانهای دیگر گذشته از **الف‌لیل** قصه‌ها وداستانهای دیگری از ایرانیان وسیله مترجمان گمنام صورت گرفت که مشهورترین آنها عبارت بود از :

۱- شهریزدیاپرویز۲-هزارداستان(غیراز الف‌لیل)۳- دب وثعلب ۴- بهرام ونرسی وغیره

مجالس علمی وادبی جلسه‌های وعظ و ارشاد صدر اسلام درمساجد تشکیل میشد ولی در عهدعباسی انجمنهای ادبی و گفتگوهای علمی بیشتر در خانه‌های بزرگان منعقد می‌گشت و **یحیی** برمکی در تشکیل اینگونه جلسات سهم بسزائی داشت .

تا وقتی که کیش اسلام از مرزهای جزیرة العرب بخارج نرفته بود کمتراختلاف نظر برسرعقاید میان مسلمانان رخ میدادزیرا اسلام یك دین عملی وارکان آن هم محدود بود وپیشوایان اصول یکتا پرستی ، نماز ،

روزه ، حج و زکوة را از قرآن کریم و احادیث نبوی گرفته برنامه جامعی بنام علم فقه برای مسلمانان ترتیب داده بودند ولی از عهد امویان که ایران، مصر ، افریقا ، شامات و قسمتی از هندوستان در حوزه حکومت اسلام در آمدند براثر آمیزش با مردم این کشورها بسیاری از مسائل مانند صفات خداوند ، **قضا و قدر ، جزا و سزا ، دیدن خداوند و معاد جسمانی** مورد بحث و گفتگو قرار گرفت .ایرانیان[۱۳۷] که مردمی استدلالی و منطقی بودند در پیدایش و یهودیان و عیسائیان دنبال آنان بودند ورفته رفته میان مسلمانان و گروهی که تازه بجرگه اسلام در آمده بودند اختلافاتی برخاست و در نتیجه از اهل سنت و جماعت دو فرقه جداگانه تشکیل گردید .

اشعریه

از جمله اصول و تعالیم[۱۳۸] آن این بود :
۱ ـ انسان در کارهای خود مجبور است و هیچگونه اراده و اختیاری ندارد ۲ ـ باهمین بدن عنصری در روز رستاخیز زنده میشود ۳ ـ خدا با همین چشم عنصری در روز قیامت دیده میشود ۴ ـ صفات خدا خارج از ذات است ۵ ـ قرآن قدیم است .

معتزله

با ایجاد یك نهضت فکری اصول استدلال عقلی را در مسائل مذهبی بکار برده[۱۳۹] و میخواستند دین را باعقل، ومذهب را با فلسفه وفق دهند و در پیروی از حضرت امام **جعفر صادق** ثابت کردند که :

۱ ـ انسان در افعال خود یعنی در قبول نیکی و بدی آزاد است ۲ـ معاد روحانی است نه جسمانی ۳ ـ خداوند با چشمان ظاهری دیده نمیشود ۴ ـ صفات خدا عین ذات است نه خارج از ذات ۵ ـ قرآن حادث

www.tabarestan.info تبرستان

است ندیدیم

دامنه این گفتگوها بقدری توسعه یافت که از هر یك از این مسائل مذهب جداگانه‌ئی پیدایش یافت و آزادی از سر گذشت و درنتیجه مجوسی ، یهودی و عیسائی برای آنکه آزادانه در مناظرات مذهبی شرکت جویند وآشکارا مخالفت نمایند بفراگرفتن علوم اسلامی پرداختند و بر اثر شیوع افکارفلسفی یونانیان پایه عقاید مسلمانان سست گردید وبجای پنج گروه هفتاد و دو فرقه در اسلام بوجود آمدندوآیات قرانی که پس از احادیث نبوی مورد ایراد قرار میگرفت بیشتر مربوط به بحث در جسمانی بودن خدا - تکیه او برعرش - صفات قدیم و جدید ذات باری‌تعالی بود .. پس ازآنکه‌شماره‌اینگونه اعتراضات ازصدها گذشت علمای اسلام‌برای اثبات صحت آیات بنوشتن کتابها دست بکارگردیدند. مهدی عباسی دستور داد تا پاسخ شبهات واعتراضات کفار را دانشمندان بنویسند وپس‌ازآنکه **معتزله** فن‌جواب‌گوئی کفار را روی‌اصول منطقی تدوین نمودند آن را علم کلام نامیدند ولی علمای حدیث و بسیاری‌از رهبران اسلام مانند **امام شافعی ، احمدبن‌حنبل و سفیان‌ثوری** این‌علم را تحریم‌کرده ومتکلمین را در خور سرزنش وتنبیه دانستند ، برعکس **هارون** که پیشرفت وبقاءاسلام را بسته بر اجرای‌همین‌اصول میدانست وهمچنین **یحیی** بملاحظه‌نژاد مجوسی خود ، ازعلم کلام بشتیبانی میکرد حتی دستور داد گروهی از پیشوایان هر کیش و ملتی در یك مجلس جمع شده و با کمال آزادی ازعقاید مسلمانان نکته چینی بنمایند ،

مسعودی مینویسد :

وکان یحیی بن خالد ذابحث ونظر وله مجلس یجتمع فیه اهل الکلام من اهل الاسلام وغیرهم

یحیی برمکی از صاحب نظران بود وانجمنی درخانه خود تشکیل میداد که دانشمندان علم کلام از مسلمان وغیرمسلمان در آن اجتماع میکردند

در این انجمن دانشمندانی چون **علاف و نظام** گردهم جمع میشدند ویحیی خود ریاست جلسه را بعهده میگرفت ومسائلی مانند: کون وظهور، اثبات ونفی، قدمت وحدوث، حرکت وسکون، هستی ونیستی، جسم وعرض، کم وکیف وامامت (مختص بشیعیان) مورد گفتگو قرار میگرفت.

گذشته از مناظرات مذهبی گاهی نیز گفتگوهای علمی بعمل میامد چنانکه وقتی میان **سیبویه وکسائی** درحضور **اخفش** اختلاف نظری پیدا شد وچند نفر ازحاضران از کسائی طرفداری کردند ودر نتیجه یحیی دوهزار درهم باو بخشید.

باری دوره اول ترجمه ازربانهای بیگانه بامرگ **منصورعباسی** خاتمه یافت ودوره دوم یعنی ازعصر **هارون** تامرگ پسرش مأمون (۲۱۸ هـ) بپایان رسید و دوره سوم که دوره انحطاط بود تا نیمه های قرن چهارم ادامه یافت وعلم کلام درزمان **مأمون** باوج ترقی خودرسید.

شیوع فلسفه توجه خاص خلفای عباسی به فلسفه و حکمت در تاریخ اسلام بی نظیر بود .. درآن عصر طلائی شماره بسیاری ازحکما و فلاسفه و ریاضی دانـان و پزشکان از میان مسلمانان برخاستند وتالیفات و تصنیفات آنان به اندازه‌ئی رواج یافت که مردم

www.tabarestan.info تبرستان

فلسفه ارسطو وافلاطون را یکباره فراموش کردند.

قطع نظر ازمقام خلافت ووزارت **هارون** و **یحیی** و **جعفر** درطلایه فیلسوفان عصر خود قرار داشتند وروی همان ذوق فلسفی بود که گاهی برمکیان را سگ ملحد وزندیق خطاب میکردند بگفته **اصمعی** :

اذا ذُکرالشرکُ فی مجلس
اضاءت وجوهُ بنی برمك
وإن تُلیت عندهم آیة
اتوابالاحادیث عن مزدك

هروقت ازشرك وبت پرستی صحبت شود چهره برمکیان ازشنیدن آن میدرخشد و اگر آیه‌ئی ازقرآن در حضورشان تلاوت شود بداستانهائی از مزدك استناد میجویند

ویا بگفته شاعری دیگر :

انّ الفراغَ دعانی
الی ابتناءِالمساجد
وانّ رأیی فیها
کرأی یحیی بن خالد

بیکاری مرا بساختن مساجد واداشته درحالی که عقیده قلبی من مانند عقیدهٔ یحیی بن خالداست.

کتابخانه یحیی او باترجمه بسیاری ازکتابها ازسانسکریت ویونانی زبان عربی را تا اندازه‌ئی بی نیازساخت وباجمع‌آوری نسخه‌های نفیس خطی کتابخانهٔ بزرگی برای استفاده عموم تشکیل داد وبگفته **عمر الخطاط** هیچ پادشاهی تاآن تاریخ موفق بجمع آوری چنان گنجینهٔ گرانبهائی نگردیده بود. هردلال وفروشنده کتاب نخست نزد اومیرفت وجه بسا بجای صددرهم هزاردرهم ازاومیگرفت وازبسیاری کتابها نسخه‌های متعدد بخط خوشنویسان داشته وبارها اتفاق می‌افتادکه **هارون** و **مأمون** نسخه‌های کمیاب ونایاب راازاوعاریه میگرفتند، ۱۴۱ وسران وبزرگان دولت به‌پیروی ازبرمکیان هرکدام کتابخانه شخصی برای خودترتیب دادند. کتابخانه خلیفه نسخه‌های بیشماری دربرداشت که در

www.tabarestan.info تبرستان

بیشتر از سفرها برای مطالعه همراه خود میبرد . جعفر نیز در زمان وزارت خود بترجمه کتابهای علمی و فنی توجه خاصی داشت و برای بیشتر ترجمه‌ها مطابق وزن کتاب زر خالص میداد. خوشبختانه مقدار زیادی از آن نسخه‌های خطی طی صدها سال از دستبرد زمانه محفوظ مانده و امروزه با مراجعه به کتابخانه‌های معتبر اروپا میتوانیم آنهارا مورد استفاده قرار دهیم

شعرای دستگاه برمکیان

یحیی در شعر و شاعری که در شاهوار ادبیات عرب است مقام ارجمندی داشت، بارها قلم در دست میگرفت و افکار شاعرانه‌اش را بنظم میاورد . **ابن الندیم** او را در ردیف شاعران سخنور ذکر میکند ومینویسد که اشعار زیاد از سرایندگان عصر جاهلیت و اسلام از بر داشت و براثر همین ذوق شعری او و فرزندانش بود که شعرای نامبرده زیر در دستگاه آنان مدیحه سرائی میکردند :

۱ــ مروان ابی حفصه ۲ــ ابو نواس ۳ــ ابودلامه صاحب سوادن ۴ــ مسلم بن ولید ۵ ــ اشجع سلمی حجازی ۶ ــ مسلم الخاسر ۷ ــ ابان لاحقی ۸ــ ابوالعتاهیه ۹ــ احمد بن سیار جرجانی ۱۰ــ ابوعلی یاسر (خلیع) ۱۱ــ ابوقابوس ۱۲ ــ داود رزین الحوری ۱۳ ــ بشار بن برد ۱۴ ــ بصری ۱۵ــ کلثوم العتابی

یکی دیگر از خدمات برجسته **یحیی** تشکیل اداره‌ئی بنام **دیوان الشعراء** و انتخاب شاعر و ناقد معروف **ابان لاحقی** بریاست آن بود. وی منظومه‌هائی راکه از طرف شعرا میرسید بدقت بررسی میکرد واشعار شیوا و نغز را برای دادن جایزه گزارش میداد و باقی را بایگانی مینمود .

تاریخ علم خط

مقصود ما از خط شیوه نگارش زمان عباسیان یعنی همان خط اصلاح شده مصریان قدیم میباشد و برای

روشن شدن موضوع بهتر است بتاریخ رسم الخط اشاره بنمائیم.

بشر پس از ارتقاء از حیوانیت بمقام انسانیت برای نمایش افکار و خیالات خویش ضرورت نگاشتن را احساس نمود. اقوام باستانی که ازلا نه و کاشانه خود بسرزمینهای دوردست مهاجرت میکردند حوادث و پیش آمدها را بخاطر می سپردند و پس از غور و بررسیهای زیاد نقاشی و صورتگری را نمودار احساسات و کششهای روحی خود قرار دادند. مثلا برای نمایاندن عشق و دلدادگی صورت کبوتر را (که در میان پرندگان به عشقبازی معروف است) می کشیدند، برای نشان دادن حس کینه و بدخواهی شکل مار چنبره زده و برای آسمان صاف و شفاف نصف کمان را بروی ورقه کاغذ ترسیم میکردند. ولی چون اینگونه کتابت که تا چندهزار سال پیش رواج داشت برای تفهیم و تفاهم میان اقوام ناقص بود از این جهت چند نفر از دانشمندان مصری ۲۲ حرف ابجدی بصورت پرندگان وضع کردند و عرب بعدها آن را به شش کلمه بنام حروف ابجدی قسمت بندی نمودند:

(اب ج د) - (ه وز) - (ح ط ی) - (ک ل م ن) - (س ع ف ص) - (ق ر ش ت)

آنگاه با افزودن شش حرف دیگر (ث خ ذ) - (ض ظ غ) مجموعه حروف تهجی عرب به ۲۸ حرف رسید و این شش حرف اضافی که از حلق تلفظ میشود خاص اعراب بود.

خط تصویری مصریان قدیم هیروگلیفی (حروف مقدس) بود و فقط پیشوایان دین و پارسایان میتوانستند با آن بنویسند ولی با مرور زمان همه مردم از درباری و بازاری اجازه نوشتن با آن خط را پیدا کردند، سپس دو خط دیگر بنام هیراتیکی (خط خواص) و دموتیکی (خط عوام) از هیروگلیفی پیدایش یافت. آنگاه فینقی‌ها خط مصریان را آموخته و دوشاخه آرامی

وسریانی از آن بوجود آمد سپس نوبت نبطی ها (اعراب باستانی) ومردم حیره (کوفه) رسید و پس از اصلاحات و تعدیلات زیاد درمدت پنجهزارسال بصورت خط کوفی درآمد و این همان خط اصلاح شده بود که از عهد رسالت تا زمان عباسیان رواج داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

احول خطاط بدستور یحیی اصلاحات زیادی در این خط بعمل آورد و با آرایش و پیرایش حروف به دوازده شیوه جداگانه مینوشت **وابن‌مقله** خوش نویس معروف (وزیر القاهر بالله) شش شیوه دیگر: **نسخ - محقق - ریحانی - ثلث - توقیع - رقاع** - را بر آن افزود.

۱۵ ـ تاریخ موسیقی در اسلام

شعر، نقاشی، موسیقی و پیکرتراشی که از هنرهای زیبا بشمار میروند احساسات انسان را بهیجان آورده او را تحت تأثیر جذبه‌های خود قرار میدهند ولی اثر موسیقی از همه بیشتر و نشاط انگیزتر است، زیرا هروقت که شعر و نقاشی از بیان جذبه‌های درونی و کشش‌های روحی وامیمانند آنوقت نوبت موسیقی فرامیرسد. شما بارها دیده‌اید همین که یک شاعر زبردست و یا یک نقاش هنرمند از توصیف و نشان دادن افکار و هیجانات روحی عاجز میمانند چگونه یک خواننده خوش‌آواز با زیر و بم صدا و لحن داودی خود، روح را بنشاط میآورد بطوریکه از کودکان خردسال تا جوانان و پیران کهنسال از شنیدن آن از خود بیخود میشوند، حتی بچه های شیرخوار از شنیدن لالائی مادران بیتابی نکرده بخواب نازمیروند و زنان آسیابان با خواندن آوازهای دلنشین نیروی تازه گرفته خواب را بر خود حرام میسازند... همینطور[۱۴۲] سرودن اشعار بیاد یار و دیار، مرثیه عزیزان، جدائی از دوستان، یادآوری از روزهای خوش گذشته، چون نیشتری جان گداز در قلب کارگر

www.tabarestan.info
تبرستان

میشود وازاین جهت است که عرب موسیقی را **غناء** نامیده و میگویند : **الغناء من الصوت ماطرب به** : گذشته از انسان که شاهکار آفرینش واشرف مخلوقات است ، ما می بینیم که چارپایان حتی خزندگان مانند مارها ازشنیدن سازو آواز مارگیران باکرشمه و ناز برقص میآیند ، شتر ازخواندن آواز ساربان (حدی) حالش بکلی تغییر میکند... اشتر به شعر عرب در حالت است وطرب.. و بجای ۱۰۰ کیلو سیصد کیلو بار برمیدارد ، تمام اینها دراثر معجزه موسیقی است ! از اینرو اینهمه لطافت ودلکشی راکه در یك چشم برهم زدن در انسان وحیوان اثر می بخشد چگونه میتوان نادیده انگاشت ؟

موطن موسیقی

اکنون باید بدانیم موجد این فن لطیف کیست و ازکدام سرزمین سرچشمه گرفته است ؟ در پاسخ میگوئیم هما نطورکه آوازخواندن وگریستن از پدیده‌های طبیعت است موسیقی نیززاده فطرت ونخستین آموزگار آن خود طبیعت میباشد .

این هنر یك موهبت الهی است که براثر تهذیب وتمدن بشر مراحل ترقی را پیموده وبه‌اوج کمال رسیده است . از نظر سابقهٔ تاریخی میتوان گفت که موسیقی هند ازسایر اقوام قدیمی تر وبه‌گواهی سرودهای مذهبی آن را جزء آئین پرستش خود میدانسته‌اند ، در بتکده‌های بزرگ هندوستان مانند **سومنات** پریچهرگان باخواندن نغمه‌های طرب انگیز وتکان دادن دستها وحرکات و اشارات در برابر خدایان میرقصیدند و سه شهر مقدس شمالی هند بنام **متهرا، اجوده** و **بنارس** مرکز های موسیقی بودند وفرمانروایان **اود** از این فن بسیارقدر دانی میکردند وامروزه شهر **کلکته** کانون موسیقی باستانی آن کشور بشمار میرود . حکمای هند آوازها را

طبق اجرام سماوی به ۲۴ ساعت قسمت کرده ودر نتیجه ساز و آواز هندیان اثر حیرت انگیزی در نفوس می بخشید و بگفته یکی از صوفیان :

ازچرخه پیرزن برآید آواز   درچرخه چرخ چون نباشد نغمه ؟

مرکز موسیقی قدیم

پس ازهند سازو آواز مصریان و بابلیان نیز از ارکان عبادت آنها بود واز **تورات** به موسیقی قدیم قوم بنی اسرائیل بخوبی میتوان پی برد . حضرت **داود** زبور راباچنگ وچغانه میخواند و نغمه‌های دلکش او به **مزامیر** شهرت یافت و هنگام ادای مراسم مذهبی گروه خوانندگان نیز نغمه سرائی میکردند ، ولی پس از ویرانی **بیت المقدس** یهودیان این فن شریف را از دست داده وپیشوایان قوم موسیقی را تحریم کردند .

بعقیده مصریان قدیم موجد موسیقی وسازنده آلات طرب **ازاریس** وسایر خدایان بودند که این فن را از زمان کودکی می آموختند .

پس از آنها یونانیان موسیقی را از نظر علمی ترقی دادند و حکمای آن سرزمین کتابهای بسیار در این فن از خود بیادگار گذاردند. علت دیگر ترقی موسیقی این بود که یونانیان رقص، شعر و سرود را جزء آداب مذهبی خود میدانستند و شعرای آنها در جشنها و شادیها اشعار میسرودند و در حقیقت شاگرد مصریان بودند ومسلمانان از این دوملت بسیار بهره مند شدند ... بطور خلاصه موسیقی یك فن علمی است که بزبان لحن و آواز هرملت بستگی دارد . اقوامی که زادوبوم خود را ترك کرده بسرزمینهای دیگر کوچ میکردند درنتیجه تغییر زبان ولهجه موسیقی آنها نیز دگرگون می گشت و براثر همین عوامل بود که موسیقی باستانی عرب درایران وشامات دستخوش تغییرات مهمی گشت وموسیقی ایرانیان نیز جای خودرا بسازو-

www.tabarestan.info تبرستان

آوازهای تازه داد .

اشتقاق موسیقی

بگفته[۱۴۳] ایرانیان کلمه موسیقی از نام پرنده‌ئی بنام ققنس یاموسیقار گرفته شده است . این پرنده هفت سوراخ در نوك خوددارد و ازهر سوراخ هفتاد نغمه‌های گوناگون بیرون میآید درحالی که طبق تحقیقات علمی این پندار ازیك افسانه تجاوز نمیکند .

موسیقی[۱۴۴] ازکلمه میوزالهه شعروهنرهای زیبای یونانیان گرفته شده است . بعقیده یونانیان این ربةالنوع نه دختر داشت و هریك ازآنها موجد علوم و فنون گوناگون ازشعر وادب ، ترانه و سرود و غیره بودند وبنام میوزیس خوانده میشدند و ازهمین کلمه است که عرب موسیقار یا موسیقور را بمعنای رامشگر وخواننده و نوازنده بکار برده و فن نغمه پردازی یاعلم پرده را موسیقی مینامند .

www.tabarestan.info
تبرستان

اقتباس موسیقی از ایرانیان

مورخان عرب مینویسند که در زمان قوم عاد دو خواننده زن مجالس بزم بزرگان شهر مکه را آرایش میدادند چنانکه رقص‌های عادی همراه سازوآواز ازقرنهاپیش ازظهوراسلام درمیان اعراب رواج داشت ولی پس از ظهور اسلام وتا زمان **هارون** ازرقص در مجالس عمومی خبری نبود ویگانه آلت موسیقی عصرجاهلیت دوم همان دف بودکه ازعصرهای ماقبل تاریخ بشرآن را می‌شناختند وآلات طرب دیگرمانندهل ، نقاره ، داریه وتاشه بعدهادرایران وهند پیدایش یافتند. درهرحال آغازموسیقی ایرانی را باید ازدمان جمشید پیشدادی تاریخ گذاری کنیم :

بنو روز نو شاه گیتی فروز　　　بر آن تخت بنشست فیروزروز

بزرگان بشادی بیاراستند	می و رود و رامشگران خواستند

ودرجای دیگر شاهنامه میخوانیم که درجشن تاجگذاری کیکاوس نوازندگان بربط مینواختند وسرود مازندرانی میخواندند :

برفت از در پرده سالار بار	بیامد خرامان بر شهریار
بگفتش که رامشگری بردر است	ابا بربط مغز رامشگر است
همی راه جوید بدین پیشگاه	چه فرمان دهد نامور پادشاه ؟
بفرمود تا پیش او تاختند	بررود سازانش بنشاندند
ببربط چوبایست برساخت رود	بر آورد مازندرانی سرود

سپس دوره سوم فرامیرسد و فردوسی درباره دیدار رستم وکیقباد میگوید:

برآمد خروش از دل زیروبم	فراوان بشد شادی اندوه کم
نشستند خوبان بربط نواز	یکی عود سوزد یکی عود ساز
سراینده‌ئی این غزل ساز کرد	دف و چنگ ونی‌راهم‌آواز کرد
که امروز روزیست با فروداد	که رستم نشسته است با کیقباد

ازاین‌اشعاربخوبی‌پیداست که دربزم‌شاهان‌بانوان بربط مینواختند وخوانندگان و نوازندگان باهم می‌نشستند وزنها در اجرای برنامه‌های موسیقی‌شرکت میکرده‌اند . بنابراین میتوان‌گفت‌که دف و چنگ و نی وبربط اززمان‌کیقباد درایران پیدا شده سپس بانغمه‌های ایرانی‌درموسیقی عرب راه یافته است ، چنانکه در پایان حکومت ساسانیان **باربد**[۱۴۶] و**نکیسا** دونوازنده مشهور موسیقی باستانی‌ایران را بحدکمال رسانیدند وآهنگهای تازه بدان افزودند .

نواهای ایرانی

چون اعراب‌درفن‌موسیقی‌شاگرد مکتب‌ایرانیان بودند اینک مناسب است نام نواها و پرده‌های

ایرانی را بطور اجمال ذکر نموده بعد باصل مطلب بپردازیم .. یك شاعر ایرانی میگوید :

عرب سوی عجم در نغمه‌خوانی   که هیّتوا واسمعوا صوت الاغانی

چنانکه میدانیم درموسیقی ایرانی نغمه‌ها بردوازده برج قسمت شده وآنها را در اصطلاح مقامات میگویند . این تقسیم مربوط به نغمه‌های ساده ومعمولی بود ولی از نظر زیروبم و پستی وبلندی آواز ، بدوقسمت جداگانه ومطابق ساعات شبانه روزیه ۲۴ نواهای مختلف قسمت کرده وآنهارا اصل موسیقی قرارداده اند. درعصر اسلام ایرانیان موسیقی را ازسرنوترکیب کرده وازاین جهت بسیاری ازنامهای ایرانی رادراصطلاحات عرب می‌بینیم چنانکه در اشعارفارسی بمقامات زیاد اشاره شده است :

مخالف باموافق گشته همدست   بزرگ وکوچك ازجام طرب مست

گذشته ازنغمه‌های ساده واصیل، ایرانیان دوآواز را باهم ترکیب کرده الحان مرکب میساختند وآنهارا در اصطلاح خودآهنگ‌مینامند:

مغنی بکن تازه آهنگ را   بره راستی قامت چنگ را

و نغمات نشاط انگیزی که از ترکیب آوازهای ایران و عرب پیدایش یافت آنها را گوشه نامیدند مانند :

۱ـ بهارنشاط ۲ ـ غریب ۳ـ سوار ۴ـ غم‌زده ۵ ـ بیات ترك ۶ ـ سرفراز ۷ـ بسته نگار ۸ ـ نهاوندك ۹ ـ دلبر ۱۰ـ اوج کمال ۱۱ـ نگار ۱۲ـ شهری ۱۳ـ غزال ۱۴ ـ عشرت انگیز ۱۵ ـ تبریز کبیر

گذشته از اصول وفروع ، مفردات و مرکبات وگوشه‌ها، ایرانیان آوازها ونواهای دلکش دیگرداشتندکه مشهورترین آنها عبارت بود از :

۱ ـ باغ سیاوشان ۲ ـ باد نوروز ۳ ـ بانگ عنقا

www.tabarestan.info تبرستان

۴ - بندشهریار ۵ - بهار بشکسته ۶ - بهمن ۷ - چغانه ۸ - پرده زنبور ۹ - پرده قمری ۱۰ - پرده یاقوت ۱۱ - پنجه کبک ۱۲ - تخت اردشیر ۱۳ - نوای خارکش ۱۴ - دادآفرید ۱۵ - دل‌انگیز ۱۶ - راه‌خسروانی ۱۷ - راه‌قلندر ۱۸ - روشن‌چراغ ۱۹ - سیر بهار ۲۰ - شادباد وغیره

اینها نغمه‌های جان بخشی بود که شنونده از شنیدن آنها بتاریخ پرافتخار گذشته، درجه تهذیب وتمدن ، محیط و آداب‌زندگانی‌ایرانیان پی‌میبرد ، درحالی که از اصطلاحات ونام مقامات موسیقی عرب چیزی درك نشده وشوری بدانسان دست نمیداد .

بلی ! سرزمینی که در دامنه کوه‌های آن بجای گل ولاله ، سنبل ونرگس، خارمغیلان و درخت خرما بروید، و بجای نسیم صبا بادهای سموم وگردباد کاروانها را زنده بگورسازد و بحرعروض‌آن از ضربه های پتك‌آهنگران وصدای‌پای اشتران در ریگستانها ترکیب‌گردد ، چگونه ممکن‌است الفاظ وکلمات مردم‌آن دلکشی و رنگینی‌ازخود نشان‌دهند؟

ولی موسیقی ایرانی که وسیله صوفیان مسلمان بهند راه یافت از زمان **سلطان شمس‌الدین‌الشمس** چنان با موسیقی هندی آمیخته شدکه مورد توجه عموم قرارگرفت وبعد **امیرخسرودهلوی** قول‌وقوالی وترانه را مانند شیروشکربهم آمیخت وسه‌تار درمحفل صوفیان وارد شد وبعدها سایراستادان اصلاحات بیشتری دراین‌زمینه بعمل‌آوردند .

موسیقی در آغاز اسلام

درآغاز بعثت خوانندگان زن مجالس بزم امیر حمزه را باصداهای دلکش‌خود رونق میدادند و هنگام ورود پیغمبراکرم بشهر مدینه پسران

www.tabarestan.info تبرستان

انصار پای کوبان و با زدن دف ترانه مشهور طلع البدر علینا را در کوچه‌ها میخواندند و در یکی از سفرها شتربانان در پایان شب در برابر آن بزرگوار آوازه خوانی کردند.

اعراب تا پیش از ظهور اسلام در برابر بتها با ساز و آواز میخواندند و گاهی نیز با سرودن اشعار شهوت انگیز مردم را بهرزگی و کارهای زشت تشویق میکردند و از این جهت شریعت اسلام این قسمت از موسیقی را تحریم نمود ولی هیچگاه با لحن خوش مخالفت نورزیده است. هر وقت که موقع نماز نزدیك میشد پیغمبر اکرم به بلال حبشی مؤذن خوش صدای خود میفرمود: أرحنا یا بلال! مشایخ چشت در هندوستان بسیار بر رونق موسیقی افزوده حتی برخی از آنها زیاده روی کردند.. یکی از آن صوفیان گفته: الغناء غذاء الارواح.. روح مرغی است غذایش زمزمه آواز است.. و بیشتر آنها خوانندگان و سرایندگان را در سفر و حضر با خود میبردند.

یکی دیگر از شاخه‌های موسیقی تجوید و قرائت قرآن کریم (به لحن عرب) است که موجب ثواب و پاداش میگردد و ادلن شنیده در این باره از حضرت رسول نقل میکنند:

من لم یتغن بالقرآن فلیس منی.. کسی که قرآن را با لحن نخواند از امت من نیست.

تا آغاز اسلام مردها و زنها با زدن دف میخواندند و ساربانان با نواختن نی نغمه سرائی کرده و شعرا قصاید خود را با آهنگ انشاد میکردند. نخستین خواننده لحن حجازی در عهد خلیفه سوم بود که آواز را طبق اصول موسیقی میخواند. **طویس**

او مردی اوج و بلند بالا و انساب عرب را خوب میدانست ، در شومی و بد قدمی بی‌نظیر بود و از شاگردان او مَعْبد، دلال و نومةالضحی رامیتوان نام برد.

پیش‌از **طویس** موسیقی درمیان‌کنیزان رواج داشت و بانوان دلبستگی زیاد از خود بدان نشان نمیدادند و **رائقه** و شاگردش **عزةالمیلاد** از خوانندگان آن عصر در نواختن عود مهارت داشتند وپس از آنها صدها کنیز دیگر مانند **جمیله**، **دنانیر** (کنیز یحیی)، **فریده** وعریب در خوانندگی و نوازندگی شهرت یافتند چنانکه **اسحاق موصلی** درباره ارکان موسیقی عرب پس از **طویس** مینویسد:

وکان اصلهُ عندهُم اربعة نفراِبن سُریج واِبن مُحرز وهما مکیان ؛ ومالك ومَعْبد وهمامدنیان ؛ اذ کان اصلُ الغناء ومَعْدَنُه فی امهات القُری مِن بلاد العرب ظاهر آفاشیا و هی المدینه و الطائف و خیبر و وادی القُری ودومة الجندل و الیمامة و هذه البلاد مجامع اسواق العرب

استادان موسیقی عرب چهار نفر بودند : ابن سریج و ابن‌محرز اهل مکه ، مالك ومعبد ازمردم مدینه. کانون و سرچشمه موسیقی عرب درروستاهای قدیمی بود وشهرهائی که در آنها خوانندگی رواج داشت عبارت بود از مدینه ، طائف ، خیبر، وادی‌القری ، دومةالجندل ویمامه. واین شهرها مرکز تشکیل بازارهای عرب بود .

درحقیقت این بازارها محل اجتماع سالانه قبایل عرب بود که در آنجا سخنوران وشاعران اشعارخود رامیخواندند و بامبادله کالا دادوستد میکردند .

www.tabarestan.info تبرستان

نفوذ موسیقی ایرانی

پس از آنکه حضرت امام حسین وعبدالله بن زبیر از بیعت با یزید سرباز زدند لشکریان یزید به مکه حمله ور شده وخانه خدارا به آتش بستند ، از این جهت درسال ۶۵ ه عبدالله بر آن شد کعبه را مطابق نقشه حضرت ابراهیم ازسر نو بسازد در نتیجه گروهی ازمعماران وکارگران برای شرکت درتجدید ساختمان آن مقام مقدس به مکه آمدند و درمیان آنها جماعتی از ایرانیان بودند . این کارگران هنگام کار آوازهائی بیاد یارودیار خود میخواندند و رفته رفته خوانندگان مکه بشنیدن نغمه‌های ایرانی دلبستگی پیداکردند وچون نمیتوانستند کلمات فارسی را بخوبی تلفظ کنند الحان ایرانی را درقالب زبان عربی درآوردند . و درآن تاریخ بیش از سه آواز میان عرب رواج نداشت :

www.tabarestan.info تبرستان

۱ ـ **نصب** که آن را اینطور تعریف میکردند : **نصب العرب غناء لهم یشبه الحداء الا انه ارق** . . یعنی آواز ساده عرب که به لحن **حدی** شباهت دارد ولی پیچیده‌تر از آنست . استاد این نغمه **احمد مکی** بود وآواز اورا بهمراهی طنبور جوانان و کاروانهای صحرانورد عربستان بسیار دوست داشتند

۲ ـ **سناد** که نسبت به آواز سابق دشوارتر بود .

۳ ـ **هزج : الهزج صوت الرعد و ضرب من الاغانی فیه ترنم** . . . غرش رعد و نام نغمه شورانگیزی بود که شعرای عرب قصاید خود را درجشن بازارهای سالانه بدان لحن میسرودند .

سعید یك غلام حبشی **بنو نوفل** از کودکی به سازوآواز علاقه زیاد داشت. اوآواز کارگران ایرانی را بدقت می‌شنید سپس آنها را بهقالب

نغمه‌های عربی درمیآورد ، روزی این اشعار ابن رقاع عاملی را چنان باشورودلباختگی خواند :

المم علی طلل عفا متقادم
بین المکیك وبین غیب الناعم
لولا الحیاء وان رأسی قدعفا
فیه المشیب لزرت امّ القاسم

من به ویرانه‌های مکیك و غیب الناعم آمده درآنجا درنگ کردم ، اگرشرم و حیا مانع نمیشدو بخاطر موهای سپید سرم نبود هرآینه بدیدارام‌قاسم میرفتم

که مولایش از شدت خوشی و نشاط او را آزاد ساخت . . . . آنگاه بشام رفت ونزد سرایندگان آن دیارفن خود را تکمیل کرد بعد به عراق وایران آمده نواختن عودرا بخوبی فراگرفت ودربازگشت به مکه موسیقی ایرانی و رومی را پس ازتصرف و اصلاح رواج داد و ترانه‌های او مورد پسند خاص وعام قرارگرفت ، ولی **عبدالملك** بپاس‌خانه‌کعبه دستور داد دارائی‌او را ضبط کردند و خود او باپریشانی وبدبختی به شام بازگشت .

در آنجا یکی از شبها دربزم **برق‌الافق** خواننده خوش‌آواز و پری پیکر عصرشرکت جست و دراثر دلدادگی به میزبان این‌شعررا بی‌اختیار برایش خواند :

فقلت اشمس ام مصابیح بیعة
بدت لك خلف السجف ام انت حالم

گفتم آیا این قرص خورشیدیاچراغ های کلیساست که از پشت پرده نمایان گردیده یا آنکه خواب شیرینی می‌بینی؟

www.tabarestan.info تبرستان

ولی برق از شنیدن این شعر بخشم آمده گفت آیا غیر از این حبشی دیگری نبود که درمدح جمال من چیزی بگوید؟ گوئی خانه من درخور نجیب‌زادگان نیست، بعدعود را به گوشه‌ئی پرتاب کرده از جا برخاست... سپس برق‌الافق باکرشمه وناز از سر نو بخواندن و نواختن پرداخت، ناگهان سعید در خشم شده گفت: ای حرام زاده! تو در خواندن اشتباه میکنی واین نغمه را اینطور باید خواند.. وخود شروع بخواندن کرد، میهمانان همگی سراپاگوش شدند.. پس از چند لحظه برق باصدای بلند گفت: بخدا سوگندکه این خوداستاد سعیدبن‌مسجح است... همینکه او را شناختند از وی پوزشها خواستند و چند روز بعد او را به دربار بردند و عبدالملك پس ازشنیدن سرگذشت غم انگیزش دستور داد تا دارائی او را برگردانند وپس‌ازچندی دوباره به مکه رهسپار گردید و در آنجا به تکمیل فن خود پرداخت.

www.tabarestan.info تبرستان

دردوران اموی بسیاری‌ازخوانندگان ونوازندگان دردستگاه‌خلافت بودند ولی در عصر عباسی ابراهیم و اسحاق‌موصلی موسیقی عرب رااز هرجهت به اوج ترقی رسانیده وفن‌مستقلی‌از آن بوجودآوردند. موسیقی که نخست از غلامان و کنیزان زرخرید شروع گردیده بود رفته رفته میان برخی‌ازخلفا وفرزندان وبستگان آنها هوادارانی پیدا کرد، شاهزاده علیه بنت‌المهدی که از بانوان پرهیزکار عصر خود بود از موسیقی‌دانها بشمار میرفت و استعداد عجیبی در این فن داشت و صاحب الاغانی بسیار او را ستوده‌است و برادرش مهدی نیزازاستادان فن‌بود، خلیفه الواثق ــ المعتزبالله ــ المتوکل‌علی‌الله و چند نفر دیگر ازخلفا ازتأثیرسحرآمیز موسیقی برکنار نبودند. شاهزادگان و بسیاری

از بانوان خاندانهای بزرگ شب نشینی‌های موسیقی بنام **نوبة‌الخاتون** تشکیل میدادند ودراینگونه مجالس بیش ازیکصد نوازنده شرکت میکردند ویك نفر باچوب باریکی که دردست داشت ارکستر یاموسیقی‌دسته جمعی را رهبری میکرد .

آلات موسیقی

بربط ، دف وچنگ ونی‌ازآلات موسیقی بسیار قدیمی ایرانیان است. دهل،کوس و کرنا (نای بزرگ) را معمولا در میدانهای جنگ بصدا در میآوردند ، ولی آلات موسیقی عرب‌که آنها را **معازف** یا **آلات‌الملاهی** (سازطرب) مینامند با پنجه یاکشیدن زخمه‌روی تارهامینواختند وآواز آن را **طنطنه** یا تن تن میگفتند .

دف

که‌عرب آن را **دف** مینامند همان آلتی‌است که درهندوستان به **دفلی** یاخنجری‌مشهوراست‌وآن عبارت‌ازیك دایره یا داریه (دورویه) کوچك چوبی‌است‌که چرم دورآن بسته وبعد زنگوله‌هائی دورتادور آن می‌آویختند ورفته رفته برحجم‌آن افزوده گشت ونام آن را **طاره** (دایره) گذاردند و در ادبیات فارسی تشبیهات زیاد ازدف و **جلاجل** بکاربرده‌اند :

چوباعارضت دف مقابل شود　　دل ماه داغ جلاجل شود

چنگ

این واژه فارسی‌سره است وچنگ عرب بیشتر به سه تار شباهت داشت و آن را بامضراب مینواختند . بگفته ابن‌سکیت[۱۴۸] **صنج** درعربی‌معرب چنگ فارسی است وآن عبارت ازدوصفحه برنجی است که آنها را بهم‌میزنند و از برخورد آنها صدائی برمیخیزد. عربها تنها سنج را دوست داشتند وماننند هندیها

www.tabarestan.info تبرستان

همراه دهل نمیزدند . برخی از مورخین مینویسند ممکن است چنگ از چین به ایران آمده و نام آن نیز چینی باشد .

در مجلس و هرساز بمستی پست است
نه چنگ نه قانون و نه دف بردست است

نای نام این آلت نشاط انگیز فارسی خالص است ودرهندوستان آنرا **بانسری** میگویند ، عارف رومی میفرماید :

بشنواز نی چون حکایت میکند وز جدائیها شکایت میکند

هندیها مانند ایرانیان عاشق شیدا و بیقرار نی هستند و معجزه کرشنا را همین نای میدانند واز اینجهت او را از سایر خدایان زیباتر وزنده دل تر تصور میکنند وبت تراشان او را درصدها صورت وپیکرههای گوناگون مجسم نموده در بتکدهها میگذارند . . یك شاعر ایرانی در وصف آن گوید :

نغمههای جان فزا درپردهنی مدغم است
یادم روح القدس در آستین مریم است

ایرانیان نای را بعهد جمشید نسبت میدهند و از همان دوره های باستانی آنرا از خیزران درست میکردند وبعدها آهن و فلزات دیگر را در ساختن آن بکار بردند . نای در هند وعربستان نخست مورد علاقه چوپانان بود ولی رفته رفته بمجالس بزم شاهان راه یافت ودرمیهمانیهای بزرگ وجشنهای عروسی نیز از آن استفاده میکردند ، از این نظر آنرا **سرنا** یا **سورنا** هم میگفتند و **بوعلی سینا** آنرا شهنای خوانده است .
عرب نیرا **الناى** مینامد وچنین تعریف میکند : **الناى آلةمن آلات**

الطرب ینفخ فیها والکلمه من الدخیل.. یکی از آلات موسیقی نای است که در آن میدمند و کلمه بیگانه است . مردم عراق در نواختن آن مهارت داشتند و نای عراقی شهرت فراوان داشت .. از نظر ساخت نای را قصب و نی نواز را قصاب هم میگفتند و در زمان عباسیان این آلت زمّاره و مزمار نیز نامیده میشد و یك نوع از آنرا زمّارة الراعی (نی ساربانان) میگفتند و نوعی از آن در ایران به توتك معروف بود :

بشوخی گر کند توتك نوازی پری را دل برد از شیشه بازی

بربط

بواسطهٔ بر آمدگی و شباهت آن به سینه اردك آنرا بربط یا صدرالبط مینامند و آن از چهارسیم تار ترکیب گردیده و از ایران به عربستان راه یافته است . اعراب پیش از آشنائی با آلات موسیقی آوازها را بدون همراهی با ساز میخواندند و نخستین کسی که آواز بربط را درمجلس بزم انوشیروان شنید و در بازگشت به مکه بدیگران آموخت نضر بن حارث بود ، این آلت را مزهر و عود هم میگفتند چنانکه شاخ بریده و چوب معطر درختی را که در آتش بخور میکنند نیز عود گویند :

۱ ــ نشستند خوبان بربط نواز یکی عود سوزد یکی عود ساز
۲ ــ مغنی بیا زود بردار عود که در مجمر دل جگر گشت دود
۳ ــ دمید آنچنان نکهت از مشك و عود که خوشبوی شد نغمه در چنگ و عود

طنبور

این آلت موسیقی نیز مخصوص ایرانیان بود و برخی ها میگویند از هند بکشورهای دیگر رفته است . تنبورهای ایران از تنبور هندی زیباتر و خوشنماتر بود و نوعی از آن در بغداد بنام تنبور المیزانی معروف بود و نام آن در اشعار فارسی

www.tabarestan.info تبرستان

زیاد برده شده است :

ز انگشت مغنی تار طنبور انا الحق خیز شد چون دار منصور

کمانچه ازسازهای معروف ایرانیان وشبیه به **رباب** بود شاعر گوید :

کمانچه دام گیسو را گشاده بهرموسم چوسنبل تاب داده

از سایر آلات موسیقی ایرانیان باید **عنقا ـ چغانه** و **سنبانه** را نام برد که متأسفانه جزاسم اثری ازآنها برجای نمانده است .

قانون این آلت موسیقی که آنرا درزبان یونانی **کانن** میگویند وسیله **ابونصر** فارابی اختراع شد ویکی ازآثارمشهورابن‌سینا درعلم پزشکی نیزبنام قانون معروف میباشد .

نوای دف ونی دوای دل است اشارات قانون شفای دل است

ارگن این آلت بمرورزمان در بغداد رواج یافت ولی شکل آن باشکل امروزی بسیارتفاوت داشت .

درآن عصر **ارگن** را باسه مشك چرمی متصل بیکدیگر ساخته وچند نی کوچك داخل آن میگذاشتند و آوازهای دلپذیر از آن برمیخاست . **هارون** هنگام بازگشت سفیرشارلمان بکشور خود چند ارمغان ازآن ـ جمله یك ساعت شنی ویك **ارگن** برای شهریارفرانسه فرستاد . . وعرب آنرا **ارغنون** یا **ارغانون** میگفتند .

المعزفه یا تار آلات موسیقی که وسیله سیم بصدا درمیآیدآنها را **معازف** میگویند ولی **معزفه** درعهد عباسی یك آلت موسیقی مخصوص شبیه **سارنگی** و

www.tabarestan.info تبرستان

پیانو امروزی بود .

صداهائی که ازآلات موسیقی بضرب انگشتهای دست بلند میشود آنرا **دستان** وجای انگشتهارا **رباطات** و آوازهای ناشی ازآنهارا لحن یاآهنگ میگویند ... **و لحن صوت ینتقل من نغمة الی نغمة اشد اواحط** یعنی آوازی‌است که‌از نغمه‌های‌زیروبم بوجودمیآیدوازشنیدن‌آن سوزوگدازبه‌انسان دست میدهد ..همانطور که کلام‌ازحروف ترکیب میشود زیروبم آوازنیزازنغمه‌ها تشکیل میگردد .

تازمان ابوالعباس نواهای قدیمی‌ایران بیشتر رواج داشت ولی از عهد **مهدی عباسی** به‌بعد نغمه سرایان و خوانندگان عرب آهنگهای یونانی وایرانی را باهم ترکیب‌کرده والحان دلکش‌وشورانگیزی ازخود ساختند .

www.tabarestan.info تبرستان

ترجمه کتابهای یونانی

سیلاب علوم وفنون‌که ازیونان به‌بغداد سرازیر میشد امواجی از موسیقی‌نیز همراه خود داشت ونخستین‌کتابی که در زمان **ابوجعفرمنصور** دراین‌فن بعربی‌ترجمه شدکتاب بطلیموس‌بود،سپس‌آثار **فیثاغورث** وبعد **اقلیدس** که اصوات را طبق قواعد و اصول هندسی **تقطیع** کرده و بعد کتاب **نیقوماخوس** مورداستفاده مسلمانان قرارگرفت.

خوانندگان معروف برمکیان

ترقی‌موسیقی‌عرب تاحد زیادی مرهون کنیزان و غلامان حجاز بود که بواسطه ذوق سلیم ، آواز وموسیقی‌ایرانی‌را درمیان قوم خود رواج دادندوبعددردوران خلافت **ابوجعفر** ، **مهدی** ، **هادی و هارون**وبراثر بخششها وانعامات برمکیان این‌فن‌بیش‌ازحد انتظار مراحل کمال‌راپیمود.

جمیل نخله مدور یک مورخ مسیحی عرب در کتاب **حضارة الاسلام** خود در این باره مینویسد :

ثم ظهر البرامکة و هم محبون للعلم و مقربون الیهم اهل الادب فکان ممن قربوه من المغنین ابراهیم الموصلی و ابنه اسحاق و هما بمکان جلیل من الادب الا انه غلب علیهما الغناء بما وضعاه من الالحان فاشتهرا بالکنایه به وقد وضع ابو اسحاق اللحن الماخوری الذی لم یشرکه فیه احد من المغنین و کان یظن لصعوبته المأخذ فی ابتداعه ان ابلیس هو الذی القاه علیه فی المنام حتی توهم ان الارواح هی التی کانت تظهر علیه و تعلمه الاصوات التی یعجز عنها من الانس

پس از خلفا نوبت برمکیان رسید و آنها دوستدار دانش بودند و ادبا وشعرا را دور خود جمع میکردند و ازجمله خوانندگان مورد علاقه آنها ابراهیم و پسرش اسحاق موصلی بودند . این دونفر در فضل وادب مقام شامخی داشتند ولی بواسطه الحان و نغمه های گوناگون که از خود میساختند در موسیقی شهرت زیاد پیدا کردند . ابراهیم لحن ماخوری را به تنهائی ساخت و چون بی نهایت پیچیده و دشوار بود تصور میکرد که این لحن را در عالم خواب از شیطان آموخته بوده حتی می پنداشت آوازهائی را که انسان از خواندن آن عاجز است ارواح در عالم رؤیا بدو میآموزند .

ابراهیم موصلی

ابواسحاق بن میمون یا **ماهان** از مردم **ارجان** بود . پدرش از تعدیات بنی امیه به کوفه

فرارکرد و ابراهیم در آن شهر بدنیا آمد و در دوسالگی یتیم شد و زیر سرپرستی مادر پرورش یافت. دوران کودکی را درموصل بسر برد و ازهمان اوقات شوق به موسیقی داشت و نزد استادانی مانند **سیاط** فن خود را تکمیل کرد. **ابن‌خلکان** راجع باو مینویسد: **ولم یکن فی زمانه مثله فی الغناء واختراع الالحان**. او یگانه عصر خود بود ودر خواندن آواز واختراع آهنگ ها و دستگاهها مانند نداشت.. پس از آنکه بدربار **ابوجعفر منصور** راه یافت مورد نوازش اوقرار گرفت وخلعت وپول زیاد دریافت داشت وپس از مدت کوتاهی یکی از درباریان سرشناس گردید. وفقط برای خلیفه وبرمکیان نغمه سرائی میکرد و گاهی ازشنیدن آواز او بهمراهی **زلزل** عود نواز شنوندگان ازخود بیخود میشدند. یکبار براثر قصوری که ازابراهیم سرزده بود خلیفه او را بزندان فرستاد وچند روزبعد دریك میهمانی باشکوهی از **عیسی بن جعفر** پرسید آیا در این میهمانی چه نقصی می‌بینی؟ فوری در جواب گفت نبودن ابراهیم خواننده خوش‌آواز خلیفه است... در حال دستورداد تا ابراهیم را حاضر کردند و او با الحان داودی خود بررونق‌وشکوه محفل افزود... **سلیم بن سلال** و **مخارق** وبسیاری دیگر از خوانندگان نامآور آن عصر ازشاگردان او بودند ودرسال ۱۸۸ ه براثر ناخوشی‌قولنج درگذشت.

ابراهیم و آواز ماخوری

درعصر جاهلیت قوم عرب به جن و پری، غول ودیو وشیاطین عقیده‌داشتند[۱۴۹] ومیگفتند که‌این موجودات نادیده چه‌بسا علوم وفنون را به‌انسان می‌آموزند واگر کسی با آنها دوستی میکرد ازآنان خوبی‌میدید.. **اصمعی** حکایت میکندکه شبی در صحرا بایك موجود جنی‌ملاقات‌کردم و او از

من خواهش کرد تاقصیده یکی ازشاعران معروف را برایش بخوانم، من بخواسته اوعمل کردم وجنی باروی گشاده کیسه‌ئی پراز درهم و دینار بمن بخشید!. چنانکه **حماد** پسر اسحاق ازپدرش روایت کرده که آوازماخوری را شیطان بپدر بزرگش آموخته بود وتعجب دراینست که هیچ خواننده دیگری بعدها نتوانست ازعهده خواندن آن برآید وخلاصه این داستان طبق کتاب **اغانی** و **اعلام الناس** چنین است:

« ابراهیم گوید روزی ازخلیفه خواهش کردم بمن اجازه دهد یکی از روزهای هفته را بازن و فرزندانم در خانه بسر برم ، خلیفه روزشنبه آن هفته را بمن رخصت داد ومن بزم طرب آراسته بدربانان دستور دادم کسی را نپذیرند . پس از چند لحظه دیدم پیری سالخورده و باوقار که موزه‌ئی درپاوردائی بردوش داشت ازدرب اطاق وارد شد واز ورود اوفضای خانه معطر گشت ، ولی من ازاین میهمان ناخوانده سخت بخشم آمدم ودرهرحال پس ازجواب سلام اجازه نشستن باودادم. پیرمرد برای سرگرمی وگذراندن وقت ازشعر و شاعری عرب سخن بمیان کشید و با گفتار شیوا و دلپذیرش طوری مرا شیفته ساخت که آتش خشمم فرونشست و دانستم که او مردی دنیا دیده وسرد وگرم چشیده و دربانان برای لذت روحی من باو اجازه ورود داده‌اند . پس ازبازگشت بحال طبیعی از اوخواستم تا درخوراك بامن شرکت کند ولی درجوابم گفت گرسنه نیستم .. بعد پرسیدم آیا ممکن است درباده‌گساری شریك من گردد ؟ گفت بسته بمیل تست.. خلاصه جام بزرگی ازشراب بدستش دادم وجام دیگری خودسرکشیدم ، همینکه سرخوش شد اظهار داشت : **ابواسحاق** خواهش دارم نغمه‌ئی ازشاهکارهای خودت را برایم بخوانی ومن نیزبنوبه خود آوازی برایت

خواهم خواند . از خواهش او دوباره بخشم آمده گفتم من خواننده خلیفه هستم و کسی نباید از من چنین درخواستی کند و با بیش من لاف از موسیقی بزند . باری هر طور بود عود را برداشته بخواندن یك نغمه برداختم ولی هنوز آوازم بپایان نرسیده دیدم سرش را تکان داده گفت : آفرین! عزیزم چه خوب میخوانی!. از اینکه نام مرا باادب برزبان نیاورده بود خواستم آواز را ناتمام بگذارم ولی برخلاف میـل خود بخواندن ادامه دادم و در تحریر وزیر و بم آواز هیچ کوتاهی نکردم.. در پایان از من و آوازم ستایش بسیار کرده گفت : آیا اجازه میدهی که من نیز آوازی برایت بخوانم ؟ گفتم بسیار خوب سپس بنواختن عود و خواندن این دوبیت پرداخت :

ولی کَبِد مَقروُحَة مَن یَبیعُنی
بها کَبِداً لَیْسَت بذاتِ قُروحِ ؟
اَباها عَلَی الناسِ لایَشتَرِ و نَها
و مَن یَشتَرِی ذاعِلّةٍ بِصَحیحِ ؟

آیا کسی پیدا میشود که جگر سالم خود را باجگر خونین من معامله کند؟ ولی مردم بچنین معامله حاضر نیستند زیرا چه کسی جگر زخمین را در برابر سالم خریداری میکند؟

بخدا سوگند از شنیدن آواز او احساس میکردم که عود بزبان آمده و در و دیوار خانه با اوهم آهنگ گردیده است .. چنان از خود بیخود شدم که زبانم بند آمد و نتوانستم دیگر چیزی بگویم ، بعد اشعار دیگری سرود که باقیمانده هوش وحواس یکباره از سرم بدر رفت و در پایان گفت نام این آواز **ماخوری** است تو باید آنرا خوب بخوانی و به کنیزانت نیز یاد بدهی .. هرچه اصرار کردم دوباره آنرا بخواند زیر بار نرفت و ناگهان از دیدگانم ناپدید شد .. من فوری شمشیری بدست گرفته برپا خواستم

ودرها را بستم واز نگهبانان پرسیدم شیخ کجارفت؟ گفتند شیخ کیست زیرا هیچ بیگانه وارد خانه نشده است .. درگیرودار این خیالات ناگهان صدائی بگوشم رسید که میگفت : **ابواسحق!** بیم بخود راه مده زیرا امروز ابلیس ملعون همنشین تو بود .. آنگاه من لاحول گویان باطاق خود بازگشتم» . آهنگ **ماخوری** را شعرای آن عصر بسیار ستوده و**هارون** بارها تقاضای خواندن آنرا از ابراهیم میکرد .

برمکیان و ابراهیم موصلی

سرایندگان و نوازندگان دربار **هارون** در جشنها و میهمانیهای برمکیان نیز شرکت می‌جستند وازمیان آنها فقط **ابراهیم واسحاق** و **ابوزکار** ابینا مقرری داشتند و دیگران بدریافت صله و انعامات سرافراز میشدند . **ابراهیم** با آنکه مرد توانگری بود ولی بسیار حریص و تادم مرگ از اندوختن مال دست نمی‌کشید و داستان زیر نمونه ئی ازطمع اورادرجمع‌آوری مال بخوبی مجسم میسازد : **مخارق** یکی ازشاگردان او حکایت میکند که روزی بامدادان بخانه او رفته از دربان پرسیدم که استادکجاست وبچه‌کاری مشغول است؟ گفت بهتر است به اندرون بروی وخودت از نزدیک او را به بینی . . چون نزد استاد رفتم دیدم تنهانشسته ، جام و صراحی روبرویش گذارده و در دریای خیالات فرو رفته است. علت را پرسیدم درجوابم گفت ازسپیده دم تاکنون دراین اندیشه‌ام یکصد هزار درهم قیمت قطعه زمینی راکه پشت خانه‌ام واقع و مورد نیازمن است ، از چه راهی تهیه بنمایم . گفتم تهیه این مبلغ نباید سبب نگرانی استاد گردد زیرا خداوندکریم خیلی بیش‌از آنها بتو ارزانی داشته ، گفت راست میگوئی ولی چگونه میتوانم چنین

www.tabarestan.info تبرستان

مبلغ هنگفتی را از خزانه خود برداشت کنم؟ گفتم پس چه فکری در سرداری؟ زیرا حتی خلیفه حاضر نیست این مبلغ را یکجا بتو بپردازد.. گفت نگران مباش زیرا برای بدست آوردن این مال نقشه خوبی کشیده‌ام.. گفتم کدام است؟ درجوابم گفت این چندشعر راکه درمدح یحیی برمکی است بخاطر بسپار و آنرا با این آهنگ برایش بخوان.. اکنون هرچه زودتر بخانه او برو و اجازه ملاقات بخواه و ضمن گفتگو نام مرا برزبان بیاور وبگوکه استاد موصلی آهنگ تازه‌ئی بمن آموخته و میخواهم آن را بیکی ازکنیزان شما تعلیم دهم. طبق دستور او بخانه یحیی رفتم وهمانطور که پیش بینی کرده بود آهنگ را به کنیزی آموختم و هنگام خداحافظی موضوع خرید قطعه زمین را باطلاع او رسانیدم.. یحیی فوری دستور داد ده هزار درهم بمن و یکصد هزار درهم برای ابراهیم فرستادند. من تنخواه را گرفته بخانه خود بازگشتم وبادوستان بعیش وکامرانی پرداختیم. بامداد روز دیگرنزد استاد رفته چنان خیال میکردم که معامله زمین انجام یافته است ولی دیدم مانند روز گذشته غمین و اندوهگین نشسته وهرچه خواستم اورا بخندانم نتوانستم... پرسیدم جایزه یحیی را بطور حتم دریافت کرده‌ئی.. گفت بلی، ولی آنرا در صندوق پس انداز کردم و امروز نیزمانند روزگذشته درتلاش تهیه مال میباشم. ازگفتار اودرشگفت شده پرسیدم: حالاچه بایدکرد؟ گفت امروزآهنگی نشاط انگیزتربتویاد میدهم وهمینکه درست گوش دادم دیدم براستی آهنگی شیرین و دلپذیر بود.. آنگاه گفت باید نزد فضل بن یحیی که جشن تولد فرزند اوست بروی و داستان جوانمردی یحیی را بامن برایش حکایت کنی بعدصحبت آهنگ جدید امروز را بمیان بکشی. دوباره بدستورش عمل کردم ولی

فضل بواسطه بخل وتنگ نظری استاد اورا دشنام زیاد داد و کمی بعد یکی از کنیزانش را خواند وبدست من سپرد ومن به تعلیم او مشغول شدم ، هنوز درس من بپایان نرسیده بود که ناگهان فضل فریاد مسرت آمیزی کشیده گفت : بخدا سوگند که تو و استادت هردو درفن خودتان بی نظیر هستید آنگاه دستور داد بیست هزار درهم بمن و دویست هزار درهم برای ابراهیم بفرستند . من پس از دریافت انعام براه خود بازگشتم وتمام آن روز را بخوشی وشادمانی بسر بردم و بامداد روز دیگر نزد ابراهیم رفتم ، این بار نیز دیدم بهمان حالت روز اول نشسته و فوری دریافتم که جایزه فضل درصندوق ذخیره گردیده است ... درآنوقت بخود گفتم کسی که چنین ثروت بادآورده به چنگش افتد وباز از زندگانی ناراضی باشد او بدبخت ترین مردم دنیا خواهد بود ... سرانجام کار بجائی کشید که **یحیی برمکی** خود آن قطعه زمین را خریداری کرد وقباله‌اش را برای ابراهیم فرستاد.

جوانمردی یحیی

باز **ابراهیم موصلی** حکایت کند که روزی بخدمت **یحیی برمکی** رسیدم و از روزگار سیاه خود زبان بشکایت گشودم پس از شنیدن سخنانم افسوس خورده گفت بدبختانه تنخواهی در خزانه موجود نیست ولی برای گشایش کار توفکری بخاطرم رسیده وآن اینکه نماینده والی مصر ازچندی پیش به بغداد آمده ومیخواهد ارمغانی برایم بفرستد وچون شنیده‌ام میخواهی یکی از کنیزانت را بفروش رسانی بهتر است نزد اوبروی واین معامله را انجام دهی . پس ازآنکه کنیز را برایم فرستاد دوباره آن را بتو برمیگردانم ولی زنهار به قیمت ارزانی از دست ندهی و در نتیجه بایك راهنمائی یحیی پنجاه هزار درهم نصیب من گردید .

www.tabarestan.info تبرستان

اسحاق موصلی

او در ادب و موسیقی گوی سبقت را از پدرش ربوده بود. علم نحو را از فرا[150] و کسائی[151] و لغت را از اصْمَعی و ابوعُبیده[152] و حدیث را از سُفیان‌بن‌عُیَینَه و ابومُعاذضریر فراگرفت ، در موسیقی شاگرد سیاط و پدرش ابراهیم بود و عود نوازی را از زَلزَل و نغمه‌های قدیمی را از چندتن خوانندگان نامی آن عصر آموخته بود .

روزی در محضر یحیی‌بن‌اکثم قاضی‌القضاة که دانشمندان وهنرمندان درآنجا جمع بودند اسحاق نیز حضورداشت. نخست باعلمای علم‌کلام بعد بادادرسان ودست‌آخر باشعراء و ادبا مناظره‌ها کرد و برهمه آنهاچیره‌گشت ..آنگاه روبه قاضی‌کرده ازاو پرسید آیا در گفتگوهایم اشتباهی مشاهده شده ؟ قاضی گفت خیر . اسحاق اظهار داشت پس علت چیست که مردم مرا بنام یك نوازنده و خواننده می‌شناسند و سایر کمالات مرا نادیده میگیرند ؟ قاضی‌عَطَوی یکی‌ازحاضران در جوابش گفت : آیادرعلم موسیقی نظیرخود سراغ داری ؟ گفت خیر.. قاضی‌گفت توخود اعتراف میکنی که درفن موسیقی یگانه زمان هستی .. اسحاق در جوابش‌چیزی نگفت وخنده‌کنان ازمجلس بیرون رفت .

او وقتی از مأمون خواست که اجازه دهد تابالباس اهل‌علم بدربار حاضرشود ، خلیفه پس‌ازلحظه‌ئی سکوت‌گفت : اگربنام تحقیر آمیزیك خواننده آواز شهرت نداشتی هرآینه ترابرمسند قضا می نشاندم ولی‌بپاس خاطر واعزاز تو اجازه میدهم‌که فقط یکباردرلباس فقهاحاضرشوی سپس دستور داد تادرصف ندیمان جلوس‌کند .

بگفته برخی از تاریخ نویسان اضافات و اصلاحات او در اصول

موسیقی بیش از خدمات یونانیان ارزش داشت ومیتوان گفت که موسیقی اسلام وعود نوازی با مرگ اوپایان یافت. کتابخانه اوکم نظیربود، گذشته از کتابهای ادبی وعلمی، تصنیفات مربوط به موسیقی را از گوشه و کنار جمع آوری میکرد ونویسندگان معاصر اویك نسخه از آثار خود رابرایش میفرستادند وصله خوبی از اومیگرفتند. او در سال ۱۵۰ بدنیا آمد و در سال ۲۳۵ ه درگذشت و از برمکیان صدها هزار درهم و دینار جایزه گرفت. با آنکه خوانندگان ازغلامان وطبقات پست جامعه بودند ولی اوو پدرش ازنجیب زادگان عصرخود بودند. اسحاق هیچگاه موسیقی راوسیله اندوختن ثروت قرار نمیداد بلکه شوق ودلباختگی او باین هنر زیبا برسایر علوم می چربید.

اسحاق درنظر هارون

این خلیفه اسحاق را از نظر یك خواننده آواز نمی نگریست بلکه او رایك دانشمند و ندیم خاص خود میدانست. گویند روزی **هارون** بر قاطر سیاه خود سوارشده بخانه اسحاق رفت و پانصدتن غلام و پیاده وگروهی از ندیمان در رکاب او بودند. اسحاق باستقبال موکب شتافت وپس از بوسیدن رکاب خلیفه راپیاده کرده برمسند نشانده سپس شیرینی میان همراهان بخش کرد بعد دستور داد تا کنیزان بخواندن و نواختن مشغول شدند. درپایان محفل **هارون** رو بدو کرده گفت من برای مزید عزت وسربلندی تو بخانه‌ات آمده تا بدانی چه اندازه نزدمن محبوب و گرامی هستی.

تشویق ازموسیقی

داستانهای بذل و بخشش **یحیی برمکی** به اسحاق بسیارشنیدنی است. خود او روایت میکند وقتی

www.tabarestan.info تبرستان

کنیزی خوب صورت و ماه طلعت داشتم ، پسری از او بدنیا آمد و عبدالله خزاعی یکی از بزرگان ودرباریان نامه‌ئی با ده‌هزار درهم بمناسبت تولد نوزاد برایم فرستاد و مرا بخانه خود دعوت کرد . نزد او رفته دیدم امیر درحال مستی است ، از دیدن من اظهار خوشوقتی کرد و دستور داد تاآوازی برایش بخوانم . من تاآن تاریخ اینگونه رفتار اهانت‌آمیز از او ندیده بودم‌از این‌جهت پیش خود خیال‌کردم علت این جسارت بخاطر هدیه‌ایست‌که برایم فرستاده . درهرحال از روی دلسردی و بنابمصلحت روزگار‌شروع بخواندن‌کردم ولی هیچگونه تغییرحالتی برایش دست‌نداد و روبه ندیمان خود کرده‌گفت اسحاق فقط درمحفل برمکیان هنر نمائی میکند درحالی که این جماعت‌مجوسی مذهب واز مردم عادی هستند و خلیفه خالد را بمقام ارجمندی رسانید وما که از سلاله عرب هستیم نجیب‌زادگان‌راخوب‌می‌شناسیم وفقط‌آنها‌هستندکه‌میتوانند‌درجوانمردی وایثارنفس بپایه ما برسند ؟ از سخنان عبدالله‌طوری رنجیدم‌که بی‌اختیار گفتم تاکنون دربخشش و دهش هیچ‌کس‌درمیان عرب وعجم بپای‌برمکیان نرسیده و اگر اجازه دهی داستانی از سرگذشت خود را با آنها برایت حکایت‌کنم ... گوئی از سخنان من نشئه از سرش بریده و بحال طبیعی بازگشت‌آنگاه درجای خود راست نشسته گفت هرچه میخواهی بگو ..

گفتم یك روز صبح‌زود یحیی مرا نزد خود طلبید ، درآن تاریخ درکلبه کوچکی منزل داشتم و شبانه روز درفکر بودم بچه‌وسیله خانه یکی از همسایگان را خریده و کلبه‌ام راکمی توسعه دهم ، از حسن اتفاق یکی از همسایگان همان روز نزد من آمده حاضر بفروش خانه خود گردید و گفت معامله را فوری انجام ده و فردا میتوانی بخانه یحیی بروی .. من

www.tabarestan.info تبرستان

از شوق خرید خانه چند ساعت دیرتر نزد او رفتم ، دیدم یحیی خوش وخرم بر مسند نشسته، خنده‌کنان گفت چقدر وقت را خوب می‌شناسی؟ من باتقدیم پوزش علت دیر آمدن و موضوع خرید خانه را برایش گفتم .. از شنیدن اظهارات من عرق برپیشانیش نشسته گفت براستی جای تاسف است که تا این اندازه ازحال تو بی‌خبرباشم و این تقصیرمن است . دوباره پوزش خواستم و آوازی مناسب حال برایش خواندم، آواز من تأثیرعجیبی دراو بخشید و پس‌از دادن خلعتی فاخر و اسبی باطوق طلا ویك‌صدهزار درهم ، یکی‌ازگماشتگانش را خواست و دستور داد فوری به‌محل‌من‌رفته و خانه‌های پیرامون آنرا بدو یا سه برابرویا هرقیمتی که فروشنده بخواهد خریداری کند و ساختمان مجللی برای سکونت من درآن بسازد.. پس‌از چند ماه عمارت باشکوهی برایم ساخته و پرداخته شد ، آنگاه اثاث خانه از ظروف‌نقره ، بلورآلات ، پرده‌های زربفت‌حتی کنیزان وغلامانی جهت پذیرائی از میهمانان برایم خریداری کرد و یکصد هزار درهم هزینه پذیرائی برایم فرستاد ، آنگاه یحیی درروز معینی بهمراهی فضل و جعفر و ندیمان خوددرخانه نوساز مرا سرافرازکرد ، مجلس‌باشکوهی آراستم و از شدت خوشی میخواستم خود را قربانی او و فرزندانش بنمایم .. پس‌از چند ساعت یحیی و همراهانش بخانه **ابونصر** همسایه من‌رفت و دستور داد دیوار فاصله میان دو خانه را خراب‌کردند ، دیدم خانه **ابونصر** از منزل من باشکوه‌تر و بساط او رنگین‌تر است ، سفره خوراك گسترده شد و پس‌از صرف ناهار **یحیی** مراگوشه‌ئی کشیده گفت‌شاید از برداشتن دیوار و شرکت من دراین محفل پیش خود تعجب میکنی ، گفتم همینطور است ،گفت ابونصر ازگماشتگان من است و خانه و تمام

اثاث آن از امروز در اختیار تست . من از شنیدن این مطلب زبانم بند آمده ندانستم چگونه از این همه بزرگی و آقائی او سپاسگزاری نمایم... درپایان بیانات خود از عبدالله پرسیدم که آیا بزرگواری بالاتر از این در دنیا دیده و یا شنیده ئی ؟ ولی او سخت بخشم آمده در جوابم گفت دیگر حاضر نیستم چیزی راجع به برمکیان بشنوم و از آن تاریخ تمایلی بدیدار من از خود نشان نداد .

بزم طرب خلفای عباسی

سفاح و **مهدی** از پشت پرده به آواز خوانندگان گوش میدادند و هر آوازی را که میخواستند وسیله حاجب پیغام میفرستادند . گاهی نیز دستور تکرار یك آواز را داده و در اینگونه مواقع خوانندگان کمال هنرنمائی از خود نشان میدادند تا آنکه **هادی** و **هارون** پرده را از میان برداشتند و در بارعام برای شنیدن آواز شرکت می جستند .. **اسحاق** میگوید اگر هادی چند سال دیگر زنده میماند دیوارهای خانه‌ام از خشت طلا میشد . **رشید** کنیزان را در باغ صف بندی میکرد و دسته عودنوازان ، دف نوازان و نی زنها جداگانه می ایستادند سپس دسته جمعی بخواندن و نواختن مشغول میشدند . عادت امروزی برداشتن پرده در صحنه تماشاخانه‌ها و اپراها وظاهر شدن رقاصه‌ها و آوازهای دسته جمعی (کُر) تقلیدی از عصر **هارون** میباشد .

محفلهای حرمسرا

درعصر **هارون الرشید** مردم عشق زیاد بموسیقی پیدا کردند ، و گذشته از کنیزها مردها نیز در مجالس بزم بانوان آواز میخواندند . درکاخ

www.tabarestan.info تبرستان

رشید بیش‌از یکصدکنیز درفن خوانندگی‌سرآمد بودند و برخی ازآنها با **اسحاق** و **ابن‌جامع** لاف برابری میزدند وازمیان آنها **فوز** ، **فریده** و **منت** بسیار باکمال بودند چنانکه‌صاحب **اغانی** درباره‌آنها چنین قضاوت میکند وهُن أظرَفُ القیان‌غناء آواحسنهنّ ضرباً بالعود .. آنها بهترین خوانندگان و نوازندگان عودبودند . درسرای برمکیان بیش‌ازکاخ‌های خلیفه مجالس طرب تشکیل میشدو هرکدام ازآنها کنیزان هنرپیشه از خود داشتند، **دنانیر** کنیز یحیی بقدری خوش‌آواز بودکه‌گاهی‌خلیفه‌برای شنیدن‌آوازش بخانه یحیی میرفت وبطورکلی باتوان شوق بشنیدن ساز و آواز داشتند . در خانه‌های بزرگان ایرانی و عرب نیز به تقلید از برمکیان جلسه‌های موسیقی‌زنانه تشکیل میشد وپریچهرگان باآوازهای دلنشین خود زنان را سرگرم میساختند .

راز ترقی‌موسیقی در آن عصر

نیازمندی مردم به کسب هنرودانش و پشتیبانی دولت از افراد یگانه راز ترقی ملل شناخته شده است ، و بر اثر همین اصل کلی بود که موسیقی نسبت به سایر هنرهای زیبا ، پیشرفت بسزائی درآن عصر نمود. چه‌بسا اتفاق می‌افتادکه دریك‌مجلس خلیفه تاسیصد هزار درهم بیکی از خوانندگان انعام میداد وگاهی نیز برمکیان درعطا و سخا باخلفا رقابت میکردند و علت دیگر آن اجتماع گروهی از هنرمندان در یك عصر بخصوص بود .

هارون خوانندگان ونوازندگان درباری را بسه‌دسته تقسیم‌کرده وبه‌تناسب هردسته انعاماتی بآنها میداد و درنتیجه این تشویق و دلگرمی هنرمندان پیوسته درتکمیل‌فن خودکوشش میکردند وگاهی نیز بدستور

www.tabarestan.info
تبرستان

خلیفه انجمنهای مناظره میان طرفداران موسیقی قدیم مانند ابن جامع، فلیح ویحیی مکی باهواخواهان موسیقی اصلاح شده یونانی، تشکیل میکردید. خلفا براثر آمیزش با ایرانیان تمدن شاده و بی پیرایه عرب را بکلی فراموش کردند و روح ایرانیت برآنها غلبه یافت و ترقی موسیقی درعصر طلائی اسلام نیز دنباله نفوذ همان آداب وتمدن بود.

www.tabarestan.info طبرستان

۱۶- اخلاق و آداب و عادات یحیی

انتظامات کشوری ، خدمات سیاسی و شاهکارهای علمی برمکیان که بدانها اشارت شد ، سرمایــه افتخار و موجب زنده مانــدن نام آنها درصفحات تاریخ گردیده .

بگفته **مسعودی** و **ابن‌خلکان** یحیی برمکی از میان فرزندان **خالد** از هرجهت شایسته وزیبنده صدارت بود .. او درعلم وادب ، فضل وکمال ، عادات واخلاق ، سیاست ومردم‌داری ، بلندهمتی وضعیف‌نوازی دومین **خالد برمکی** بــود . بس‌از رسیدن بسن رشد بازوی تــوانای حکومت‌گردید و بارها استانداری استانهای مختلف بدو واگذار میشد و درنتیجه‌کاردانی ، درایت و بختگی افکار او نمایان گشت و **هارون** او را برمسند وزارت جای دادبطوریکه بسیاری از تذکره نویسان او را در ردیف اول وزیران اسلام بشمار میاورند .

داد ودهش برمکیان

درترجمه حالات **یحیی** داستانهای شگفت‌انگیز ازگشاده دستی او حکایت میکنند که اگر پنج صدم آن جمع‌آوری گردد کتاب جداگانه‌خواهد گردید .

www.tabarestan.info تبرستان

۱۳۴۲

یکی از مورخین[۱۵۳] مینویسد :

قد رفعوا بنوتهم علی قواعد الکرم و السماحة و أصبحت اعطیاتهم کأعظم ما یکون من أعطیات الملوك

برمکیان کاخها و خانه‌های خود را برشالوده بخشش و جوانمردی بالا بردند و بخششهای آنها بپایه بزرگترین بخشش های شاهان میرسید.

درآمد املاك شخصی آنها سرشار و کمتر به کمکهای مالی خلیفه نیاز پیدا میکردند . در بودجه شخصی یحیی ۲۰ میلیون درهم جهت انعامات منظور میشد و گاهی نیز برای دستگیری از بینوایان و دردمندان از صرافان یا دوستان خود وام میگرفت .

www.tabarestan.info

برمکیان و شعرا

این خانواده نه تنها رعایا را بطوق اطاعت خود درآوردند بلکه بسیاری از شعرا وسخن سرایان را نیز باجایزه‌ها و انعامات بی حساب خود مفتخر نموده تا مردم را به نیکی تشویق واز بدی تحذیر نمایند ، اشعار آن سخنوران چون و دائع گرانبها با خط زرین نوشته شده واز دولت برمکیان تا بامروز زینت بخش صفحات تاریخ میباشد.

ملاحظه نمائید ابو نواس درجه پیرایه لطیفی آنهارا ستوده‌است :

انّ البرامکة الذین تعلّموا
فعل الملوك وعلّموه الناسا

برمکیان کسانی هستندکه کارهای شاهانه را خودشان فراگرفته و بدیگران هم آموختند هروقت نهالی می کاشتند برای

كانوا اذا غرسوا ، سقوا ، واذا بنوا
لم يهدموا لبنائهم ما ساسا
واذا هم صنعوا الصنائع في الورى
جعلوا لها طول البقاء لباسا

سرسبزی وتازگی نهال آنرا آبیاری میکردند. واگر ساختمانی میکردند دیگر خراب نمیکردند .
و اگر بمردم نیکی میکردند با ادامه آن ، نام جاودانی از خود میگذاردند .

مروان بن ابی حفصه شاعر خاص یحیی میگوید :

عند الملوك مضرة ومنافع
وأرى البرامك لا تضر وتنفع
ان كان شر كان لغيرهم
والخير منسوب اليهم أجمع

از پادشاهان امید سود و بیم زیان هردو هست ولی برمکیان تنها سود میرسانند .
اگر بدی پیش آید از دیگران سرزده ولی تمام خوبیها بستگی با آنها دارد .

یحیی برمکی [۱۵۴] گفته :

اذا أقبلت الدنيا فانفق فانها
لا تفنى واذا أدبرت فانفق لانها
لا تبقى

اگر روزگار بتو روی خوش نشان دهد از بخشش کوتاهی مکن زیرا از دارائی تو کم نمیشود و اگر با تو سازگار نشد در آن وقت نیز خرج کن زیرا ثروت پایدار نخواهد ماند.

چنانکه شاعری این مضمون را اینطور بنظم درآورده است :

www.tabarestan.info تبرستان

لا تبخلنّ بدنیاوهی مقبلة
فلیس ینقصها التبذیر والسرف
فان تولت فاحری ان تجود بها
فلیس تبقی و لکن شکرها خلف

وقتی که بخت یارومددکار تو شد از دادودهش خودداری مکن زیرا زیاده روی از آن نخواهد کاست واگرهم روزگار با تو ناسازگاری کند بازنیکی بهتر خواهد بود زیرا نام نکوست حاصل ایام آدمی.

روزی یحیی به پسرش جعفر چنین نصیحت کرد: یا بنیّ مادام قلمک یرعد فامطرمعروفا فرزندم، تاوقتی که قلمت کارمیکند بگذار نیکی از آن تراوش کند ...

گذشته از نیازمندان همه روزه گروهی ازشاعران و گویندگان در خانه اوحاضرشده وپس ازسرودن اشعارآبدار بدریافت پاداش مفتخرمیشدند ابونواس [۱۵۵] چنین او را می‌ستاید :

سألت الندیٰ هل انت حرّ فقال لا
و لکننی عبد لیحیی بن خالد
فقلت شراء قال لا بل وراثة
توارثنی من والد بعد والد

ازجوانمردی وسخاوت پرسیدم آیا تو آزادی؟ گفت: خیر بلکه غلام حلقه بگوش یحیی بن خالدم، بعد پرسیدم: آیا او ترا خریداری کرده ؟ گفت خیر بلکه مرا پدر ازپدر به ارث برده است .

وبرای این دوبیت ده هزاردینار بشاعرصله داد .

شاعردیگری بنام ابوقضیربصری از روی کمال عقیده اینطور سروده است :

www.tabarestan.info تبرستان

اذا کنت من بغداد فی الف فرسخ	اگر هزار فرسنگ دورتر از بغداد
شممت نسیم الجود من آل برمک	باشم باز هم بوی سخا و عطای برمکیان مشام جانم را معطر میسازد.

حکایت کنند که روزی یحیی خواست با معاذبن مسلم یکی از بزرگان بغداد مصافحه کند ولی اوفوری دستش را پس کشید ، یحیی از روی تعجب علت را پرسید ، **معاذ** خنده‌کنان درجوابش گفت : به بخشید میترسم پس از مصافحه باشما دستم به بخشندگی عادت کند و سرمایه ناچیزی که دارم برباد رود ! این مضمون را یکی از شعرا چنین بنظم درآورده :

لوکر ادی مصافحاً کف یحیی	از دست دادن با یحیی از این جهت
ای ، انفعلت ضیعت مالی	میترسم که مبادا سرمایه‌ام را از
لویمس البخیل راحة یحیی	کف بدهم اگر آدم بخیل و تنگ نظر
لسخت نفسه ببذل النوال	دستش بدست یحیی بخورد او نیز باگذشت و بلند نظر خواهد گشت.

شاعری دیگر بنام **ابو نصر** صفت کرم و بخشندگی را از سرشت یحیی دانسته و او را هم پیمان سخا میداند :

نام [۱۵۶] الخلیلدون من وهم ومن سقم	دوستان از پریشانی خیال و بیماری
وبت من کثرة الاحزان لم انم	بخواب رفتند و من از شدت غم و اندوه خواب بچشمانم راه نیافت
یاطالب الجود و المعروف مجتهداً	ای خواستار جود و کرم! سعی کن
اعمد لیحیی حلیف الجود والکرم	تا به یحیی هم پیمان بخشش و جوانمردی، پناهنده شوی.

www.tabarestan.info تبرستان

اسحاق موصلی گوید یکی از عادات یحیی این بود نخستین کسی که در راه باو سلام میداد دویست درهم ازاو انعام میگرفت ، روزی شاعری رهگذر پس از سلام این دو بیت را برایش خواند :

یاسَمِیَّ الحضور یحیی اُتیحَتْ
لَکَ مِن فضلِ ربِّنا جَنَّتانِ
کُلُّ من مَرَّ فی الطَریقِ عَلَیکُم
فَلَهُ من نوالکم مِئَتانِ
مائتا درهمٍ لِمثلی قلیلٌ
هی منکم لِقابسِ العَجلانِ

ای همنام حضرت یحیی پیغمبر ! پروردگار دو بهشت بتو ارزانی داشته . نخستین کسی که در راه بتو بر بخورد دویست درهم از کیسه فتوت تو نصیبش میگردد ، ولی دویست درهم برای شاعری مانند من ناچیز و حکم آن دارد که شخصی را شتابان سراغ یك گل آتش بفرستی .

یحیی دستور داد اورا بکاخ خود بردند ودربازگشت علت احتیاجش را پرسید شاعر در جواب گفت من مردی فقیرم و میخواهم عروسی کنم وخانواده عروس سه شرط قرارداده‌اند : ۱ ـ پرداخت چهار هزار درهم مهریه ۲ ـ خرید اثاث و سامان خانه ۳ ـ طلاق زن در صورت عدم پرداخت مهریه ... یحیی بصندوقدار خود امر کرد تا ۱۶ هزار درهم فوری باو بپردازد .

بگفته برخی ازمورخین شماره اینگونه اشعار ازده‌هزار بیت بیشتر وتنها **رقاشی** (شاعرمخصوص برمکیان) یك هزار بیت درمدح آنها سروده

www.tabarestan.info تبرستان

است. گذشته از شعرای عرب بسیاری از سخن سرایان ایران نیز قصایدی در فضایل آنان سروده که متأسفانه قسمت عمده آنها بدست ما نرسیده است. از آن جمله اشجع دیلمی چنین میگوید:

ای آنکه بامداد نخواهی نوشت راه
برخیز و رو بدر که احرار روزگار
گر قصد جود داری و خواهی هزار لطف
بخرام سوی یحیی برمك امیدوار
یحیی است آنکه جای بدی نیکوئی کند
یحیی است آنکه در گذرد از گناهکار

www.tabarestan.info تبرستان

کمك بدانشمندان خطیب [۱۵۷] بغدادی درحالات امام **واقدی** مینویسد که او بواسطه خرید وفروش گندم یك صدهزار درهم سرمایه خود را از دست داد و روزگارش پریشان شد ناچار نزد یحیی برمکی رفت وسرگذشتش را برای او گفت، چهار روز دیگر یحیی دویست هزار درهم ویك خانه دراختیار امام گذارد و از او خواهش کرد دربغداد بماند و **واقدی** درباز گشت ازمدینه باقی عمرش را در آن شهر بسر برد. ونیز **ابن خلکان** مینویسد: شخصی یحیی را پس ازمرگش در عالم خواب دید، از او پرسید خدا با توچه معامله کرده؟ گفت از طفیل دعای **سفیان ثوری** تمام گناهانم را بخشیده زیرا هزار درهم ماهانه برایش میفرستادم و او بارها درحقم دعا میکرد: **اللّهمّ انّ یحیی کفانی امر دنیائی فاکفه امر آخرته**

پیشگوئیهای یحیی

احمد بن ابی خالد روایت میکند که در دوران برمکیان بمقامات عالیه دست یافتم و هنگام سقوط آنها مأمور شامات بودم . در مراجعت به بغداد یحیی زندانی بود و من بپاس کمکهای بیدریغ او روزی بدیدارش رفته شش هزار دینار تقدیم داشتم ولی او بیش از سه هزار دینار آن مبلغ را قبول نکرد و پس از ذکر حال پرملال خود چنین گفت : ای فرزند ! **هارون** بزودی از دنیا خواهد رفت و مأمون بعد از کشمکشها وجنگهای داخلی بر تخت خلافت خواهد نشست، من اینك بتو نامه‌ئی بنام **فضل بن سهل** میدهم تا نزد خود نگاه بداری وهنگام تغییر حکومت آنرا بدستش بدهی وچه بسا خدمتی بتو ارجاع کنند .. همانطور که پیشگوئی کرده بود پس از مدت کوتاهی **هارون** زندگی را بدرود گفت و جنگهای خونین میان امین ومأمون در گرفت و سرانجام امین کشته شد و **طاهر** سپهسالار لشکر بغداد را فتح کرد ومأمون را برمسند خلافت نشاند . . من در آن تاریخ بیکار وخانه نشین وتهیدست بودم تا آنکه شبی درخانه‌ام را بسختی کوبیدند همینکه سراسیمه در را بازکردم دیدم چندتن از سربازان طاهر فرمانده‌کل مرا نزد او احضار میکنند، بر اسبی سوار شده پیش او رفتم وپس از سلام اظهار داشت **فضل بن سهل** وزیر دستور داده تادر اولین فرصت ترا بخراسان بفرستم .

پس از دو روز رهسپار خراسان شدم ونامه یحیی را نیز باخود بردم . در آنجا نامه را بدستش دادم و پس ازمعرفی به خلیفه در دبیرخانه مشغول کارشدم وبراثر نامه یحیی از[158] دبیری تا بمقام وزارت ترقی یافتم .

دوستی با دشمنان

یعقوب بن اسحاق یکی از درباریان **هارون** حکایت میکند که روزی خلیفه مرا طلبیده دستور داد تا از **منصور بن زیاد** یك میلیون درهم بدهی مالیاتی را تا غروب وصول کنم و گرنه سرش را برای او ببرم . منصور از بدخواهان برمکیان و از بزرگان بغداد بود و من از اجرای این دستور بسیار ناراحت بودم ولی هرطور بود ترسان ولرزان بخانه‌اش رفته فرمان خلیفه را باو ابلاغ کردم ، از شنیدن آن رنگ از رخسارش پرید و اشك از دیدگانش سرازیر شده گفت **اناللّه و انا الیه راجعون** جز مرگ چاره دیگری ندارم . من از روی دلسوزی گفتم غیر از یحیی برمکی دیگری نمیتواند گره‌گشائی کرده و ترا از چنگال مرگ نجات دهد. از این جهت نزد او رفتیم ومنصور داستان غم انگیز خود را برای یحیی تعریف کرد ولی موجودی خود و فرزندانش بیش از هشتصد هزار درهم نمیشد و برای تکمیل بدهی منصور ناچار یکی از غلامان را نزد [159] دنانیر فرستاد تا گلوبند مروارید اعطائی خلیفه را برایش بفرستد. من و منصور با نقدینه و گلوبند بطرف دارالخلافه حرکت کردیم ولی در راه دیدم این شعر بی اختیار از زبان منصور جاری شد :

وما اَتْبَعْتَنی طوعاً ولکن	تو از ترس تیر جگر سوز نه از روی میل ودلخواه خودت خواهش مرا
رأیتكَ خِفتَ من ضربِ النّوالی	قبول کردی .

از شنیدن این شعر بدرجه پستی وفرومایگی منصور پی بردم و دانستم که خوی بد تا دم مرگ از دست نمیرود . باری پس از حضور در دربار خلیفه تنخواه را بخزانه فرستاد و از کشتن **منصور** خودداری نمود. یعقوب

www.taberestan.info تبرستان

درپایان روایت خودمی‌افزاید: همینکه شعرمنصور رابرای یحیی خواندم اوفقط اظهار داشت هرکه دست ازجان بشوید هرچه دردل دارد بگوید.

ابوعلی‌قاسم روایت کند که **عبدالله‌خزاعی**

بلند همتی یحیی

یکی از ندیمان کارآمد **هارون** بایحیی‌دشمنی میکرد واگر گاهی دریك مجلس جمع میشدند بهم دشنام میدادند وخلیفه نیزاز رقابت آنها بخوبی آگاه بود . براثرشورش ارمنستان و آذربایجان رشید **عبدالله** را بسرکوبی شورشیان فرستاد و چون از عهده مأموریت خود بخوبی برآمد حکومت ارمنستان بدو واگذارگردید. یکی ازشعرا بنام **یحیی‌بن‌معاذ** که‌از تیرگی روابط این دو درباری اطلاعی نداشت خود سفارش‌نامه‌ای نوشته و از طرف **یحیی‌برمکی** برای عبدالله برد حاکم ارمنستان ازخواندن نامه[160] تعجب کرده بشاعرگفت پس از تحقیق‌از بغداد وثبوت صحت آن یکصد هزاردرهم و اسب وخلعت و یاحکومت یکی‌ازشهرستانها را بتو واگذار خواهم کرد و درصورت خلاف بکیفر خودخواهی رسید ، آنگاه به نماینده خود دستور تحقیق‌داد ویحیی پس ازاطلاع ازین‌ماجرا برایش‌چنین نوشت: سفارش‌نامه‌ئی راکه **معاذ** بشما داده دستخط خودمن است واو ازدوستان صمیمی ومورد علاقه‌ام میباشد ، بنابراین هر خدمتی باو بشود مرا رهین منت خود ساخته‌اید . درنتیجه شاعرپس‌ازگرفتن دویست هزار درهم و اسب وخلعت شادکام به بغداد باز گشت وکدورت دیرینه میان آن دونفر برطرف گردید و **معاذ**[161] باقی‌عمر را بمدیحه سرائی برمکیان بپایان رسانید .

یحیی باداشتن‌شأن وشوکت شاهانه ومنصب وزارت بی‌نهایت فروتن

www.tabarestan.info تبرستان

وافتاده حال بود ، رفتار وکردار روزانه وديدوبازديدهای او بامردم خالی از تکلف بود وهمانطور که درمجالس بزم و سرور بزرگان و شاهزادگان شرکت میکرد، ازکلبه فقرا ودرویشان نیز سرکشی مینمود و پرسش حال بیماران میرفت وهمیشه به اشتباهات خود اعتراف میورزید .

گفته‌های حکیمانه یحیی

۱ ــ پیشینیان هر کجا سخنان حکمت‌آمیز می‌شنیدند یادداشت میکردند و بهترین گفته‌ها را بسینه می‌سپردند ۲ ــ خردمندان را از سبك نگارش، نوع ارمغان و فرستاده‌آنان میتوان‌شناخت ۳ــ یکبار به‌پسرانش نصیحت داد : چون از وجود دبیران و مستوفیان بی‌نیاز نیستید همیشه سعی کنید آنها را ازمیان طبقات نجیب و آزاده انتخاب کنید ۴ــ تسلیت پس از سه روز تجدید مصیبت و تهنیت بعد از سه روز دلیل برمحبت است ۵ ــ از ماندن در زندان دوستان و دشمنانم را شناختم ۶ ــ خوشبخت ترین فردکسی‌است که در روزگار آسایش و راحتی خدا را شکرگذار وهنگام بدبختی شکیبائی را شعارخود قرار دهد ۷ ــ هر آواز مسرت بخش یاتأثر خیز موسیقی‌است و باقی‌آوازها دردسر ومصیبت است ۸ــ ما باید ازپیشینیان پیروی‌کنیم وبرای‌آیندگان‌درس‌عبرت باشیم ۹ ــ دوست حقیقی آنست‌که درپریشان‌حالی و درماندگی دستگیر انسان باشد ۱۰ ــ نیکی بدیگران را همواره فراموش کنید و در ایفای بوعد وفادار باشید۱۱ــ هیچ پدری عیب دیگران را درفرزندان خود نمی‌بیند ۱۲ــ نام کیمیا ، عنقا وسخاوت را باگوش‌می‌شنویم ولی آنها را بچشم نمی‌بینم۱۳ــ نشانه خوشبختی‌چهارچیز است : تندرستی، هوش‌واستعداد، حافظه خوب ، انجام خواسته وآرزوی انسان بموقع خود .

اودرباثین‌تمام احکام وفرمانهامینوشت: نُصَلی علی‌محمدعبده ورسوله

۱۷ - فضل برمکی

طبق تحقیقات مورخین یحیی چند دختر و نه پسر داشت و از میان آنها فضل ، جعفر ، محمد و موسی شهرت تاریخی پیدا کردند و بگفته شاعر : [۱۶۲]

اولاد یحیی أربع کأربع الطبائع	یحیی مانند عناصر چهارگانه چهار پسر دارد که اگر آنها را آزمایش کنید
فهم اذا اختبرتهم طبائع الصنائع	در حقیقت چهار عنصر آفرینش اند

www.tabarestan.info

چهار فرزند

فضل [۱۶۳] بسیار خودبین و خود پسند بود و در بخشش کسی بپای او نمیرسید .

ابن خلکان برمکی گوید : کان من اکثرهم کرماً مع کرم البرامکة وسعة جودهم وکان أکرم من اخیه جعفر . با وجود دهش و بخشش برمکیان او از همه حتی از برادرش جعفر بلند نظرتر بود ، در ادبیات ، شعر و شاعری و روایت اشعار کم نظیر بود ولی هیچگاه به شاعری خود افتخار نمیکرد .

جعفر [۱۶۴] سخنوری بی نظیر بود و نمونه‌ئی از توقیعات و سخنانش تا بامروز زینت بخش کتابهای ادبی و تاریخی است . همانگونه که فن

خطابه ازممیزات قوم عرب بود وهرقبیله به شاعران و استادان سخن خود افتخار میکردند ایرانیان نیز بخصوص این خاندان دست کمی از اعراب نداشتند .

موسی نسبت بسایر برادران دلیر وگستاخ بود و جانفشانیهای او درفتح **سند** وپنجاب باعث شهرت اوگردید .

اما **محمد** دربخل وتنگ نظری مانند نداشت و پدرش در سراسر عمر از او درزحمت بود وبیشترسالهای زندگی را درگوشه نشینی بسر برد وباکمترکسی آمیزش میکرد .

تولد وپرورش فضل

او درماه رجب سال ۱۴۸ه. یعنی شش ماه پیش از پیدایش **هارون** چشم بدنیاگشود . درآن وقت **خالد** والی موصل ویحیی عامل آذربایجان بودند .. **فضل** و **رشید** ازیك پستان شیرمیخوردند ودردامان خیزران وام الفضل یعنی مادران هم پرورش یافتند واز اینرو **هارون** همواره اورا برادرخود خطاب میکرد چنانکه **سلم الخاسر** گوید :

أصبح الفضلُ و الخلیفة هارون رضیعي لبان خیرالنّساء	فضل وهارون هردوازپستان شریف ترین بانوان شیرخورده‌اند

ومروان ابی حفصه همین مضمون را طوردیگری ادا کرده‌است:

کفی لَكَ فضلاً انّ افضلَ حُرّةٍ غَذَتكَ بِثَدْيٍ والخلیفةَ واحدٍ	دربزرگی تو همین بس که شریف ترین بانوان تو وخلیفه را از یك پستان شیرداده است .

www.tabarestan.info تبرستان

لقد رفت یحیی فی المشاهد کلها کما زان یحیی خالداً فی المشاهد	همانطور که یحیی نام پدرش خالد را زنده کرد تو نیز نام یحیی را جاودان ساختی.

او تا پانزده سالگی در کاخ خلافت بسر میبرد و نزد استادان **هارون** تربیت یافت و بواسطه همان تعلیمات عالیه خودرا بپایه شاهزادگان رسانید وباشاره خلیفه سرپرستی شاهزاده محمد راعهده دار شد.

یك مأموریت مهم سیاسی

علویان که در تأسیس خلافت عباسی رنجها کشیده وخون دلها خورده بودند رفته‌رفته براثر ستمگری برخی ازخلفا بخصوص **منصور** نسبت به‌آل‌علی بجان‌آمده به مخالفت برخاستند ، بارها برضد خلیفه وقت شوریدند ولی بواسطه نداشتن نیروی کافی شکست خورده تلفات زیاد میدادند تا آنکه درزمان مهدی این شورش‌ها فرونشست وهارون با اطمینان خاطر زمام اموررا دردست گرفت . ولی درسال ۱۷۶هـ. امام یحیی (برادر نفس زکیه) درکوهستانهای دیلم سربلند کرد وگروهی ازبزرگان عرب وسادات و سایرطبقات مردم دور اوجمع گردیدند . داستان شورش امام یحیی در تمام کتابهای تاریخ ذکرشده وچون نویسندگان **نامه دانشوران ناصری** به تفصیل پرداخته‌اند ما عین آن را جهت اطلاع خوانندگان در اینجا نقل مینمائیم :

« درسال ۱۷۶ یحیی دردیلم و دارالمرز بر **هارون** رایت مخالفت برافراشت وخلقی انبوه درظل رایتش مجتمع شدند ، وهم ملك دیلم کمر اطاعت وانقیاد اورا برمیان بست و درحفظ وحراست یحیی زیاده از حد

www.tabarestan.info تبرستان

مبالغت نمود . چون این خبر به مسمع رشید رسید بدان مثابه مضطرب پریشان گردید که ازشرب خمروهم ازپوشیدن لباس‌های نفیس‌والتذاذ سائر ملتذات دست کشید وتمامی همت خودرا بر اطفاء نائره آن مصروف داشت.

فضل بن یحیی بن خالد برمکی‌را باهفتاد هزار نفر بدفع یحیی نامزد نمود وهم استمالت نامه بصاحب دیلم بنوشت و سران سپاه و وزراء اورا به احسان و انعام خود امیدوار گردانید . آن نامه رابفضل سپرده محض اعزاز واکرام خودنیز تاخارج شهر بغداد اورامشایعت نمود ، وی از پی مقصود برفت ، و خلیفه بجانب دارالسلام معاودت کرد . پس **فضل** نامه **رشید** را بصاحب دیلم برسانید ، چون مهر برگرفت و برخواند زیاده برآشفت وگفت هرگاه رشید تمامی مملکت خودبرمن مبذول دارد دست از حراست یحیی بازندارم و اورا تسلیم نکنم، رشید آنچه صلاح وقت داند معمول دارد .

پس **یحیی** نامه خشونت آمیز نوشته نزد رشید بفرستاد ، رشید را ازآن نامه حیرت برحیرت افزوده گشت ، وساوس خیالیه بر وی هجوم آورگردید که مبادادست قضا برمنشورخلافت بنی‌عباس‌خط انقراض‌کشیده باشد ، درحال وزراء وقضاة و فقها را بخواند و درآن داهیه بـا ایشان مشاورت نمود ، **ابوالبختری** بسخن در آمده گفت : مرا طرفه حیله بخاطررسیده‌است که بدان حیلت‌صاحب دیلم رابفریبم تابی‌زحمت‌مجادلت یحیی را تسلیم نماید ...

پس صاحب دیلم ماجرای ملاقات رشید را با **ابوالبختری** وثیقه بخط‌رشید و گواهی فقها و شهادات **بنی‌هاشم** طلب نمود. **فضل** انگشت‌قبول بردیده‌نهادو ملتمس یحیی و صاحب‌دیلم را از پیشگاه‌خلافت

www.tabarestan.info تبرستان

ملتمس شد، درساعت بریدی خواست و بجانب رشید روانه داشت. بعد از وصول نامه فضل، **هارون** زیاد مسرور گردید، وثیقه بخط خود وخطوط اکابر **بنی‌هاشم** و علماء و مشایخ با اصناف هدایا و انواع تحف نزد **فضل** بفرستاد و او همه را نزد یحیی انفاذ داشت و یحیی با اعتماد تمام واطمینان کامل به‌لشگرگاه فضل درآمد و درصحبت یکدیگرمتوجه بغداد شدند. رشید مقدم یحیی را گرامی داشت وآن نعمت غیرمترقبه‌را بس غنیمت شمرد و اورا بالنعمات وجوائز بسیار اختصاص داد و هم **برفضل منصبی ارجمند ارزانی داشت...»** (ج ۲ ص ۳۵۱)

ولایت عهدی شاهزاده محمد

این شاهزاده دوست صمیمی **فضل برمکی** بود واز این جهت پس از رفع آشوب امام یحیی روی سفارش زبیده خاتون وعلاقه شخصی خود جانشینی این شاهزاده را مورد توجه قرار داد، نخست باسران سپاه و بزرگان و هاشمیان مشورت نمود سپس رضایت امرای خراسان را جلب کرده وبدون اطلاع هارون ولایت عهدی او را بنام **امین الرشید** اعلام داشت‌و هارون براثر فشار زبیده وهاشمیان[۱۶۶] ناگزیر از اعتراف بان گردید وپس از نامزدی امین بآن مقام روز بروز براعتبار ونفوذ فضل افزوده گشت.

ولایت خراسان

فضل درسال ۱۷۶ بولایت خراسان منصوب گشت بعد خطه وسیعی از طبرستان تاری، نهاوند، همدان، جرجان وقومس درحوزه حکمرانی[۱۶۷] اوقرارگرفت وپس ازیك سال اقامت درخراسان خلیفه‌اورا بجای برادرش جعفر به‌مصرفرستاد. ولی درسال ۱۷۹هـ. دوباره بخراسان عزیمت کرد. دراین سفر هنگام سرکشی از بلخ دستور داد تا اثرباستانی آتشکده نوبهار را بکلی ویران کردند.[۱۶۸]

www.bharestan.info تبرستان

جماعتی از این عمل او در تعجب شده ولی چندتن از شعرا اورا مورد ستایش و تحسین قرار دادند. او پادگان خراسان را تقویت کرد و با نصد هزار سرباز که بیشتر آنها از ایرانیان بودند استخدام نمود و لشکری بنام **عباسیه** تشکیل داد، صدها هزار درهم مالیاتهای عقب افتاده را برعایا بخشید وصورت حسابهای گذشته را آتش زد، در عمران و آبادانی حوزه مأموریت خود خدمات نمایانی انجام داد، آبگیرهای زیاد برای مخزن آب در صحراها ساخت، مسافرخانه‌ها، سراها، جاده‌ها، پلها و مساجد را آباد کرد، بازرگانی را رونق بخشود و با عدل و داد حکومت میکرد و با بخششهای شاهانه‌ خود رعایا را سرشار ساخت تا اینکه در آغاز سال ۱۸۰ ها خلیفه اورا به بغداد فراخواند. این بار بوضع آشفتهٔ شعرا سر و سامان داد و **احمدجرجانی** یك شاعر ادیب و ناقد را برای بررسی اشعار و تعیین جوائز بریاست دیوان شعرا انتخاب نمود و خلاصه قدرتش بجائی رسید که گاهی برخی از شعرا و امرا اورا سلطان و ملك خطاب میکردند، چنانکه **هیثم بن فراس - فضل بن مروان**[۱۴۹] راکه مظالم او از حد گذشته بود مخاطب قرارداده و با اشاره به **فضل برمکی** اینطور باو درس عبرت میدهد:

تَجَبَّرتَ یافَضلَ بن مَروان فاعتَبِر	ای فضل بن مروان! از سه فضل دیگر که پیش از تو بودند درس عبرت بگیر
فَقبلَكَ کانَ الفَضلُ والفَضلُ والفَضلُ	و اینهمه گردنکشی و ستم مکن
ثَلاثَةُ أملاكٍ مَضَوا لِسَبیلِهِم	هرسه آنها قدرت پادشاهان را داشتند و سرانجام زیر کندوز نجیر
أبادَتهُمُ الاقیادُ والحَبسُ والقَتلُ	یا گوشه‌های زندان جان دادند و کشته شدند .

وانك قد اصبحت في الناس ظالماً
ستؤذى كما اوذى الثلاثة من قبل

تو که جور و ستمگری را شعار خود قرارداده‌ای بدان که بسرنوشت آن سه‌نفر دوچار خواهی گشت.

شکایت از فضل

در دوران ولایت در خراسان شخصی به خلیفه شکایت کرد که فضل همواره اوقات خود را درگردش و شکار، خوشی و هرزگی بسر میبرد کمتر بداد مردم میرسد، هارون نامه را بدست یحیی داده گفت: پدر بزرگوارا پس از خواندن این نامه چند سطر نصیحت به برادرم بنویس، یحیی قلم را برداشته این چند شعررا نوشت وپیوست شکایت نامه برای فرزندش فرستاد:

www.tabarestan.info تبرستان

انصب نهاراً في طلاب العلا
واصبر على فقد لقاء الحبيب
حتى اذا الليلُ أتى مقبلاً
واستترت فيه عيون الرقيب
فبا شر الليلَ بما تشتهي
فانما الليلُ نهار الاريب
كم من فتى تحسبه ناسكاً
يستقبلُ الليل بامرٍ عجيب
القى عليه الليل أثوابه
فبات في لهو وعيش خصيب

فرزندا! روز در تلاش بزرگی باش وجدائی دوستان را بر خود هموارساز، همینکه شب فرارسید و چشمان رقیب و بدخواه بسته شدآنوقت میتوانی بدلخواه خودت عمل کنی، زیراشب برای مردهشیار درحکم روزاست. چه بسا جوانانی که‌آنهارا پارسا و پرهیزکار خیال میکنی و شب هنگام مرتکب کارهای عجیب میشوندو پس‌ازآنکه پرده سیاه‌شب آنهارا فراگرفت بسه

وللذة الاحمق مشهودة يرصدها كلُّ حسودٍ رقيب	كامرانی وعیش‌وطرب می‌پردازند، ولی عشرت و خوشی مردم نادان را حسودان و بدخواهان بچشم می‌بینند.

بطوریکه یکی از مورخین ایرانی‌مینویسد حافظ شیرازی مضمون اشعار یحیی‌را بدین‌پیرایه درآورده‌است:

روز درکسب هنر کوش که می‌خوردن روز
دل چو آئینه در زنگ ظلام اندازد
آن زمان وقت می‌صبح فروغ است‌که شب
گرد خرگاه افق پرده شام اندازد

بهرحال فضل درسال ۱۸۰ بمقام‌وزارت رسید و بدستور **هارون** یحیی اورا درامور سیاسی راهنمائی میکرد وبیشتر اوقات شبانه روزی‌خود را درخدمت خلیفه بسر میبرد.

مذهب چنانکه بیش از این گفتیم خاندان برمکی مسلمان حقیقی بودند و بدران تعلیمات عالیه اسلام‌را بفرزندان‌خود می‌آموختند و شایدمذاق فلسفی آنها برروح دینی می‌چربیده. **فضل** درادای فرائض‌مذهبی بخصوص خواندن‌نماز کوتاهی نمیکرده نمازجمعه‌را همیشه در مسجدجامع میخواند، ماه رمضان روزه میگرفت وباآنکه باده‌نوشی[۱۷۰] درآن‌عهد رواج داشت و برخی از علمای عراق شراب را مباح میدانستند ولی او از حضور در مجالس بزم خودداری‌میکرد.

www.tabarestan.info تبرستان

چشم‌پوشی و گذشت

یکبار **ابوالهول حمیری** شاعر ضمن قصیده‌ئی **فضل‌بن ربیع** را مدح و**فضل برمکی**[۱۷۱] را هجو کرده و چنین گفته بود:

فضلان ضَمَّهُما اسمٌ	دو فضل اند که زندگانی و حالات
وشَتَّتِ الأخبارُ	آنها از یکدیگر تفاوت دارد
آثارُ فضلِ الرَّبیع	آثار فضل ربیع
مساجدٌ و منارُ	مسجدها و گلدسته هاست
وفضلُ یحیی ببلخ	و آثار فضل‌بن یحیی در بلخ
آثارُه النوبهار	آتشکدهٔ نوبهاراست
و ماسوا اذاما	و آثار دیگری که پس از
أُثیرتِ الآثارُ	کنجکاوی بدست میاید
بیتٌ یُوَحِّدُ فیه	یکی خانه‌ئی که‌خدای یکتاوتوانا
و یُعبَدُ الجبّارُ	را در آن می‌پرستند
وبیتُ شرکٍ وکفرٍ	وخانه‌دیگر کانون‌کفراست‌که‌آتش
به تُعَظَّمُ نارُ	را در آن پرستش میکنند

این اشعار بگوش فضل برمکی رسید وپس از چندی **ابوالهول** بدیدارش رفت، فضل از روی تعجب پرسید با آنهمه دشنام و ناسزا چطور بصورت من نگاه میکنی؟ گفت همانطور که با بارسنگین گناهان خود درپیشگاه عدل‌الهی حاضرمیشوم درحالی که درحق تو گناه بزرگی مرتکب نشده‌ام.. فضل سرخودرا بزیر انداخت سپس خلعت وانعام زیادی باوداده واز تقصیرش[۱۷۲] درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

ترس ازخدا علی بن حسین یکی ازعلمای بغدادحکایت[۱۷۳] میکندکه روزی بـا **فضل برمکی** به گرمـابه رفتم، بوی خوش بخور وعطریات درفضای حمام پیچیده و به‌اندازه‌ئی آراسته وپیراسته بودکه نمیخواستم بیرون بیایم .. پس‌از ساعتی به‌بینه‌حمام رفتیم دیدم چهره فضل ازگرما برافروخته واشك ریزان باخدای خود مناجات کرده میگوید : **اللّهم انّی أعوذُ بكَ من حَرّالنیران** .. پروردگـارا از آتش جهنم بتوپناه میبرم .. من رو بدوکرده گفتم مطابق حدیث صحیح **السّخیّ لایَدخلُ النّارَ ولوکانَ فاسقاً**.. آتش‌جهنم حتی برجوانمرد فاسق هم حرام است :

مُکافاتُ السَّماحَةِ دارُ خلدٍ	مکافات جـوانمردی بهشت است
وامنٌ مِـن مَخافَةِ یَومِ بُؤسٍ	بروز خوف امن ازهیبت قبر
و مَـا نارٌ مُحَرِّقَةٌ جَواداً	نسوزد آتش دوزخ سخی را
و لوکانَ الجوادُمِنَ المَجوسِ	اگـر چـه آن نکوسیرت بود گبر

ازسخنانم خوشوقت‌گردید وسیصد هزاردرهم برای‌خیرات وصدقات مرحمت‌کرد سپس گفت از گرمای حمام آتش جهنم بیادم افتاد وای‌کاش **هارون** مرا از خدمت وزارت معاف میکرد تا میتوانستم ترك دنیاکرده بعبادت خدا بپردازم .

صنعت کاغذ سازی پس‌از آنکه انسان پابمرحله ترقی و تمدن نهاد برای جمع آوری‌آزمایشها واطلاعات ساده خود فکرثبت ونگاهداری دفاتر برایش پیدا شد. هزاران سال پیش که هنوز کاغذ اختراع نشده بود مردم خاطرات خودداروی دیوار خانه‌هاوکاشی‌های سنگی مینوشتند و کشور گشایان پس از تسخیر سرزمینهای بیگانه نقش

ونگار روی دیوارها و خرابه‌ها را بادیدگان حسرت زده تماشا میکردند ولی نمیتوانستند آنهارا باسایر غنائم جنگی همراه‌خود ببرند.

مردم بابل نوشته‌های خودرا روی‌خشتهای‌گلی ثبت‌کرده بعدآنها را پخته و درجای‌امنی نگاه‌میداشتند و پس‌ازکشف فلزات ورقه‌های‌آهنی یا مسی‌را بجای‌آجر بکارمیبردند، و چون این اوراق نیز دارای معایبی بود ازاین‌جهت‌پنج‌هزارسال پیش از میلاد دانشمندان مصری کاغذ را اختراع و خمیرمایه‌آن را از ریشه‌درختی بنام **پاپیروس** درست‌کردند.

اعراب زمان جاهلیت بویژه قبایل‌یمن نامه‌ها، کتابها و اسناد را روی‌پوستهای‌دباغی‌شده‌حیوانات مینوشتند و اینگونه‌نوشته‌ها نسبت‌بکاغذ دوام بیشتری‌داشت ولی‌پوست براثررطوبت گندیده و دچار کرم‌خوردگی میشد ازین‌جهت رفته‌رفته‌کاغذجای‌چرم راگرفت و پس‌از مصریها چینی‌ها این صنعت را ترقی‌دادند.

دویست سال پیش از میلاد در **بالیغ** (کانتون) کاغذ را از پنبه میساختند و مردم سمرقند ساختن آنرا از چینیان یادگرفتند و کاغذآنها شهرت‌زیاد پیداکرد و دست‌آخر اعراب این صنعت را از مردم سمرقند آموختند.

در آغاز دولت عباسی مردم کاغذهای مصری و چینی را که دراز ونازک وگران‌قیمت‌بود بکاربرده وآنرا **قرطاس** مینامیدند. وچون‌شماره کتابهای‌علمی ومذهبی‌دانشمندان‌روزافزون بود ازاین‌جهت **فضل‌برمکی** بتأسیس یک‌کارخانه‌کاغذسازی **(صناعة الوراقة)** همت گماشت و بهمین مناسبت‌بودکه **ابونواس**[۱۷۴] شاعر معروف یک‌بیت‌زیر راکه باصدها قصیده برابری‌میکند درمدح‌او سرود و برای **هارون** خواند:

لیسَ علی الله بِمُستنکرٍ — از قدرت خداوند هیچ بعید نیست
أن یَجمعَ العالَمَ فی واحدِ — که تمام جهان را در یك نفر بگنجاند

افسانه‌های حقیقی

فسانه‌ها همه خواب آورد فسانه تو
ز دیده خواب رباید فسانه عجبی ست

چنانکه در پیش هم اشاره کردیم فضل در جوانمردی سرآمد برمکیان بود. علما، حکما، مشایخ، شعرا و حاجتمندان از بام تا شام در خانه او جمع میشدند و همینکه سفره‌اش پهن میشد حاجب صلای عام میداد و پس از خوراك دوباره حاجت روائی میکرد.

ضیاء برنی در کتاب خود مینویسد: هنگام بازگشت از خراسان مبلغ هنگفتی را که از درآمد املاك شخصی او جمع شده بود سه قسمت کرد، سهمی به نزدیکان و خویشاوندان، سهمی به آبرومندان و حصه سوم را میان فقرا و نیاز مندان تا بیست روز تقسیم میکرد و روز آخر بپدرش گفت حالا تمام در فکر آن هستم چگونه از خجالت سایر محرومین برآیم!

جهشیاری میگوید: **فضل** برای یك شعر هفتصد هزار درهم به **مروان بن حفصه** صله داد و چنین بزرگ منشی از هیچ یك بزرگان و سرداران عرب دیده و شنیده نشده است.

باری او از موسیقی و ادبیات نیز بسیار قدردانی میکرد و **اسحاق موصلی** بیش از دیگران از او انعام و جایزه دریافت میداشت.

www.tabarestan.info تبرستان

۱۸-جعفر برمکی

جعفر بن یحیی برمکی وزیر عالیقدر، نافذالامر و بلنداقبال **رشید** خلیفه‌عباسی بود، **او** نه‌تنها باعث سربلندی پدرش **یحیی** بلکه مایه افتخار برمك اعظم گردید ومورخین عرب وایرانی همگی اورامی‌ستایند وکشته‌شدن **او** و تباهی برمکیان را لکه ننگینی درصفحات تاریخ عباسی میدانند. دانشمند بزرگ هندی مرحوم **شبلی نعمانی** درپیش‌گفتار کتاب **المأمون** مینویسد: اگر دامان **هارون** بخون پاك برمکیان آلوده نمیشد هرآینه بزرگترین فرمانروای تاریخ عالم‌اسلام شناخته شده‌بود...».

اودرسال ۱۵۱هـ. درزمان خلافت **ابوجعفر**[۱۷۵] **منصور** دربغداد دیده بجهان گشود وپیش ازآن تاریخ پدر بزرگش **خالد** در زمره سرداران عباسی بودوگذشته از برمکیان بسیاری ازایرانیان نیز مصدرخدمات مهم کشوری ولشکری بودند. منصور درآداب و رسوم درباری وتمدن ایرانی از **نوشیروان** و **قباد** پیروی میکرد حتی در سال ۱۵۳هـ. دستورداد که درباریان **او** همگی کلاههای[۱۷۶] ایرانی برسربگذارند وبمناسبت این دستور بودکه **ابودلامه** شاعر نغزگوی دربارابن دوبیت را سروده است:

وکنّا نُرجّی من امام زیادةً
فزاد الامام المصطفی فی القلانس
تراها علی هام الرّجال کانّها
دِنان یهودٍ جُلّلت بالبرانس

ما از پیشوای خود امیدهای بیشتری داشتیم ولی او کلاههای ما را بلندتر کرده، کلاههائی که مثل سرپوش خمره شراب یهودیان زینت بخش سرها شده است.

جعفر همان برنامه تعلیماتی خاندان خود از فقه و ادب، حساب وستاره شناسی را بپایان رسانید واز دانشمندانی مانندقاضی **ابویوسف، یزیدی، کسائی و اصمعی** کسب فیض نمود و پس از پایان تحصیلات بمصر و افریقا بعد درشامات سپس درخراسان مأموریت یافت ودربازگشت به‌بغداد به‌سرپرستی شاهزاده عبدالله گماشته‌شد.

ولیعهدی عبدالله

خلفای عباسی به‌تقلید از امویان (بعداز یزید) جانشینان خود را در زندگی خویش انتخاب میکردند وگاهی دچارمشکلات سیاسی گردیده واین گرفتاریها زمانی بامرگ‌خودشان خاتمه‌مییافت. هماطورکه **فضل** شاهزاده محمد(امین) را بسمت ولایت‌عهدی معرفی کرده‌بود **هارون** نیز میخواست ولایت‌عهدی عبدالله (مأمون) رسماً شناخته شود تا هردو برادر باهم سازش کنند و به‌صلح و صفا بسر برند، از طرفی دیگر او **مأمون** را شایسته‌تراز سایرفرزندانش برای‌جانشینی خود میدانست زیرا سیاست‌منصور تدبیرمهدی و شأن و شکوه **هادی** را در او میدید و از نظر صائب جعفر در باره‌انتخاب اوبسیارخوشوقت بود، ازاینرو ولایت عهدی این شاهزاده درسال ۱۸۲ رسماً در سراسر کشور اعلام گردید سپس مأمون (که ازطرف مادر ایرانی بود) به‌استانداری خراسان و امین بحکومت مصر و شامات

www.tabarestan.info تبرستان

منصوب گردیدند.

وزارت جعفر

هارون از آغاز خلافت خود آرزو داشت که منصب فضل را به جعفر بسپارد ولی چون فضل برادر بزرگتر بود نمیتوانست چنین تصمیمی بگیرد و شاید یحیی نیز با این نظر او همراه نبود. تا آنکه در سال ۱۸۰ بر آن شد جعفر را بجای برادرش بگمارد و روزی به **یحیی بن سلیمان** یکی از دبیران خود گفت نامه‌ئی در این باره به یحیی بنویسد و او چنین نوشت:

انّ امیرالمؤمنین رأی أن ینتقل خاتمُ الخلافه من یمینك الی شمالك	فرمان خلیفه اینست که انگشتر مرحمتی خلافت از دست راست بدست چپ تومنتقل گردد

یحیی نیز امر خلیفه را به فضل ابلاغ کرده گفت خلیفه میخواهد مسند وزارت را به جعفر برادر کوچکترت بسپاری. او با کمال میل اطاعت کرد و جعفر برخلاف دلخواه به قبول وزارت تن درداد.

گشت و گذار شبانه در بغداد

در دوران حکومت عباسی **هارون** بیش از سایر خلفا از حالات رعایا باخبر میشد. گروهی مردان و زنان سالخورده برایش جاسوسی میکردند و غلامان در خانه‌های اعیان و بزرگان این خدمت را انجام میدادند. گذشته از سازمان جاسوسی خود او در شبهای تار یا مهتابی با لباس مبدل از کاخ بیرون میرفت و از اوضاع سرکشی میکرد. در این شبگردیها بیشتر اوقات **جعفر برمکی** و **مسرور** رئیس خواجه‌سرایان همراه او میرفتند و ما در کتاب **هزار و یکشب** داستانهای زیاد از گردشهای شبانه این خلیفه میخوانیم و اینك برای نمونه یکی از آن داستانها را از **اعلام الناس**[۱۷۷] برای

خوانندگان نقل مینمائیم:

دیری است شب از نیمه‌گذشته وخاموشی همه‌جا را فراگرفته است، آب دجله‌چون مارگرزه‌ئی پیچ و تاب‌خورده بجریان‌معمولی‌خودادامه‌میدهد. بواسطه تاریکی کناره ناپدیدبودچیزی دیده‌نمیشود ولی‌در روشنائی کم‌رنگ برخی از کاخها زورقی در کناره شرقی رودخانه ایستاده و ناخدای آن سربگریبان درگوشه‌ئی نشسته است. در نزدیکی زورق سه‌نفر بالباس سوداگران ایستاده‌اند، یکی از آنها مردی متین و سنگین، دومی ندیم وهم‌صحبت او و نفر سوم مانند غلامی بنظرمیآمد.. یکی از آن سه نفر ناشناس نزدیك ناخدای سالخورده‌آمده باوگفت: میتوانی با گرفتن این دو دینار مارا روی رودخانه گردش بدهی؟.. ناخدا ــ متأسفم از اینکه درخواست شمارا نمیتوانم‌اجابت کنم‌زیراخلیفه بیشترشبهادرزورق‌خودسوار شده‌گردش‌میکندویکی‌ازغلامانش‌باصدای‌بلندفریادمیزندکه هرکس‌ازپیر و جوان، بزرگ وکوچك،آزاد و غلام دراین وقت‌شب روی دجله‌گردش کند سرش راخواهم برید... هنوزگفتگوی‌آنها‌بپایان نرسیده زورق‌بزرگی که‌از روشنائی‌فانوس‌ها و قندیل‌ها میدرخشید از دور نمایان‌شده باسرعت ازبرابرآنهاگذشت.. پس‌ازآنکه ناشناس وعده‌اجرت‌بیشتری باوداد ناخدا پیشنهادش را پذیرفت،آنگاه هر سه نفررا سوارکرده‌بدنبال‌کشتی حرکت کردند. مسافران‌زورق پس‌از طی‌مسافتی دیدند یك‌نفر سرخ‌پوش مشعلی با دسته طلا و مینا کاری در دست و جوانی سیاه پوش در وسط کشتی روی صندلی زراندود نشسته است و یکصد غلام در طرف راست و چپ او بحالت خبردار ایستاده‌اند. درآنوقت‌آن مسافر موقر از ناخدا پرسید‌آیا خلیفه هرشب روی‌دجله‌گردش میکند؟.. گفت بیشتر ازشبها.. سپس زورق

www.tabarestan.info

آهسته آهسته براه خود بازگشت و قرار دیدار را بشب دیگر موکول کردند.

شب بعد ناخدا بامید اتمام بیشتر چشم براه مسافران ناشناس خود بود، و آن سه نفر در وقت مقرر سر رسیدند و کشتی شاهانه شب پیش از برابرشان گذشت و آنها نیز با زورق بدنبال آن براه افتادند. کشتی در نزدیکی نخلستانی ایستاد، در آنجا دو نفر زنگی با استرهای سواری حاضر بودند، مسافران ناشناس بخود جرأت داده دورادور دنبال خلیفه میرفتند ولی هنوز مسافتی طی نکرده که غلامان آنها را گرفته حضور خلیفه بردند.

خلیفه ـ شما کیستید و در اینجا چه میکنید؟

یکی از آن سه نفر ـ ما برای گردش شبانه روی دجله آمده و حالا بدست غلامان گرفتار شده‌ایم ولی در هر حال خوشوقتیم که بزیارت پیشوا و مولای خود امیرالمؤمنین کامیاب میشویم.

خلیفه ـ اگر از مردم بغداد بودید بجرم نافرمانی الامر خلیفه بکیفر خود میرسیدید ولی چون غریب این دیارید حالا میهمان من هستید با اطمینان خاطر استراحت کنید.. سپس رو بوزیر خود کرده دستور داد آنان نیز در بزم طرب شرکت جویند ... پس از طی مسافتی از میان درختان خرما کاخ باشکوهی نمایان شد و همگی داخل آن شدند آنگاه سفره خوراك در تالاری گسترده شد و مسافران با خلیفه کنار آن نشستند، سپس دور باده‌نوشی آغاز شد بطوریکه خلیفه و ملازمانش از زیاده روی ازخود بیخود شدند ولی میهمانان با آنها شرکت نکرده آهسته با هم گرم صحبت گردیدند.. خلیفه درحال مستی رو بدانها کرده پرسید آیا نقصی در مجلس من می‌بینید؟ یکی از آنها جواب داد: بلی، شراب بدون آواز اتلاف وقت است.. خلیفه خندیده دستهایش را بهم زد و پس از چند لحظه کنیز خوب صورتی از در در آمده روی

صندلی مرصعی نشست و با نواختن عود این اشعار را با صدای دلنشین خود خواند:

لسانُ الهویٰ منْ مقلتی لكَ ناطقٌ
یخبرُ عنّی انّنی لكَ عاشقٌ
ولی شاهدٌ منْ طرفِ قلبٍ معذّبٍ
وقلبی جریحٌ من فراقكَ خافقٌ
وکم أکتمُ الحبَّ الذی قدْ اذابَنی
وقلبی قریحٌ والدُموعُ مواثقٌ
وماکنتُ أدری قبلَ حبّك ما الهوی
ولکن قضا الرحمن فی الخلقِ سابقٌ

زبان عشق از دیدگانم بتو میگوید که من دلباخته و عاشق تو هستم، دل ستمزده‌ام گواه من است و این قلب خونین از دوری تو در تب و تاب است، و این آتش عشقی که مرا گداخته و آب کرده است تاکی میتوانم از تو پنهان بدارم، زیرا سرانجام این قلب زخمین و اشکهای جاری سبب هلاکتم خواهد گردید، پیش از گرفتاری در دام محبت تو درسی از حدیث عشق نخوانده بودم ولی چه میشود کرد زیرا قضای آسمانی سرنوشت بشر را پیشاپیش معین کرده است.

کنیز این اشعار را باچنان لحن جانسوزی خواند که ناگهان حالت خلیفه دگرگون گشت و فریادی از ته دل کشیده لباسش را چاك چاك کرد.. کمی بعد که بهوش آمد جامه‌های نو بر تن کرد و پس از لختی سکوت دوباره دستها را بهم زد و کنیز دیگری وارد شد و باعود نوازی مجلس را رونق داد. میهمانان همینکه دیدند باز خلیفه محو سماع گردیده سرگرم گفتگو شدند.. مسافر محترم از رفیقش پرسید: آیا داغ روی پیشانی خلیفه را می بینی؟ - بلی من هم

راجع بهمان داغ فکر میکنیم .. خلیفه برای سومین بار رو بدانها کرده پرسید: بازهم که سرگرم نجوی هستید ، این بار چه صحبت میکنید ؟ یکی ازآنها ـ سرورما ! ازبزرگواری وبلندهمتی شماصحبت میکنیم ، بعداین اشعار را باصدای بلند خواند:

بَنَت المَکارِمُ وَسْطَ کَفِّكَ منزِلاً
فَجَمیعُ مالِكَ لِلأنامِ مُباحُ
واذا المَکارِمُ أغْلَقَت ابوابَها
یَوماً فانت لِقُفلِها مِفتاحُ

جوانمردی در کف دست تو خانه‌ای برپا کرد واز این جهت دارائی تو برهمه‌مردم مباح شده واگر روزی سخاوت درهای خود را بروی‌عموم ببندد کلید قفل آن فقط در دست تو خواهد بود

www.tabarestan.info تبرستان

خلیفه ازشنیدن این اشعار شادمان شدو دستور داد تا هزار دینار وخلعتی گرانبها بمهمان اودادند . آنگاه دورشراب ازسرشروع گردید و حاضران باز بحالت مستی افتادند ... درآن وقت ناگهان میهمان محترم بخاك پاك جدخود عباس قسم خورده گفت بایدعلت داغ روی‌پیشانی خلیفه رابدانم .. همین که‌خلیفه ساختگی نام عباس را ازدهان اوشنید سراسیمه شده باچشمانی اشکبار، ترسان ولرزان این‌اشعار راخواند:

قدحسَّ قلبی انّ فیکم اماما
خلیفةهذا الوقت‌ابنُ الاطایب
وثانیکم‌یُدعی الوزیرُ بجعفرٍ
حقیقةً یُدعی صاحبا وابن‌صاحب

دلم گواهی میدادکه پیشوای ما خلیفه زمان و سلاله دودمانی پاك در این محفل است. و شخص دوم جعفر وزیر اوست که براستی مردی بزرگ و بزرگ‌زاده است و سومی مسرور

و کالتکم مسرور سیاف نقمة
فان کان هذا القول حقاً بصائب
فقد خلت مالا رجو علی کل حالة
وجاء سرور القلب من کل جانب

جلاد خون آشام است و اگر گفته من راست و مقرون به حقیقت باشددر هر حال به آرزوی قلبی خودرسیده و ازهر طرف موجبات خوشنودی ومسرت قلبی بمن روی آورده است .

پس از خواندن این اشعار خلیفه (ساختگی) خودرا معرفی کردواز **هارون** و همراهانش بسیار پوزش خواست ، آنگاه سرگذشت ناکامی وشکست خودرا درعشق خواهر جعفر برای خلیفه شرح دادولی **هارون** چیزی نگفت وباهمان زورقی که آمده بود به کاخ خود بازگشت ودر راه به جعفر دستور داد تاآن جوان (نورالدین) را فردای آن شب بدربار احضار کند . او روزبعد بدربار رفت وپس ازشرفیابی خلیفه برایش گفت: **نورالدین** خیلی میل دارم سرگذشت غم انگیز ترا باردیگر بشنوم زیرا:

حدیث عشق دل آویز داستانی هست که ذوق بیش دهد چون درازتر گردد

جوان گفت تاوقتی که امیرالمؤمنین گناهم را نبخشند و از من درنگذرند قرارو آرام ندارم. خلیفه اورا امان داد واز تقصیرش چشم پوشیدو **نورالدین** ماجرای بدبختی خودرا بازگو کرد آنگاه **جعفر دنیا** خواهر خود را بدربار احضار نمود .. **هارون** از اوپرسید آیا این جوان را میشناسد ؟ در جواب گفت : چگونه پرده نشینان مردان بیگانه را میشناسند **هارون** بخنده افتاده گفت من از داستان تو واین نوجوان ومصیبتی که از دست تو بر سرش آمده بخوبی آگاهم .. دنیا گفت بسیار پوزش میخواهم.. بعد **رشید** قاضی را طلبید و دستورداد تاعقد نکاح آن دو را از سرنو جاری سازد .

اختیارات جعفر

قدرت و نفوذ جعفر بپایه‌ئی رسیده بود که بیشتر کارهارا بی‌مشورت بـا خلیفه حل‌وفصل میکرد ودر تمام شئون تصمیم میگرفت . **ضیاء برنی** یکی ازمورخان معروف برمکیان دراین باره مینویسد :

« دراین روزگار خداوند تجارب واهل رأی و بزرگان ومعتبران با یکدیگر گفتند عجب باشدکه آل برمك راچشم زخـم نرسد وخلیفه و تمامی بنی‌هاشم برایشان غیرت وحسدنکنند ، وایشان را ازبیخ‌قلع وقمع ننمایند چرا که ایشان فضائل صوری ومعنوی را بـه کمال رسانیده‌اند ونام ایشان جهان را فراگرفته و محبت آنهـا در دلهای عالمیان منتقل گشته است» .

فضل و کمال جعفر

گرچه بیشتر اوقات خـود را برسیدگی کارهای کشوری میگذرانید ولی ذوق ادبـی وعلمی او سایر مسائل‌راتحت‌الشعاع‌قرارمیداد. اودرزمان‌وزارت‌خودبیشتر بمطالعات فلسفی ونجوم می‌پرداخت ودرهای بیت الحکمه را بروی همه‌کس‌بازنمود وباتشویق اوبسیاری ازکتابهای سودمند از زبانهای بیگانه ترجمه‌گردید . **اصمعی** گوید پس‌از آنکه درعلم لغت ، تـاریخ ، انساب و ایام عرب و شعر وشاعری بپایه کمـال رسیدم وصیت قدردانی و بزرگـداشت دستگاه خلافت‌ازعلماء بگوشم‌رسید ازبصره به‌بغداد رفتم وپس‌از ماهها سرگردانی بالاخره باکمك جعفروزیر اعظم‌خودم رابه **هارون** رسانیدم و ازنزدیکان اوگردیدم .

ونیز **ثمامة بن اشرس** روایت‌کندکه درعمرخودفصیح تروشیواتراز جعفر برمکی ندیده‌ام ، اوکلمات را تکرارنمیکرد، از بیهوده‌گوئی پرهیز

داشت وهیچگاه ازشاخه‌ای بشاخهٔ دیگر نمی‌پرید، باگفتارشیرین وسخنان دل نشین خود یك مصیبت زده راخندان میساخت ودل یك مرد خداشناس را بزودی بدست میآورد، باذکراشعاربزرگان، داستانها، ضرب المثل‌ها و نکته پردازیها برلطف کلام خود می‌افزود و بگفته **جاحظ** شنونده را مسحور کلام خود می‌ساخت. پیش‌نویس فرمانها، احکام وقراردادهارا خود می‌نوشت، و نامه‌ها را بدست خود باز میکرد وزیرهریك دستور میداد. **جهشیاری** مینویسد روزانه بیش ازهزار نامه وگزارش از نظرش میگذشت وطبق‌قانون فقه اسلام زیرهرکدام چند سطر که‌آنها راتوقیعات میگفتند می‌نوشت، مثلا دربای نامه شکایت‌آمیز یکی از رعایا از یك کارمند حکومت نوشت: **قدکَثُرَ شاکوكَ وقَلَّ شاکروكَ فاما اعتَدَلْتَ واما اعْتَزَلْتَ** شخصی که بارها از اوکمك میخواست و از وی دستگیری کرده بود، چون از مزاحمت خود دست برنمیداشت در زیرآخرین درخواستش نوشت: **دَعِ الضَّرعَ یَدُرُّ لِغیرِكَ کمادَرَّلَكَ** پستانی راکه مدتها از آن میدوشیدی حالا بگذارد یگری آن را بدوشد.. زیرنامه یك زندانی نوشت **الجنایَةُ حَبَسَه والتَوبَه طَلَقَه**... کیفرجنایت زندان و پاداش توبه آزادی‌است... خلاصه توقیعات اورا دربازار دانه‌ئی یك اشرفی خرید وفروش میکردند.

اخلاق و عادات جعفر

درمیان وزیران دوره عباسی کمتروزیری ازحیث تدبیر و دانائی، نکته سنجی و سیاستمداری وفضائل‌اخلاقی بپایه یحیی‌وجعفربرمکی رسیده است، اوهرچند درگشاده دستی بپای **فضل** برادر بزرگترش نمیرسید ولی **حاتم طائی** عصرخود بود.

www.tabarestan.info
تبرستان

یکی ازمورخین ایرانی مینویسد اگر توانگری پس از زوال برمکیان دارائی خودرا ازدست میداد بی‌اختیار میگفت: پروردگارا ! چه گناهی از من سرزده که بعدازبرمکیان باین دنیا آمده‌ام ! گذشته ازفضیلت جوانمردی جعفر مردی پارسا وخدا پرست، دلسوزومهربان و افتاده حال بودو چه بسا دریك مجلس صدهاهزار درهم ودینارمی بخشید وضرب المثل معروف عرب تَبَرمَكَ فلانٌ (برمکی شد یا تقلید ازبرمکی کرد) از جود و سخای او سرچشمه میگیرد چنانکه اشجع سُلَمی گوید:

یُرِیدُ الملوكُ مَدَی جعفرٍ	پادشاهان میخواهند که از کرده جعفر تقلید کنندولی نمیتوانندما نند
ولایَصنَعُون کمایَصنَعُ	او احسان ونیکی بنمایند.
ولیسَ باوسَعَهِم فی الغِنی	او توانگر تر از آنها نیست ولی
ولکن مَعرُوفه اوسَعُ	احسان و بخشش او زیادتر است
بَداهَتَهُ مثل تَفکیره	حاضرجوابی جعفر مثل اندیشه‌های حکیمانه اوست و در هر حال
مَتی تَلقه فهو مُستَجمَعُ	جامع صفات خوب و کمالات است

فیاضی به قبائل عرب

جوانمردی جعفر شهرت عالمگیر داشت ، زنان ومردان عشائر عرب نام اورا شنیده بودندو بسیاری ازبدویان وصحرانشینان ازراههای دور به بغداد میآمدند و اشعاری از عصر جاهلیت یا آنچه در مدح او سروده، برایش میخواندند وصله‌های شاهانه ازاومیگرفتند. یکباردرسفر حجازپس ازآنکه کاروان او در وادی عقیق فرودآمد زنی ازقبیله بنی کلاب پیش‌اوآمده واین دوبیت را برایش خواند:

انّی مَرَرتُ علی العقیقِ و أهْلِه	من از نزدیکی وادی عقیق و ساکنان
یَشکونَ من مَطر الربیع نزورا	آن گذر کردم و دیدم که مردم از
ماضرّهم اذ جعفر جارٌ لهم	کمی باران بهاری شکایت میکنند
ان لایکونَ ربیعهم ممطورا	ولی برای کسانی که جعفر در همسایگی آنهاست چه باك که باران بهاری برایشان نبارد؟

او پس از شنیدن این اشعار کمك زیادی به افراد آن قبیله نمود تا خودشان را از گرسنگی وقحطی نجات دهند.

زناشوئی جعفر وعباسه

نکاح عباسه خواهر **هارون الرشید** با جعفر برمکی وزیر سلطنت او یکی از افسانه های خیالی تاریخ عباسیان است که از یك روایت طبری مورخ معروف سرچشمه میگیرد... وی درباره موجبات زوال برمکیان اینطور مینویسد:

www.tabarestan.info تبرستان

قد حدثنی احمد بن زهیر، احسبه	احمد بن زهیر بمن حکایت کرد
عن عمّه زاهر بن حرب، انّ سبب	وچنین پندارم که این داستان را از
هلاك جعفر و البرامکة انّ الرشید	عموی خود زاهر بن حرب شنیده
کان لا یصبر عن جعفر و عن اُخته	بود که سبب تباهی جعفر وخاندان او
عباسه بنت المهدی و کان یحضرهما	این بود چون رشید درمجلس شراب
اذا جلس للشرب .	بی‌حضور جعفر و خواهرش نمی‌توانست بسر برد آن دو را احضار میکرد.
فقال لجعفر ازوّجکها لیحل لك	روزی به جعفر گفت برای آنکه

النظر ولایکون منه شیء مما یکون للرجل الی زوجته فزوجها منه علی ذلک	شرعاً بتوانی عباسه را ببینی او را به نکاح تو درمیآوردم ولی بشرط آنکه روابط زناشوئی درمیان شما نباشد ، و باین شرط عقد نکاح جاری گشت .

حدیث طبری از نظر تاریخی وطبق اصول جرح نزد علمای حدیث مخدوش وباورکردنی نیست زیرا اوسلسله سند را معین نمیکند، و روی خیالات شاعرانه خود حدیثی را نقل نموده است.

بلی ! چگونه ممکن است **هارون** که ازخاندان رسالت وعالم بمسائل‌فقه وحدیث بوده به بستن‌عقدغیرشرعی‌مبادرت ورزد ؟ درحالیکه جعفروفضل ویحیی با اجازه او بحرم سرا میرفتند وباخواهر و دختران و سایر بانوان خلیفه محرم بودند وجعفر تاپانزده سالگی‌درقصر الخلد میان آنان زندگی میکرد، **طبری** پس از ۱۱۶ سال از کشته شدن جعفر این مطلب رامینویسد ودرقرنهای ششم وهفتم **ابن‌اثیر و ابن‌خلکان** باستناد روایت او ازکاه کوهی ساخته ورفته رفته این داستان بصورت یک درام یافاجعه تاریخی‌درآمده است .

تاریخ آل برمك

ضیاء الدین برنی هم عصر **فیروزشاه تغلق** که درسال۷۵۷هـ. این کتاب رااز عربی(متأسفانه نسخه اصلی آن مفقود گردیده است) بفارسی ترجمه کرده در این باره مینویسد : خلیفه **هارون** باآنکه نماز وروزه‌اش ترك نمیشد شبهامجالس بزم وسرور تشکیل‌میداد وگروهی ازخوانندگان‌وپری‌پیکران باخوانندگی خود برایش مجلس آرائی [۱۸۵] میکردند . عباسه خواهر او که از جمال

www.tabarestan.info تبرستان

وکمال بهره کافی داشت نیز در اینگونه جلسات حاضر میشد ورشید او را باندازه جعفر گرامی میداشت. تا آنکه شبی نکاح عباسه را به‌جعفر پیشنهاد کرد ولی او خود را روی پاهای خلیفه انداخته گفت: امیرالمؤمنین نباید راضی به تباهی خاندان ما گردند زیرا از آغاز آفرینش تا این تاریخ هیچ خانه زادی با یکی از نزدیکان ولی‌النعمه خود عروسی نکرده است واگر چنین کرده خانمانش برباد رفته .... اصرار جعفر در برابر جاه وجلال خلیفه بی‌اثر ماند و سرانجام مراسم نکاح باهمان شرط برگزار گردید و جعفر مدتها بر عهد خود وفادار ماند ولی کمال و جمال عباسه و سادگی او در نشست و برخاست با او جعفر را بیش از پیش دلداده ساخت تا آنکه **هارون** از روابط آنها آگاه شد واز کرده خود پشیمان گشت:

«هارون بفراست دریافت که میان ایشان رفت آنچه رفتنی بود و از آن تزویج بشورید و درحال تفرقه‌کردن مصلحت ندید و جعفر وعباسه بجهت مواصلت درحیله وچاره شدند»

رشید بر سخت‌گیری خود افزود ولی عباسه آرام نداشت و ناچار دست بدامن **عتابه** مادر جعفر گردید وچون به‌آرزویش نرسیده درباغ خود میهمانی پرشکوهی ترتیب داد وخلیفه وارکان دولت را دعوت کرد ودر آنجا درلباس کنیزی خود را به‌جعفر رسانید وپس از آن بارها یکدیگر را میدیدند.

میرخواند نویسنده این کتاب (وفات ۹۳۰ه)

روضة الصفاء

همان گفته‌های طبری را تکـرار کرده اضافه می‌کند که **عباسه** ازجعفر باردار شد وچون پسری بدنیا آورد او را بمکه فرستاد و **هارون** از آن پیش‌آمد آگاه گردید... «از آن جمله قضیه جعفر وعباسه خواهر **هارون‌الرشید** است و این قضیه را خامه مشکین رقم

ازثقه نقل میکند، اگر فی‌الجمله مخالفتی با روایات مسوده داشته باشد معذور دارند»

اعلام الناس مؤلف این کتاب که بنابر تحقیقات **واندیك** آمریکائی درسال ۱۱۰۰ هـ. تألیف گردیده‌مینویسد:

عباسه هفت سال تمام باجعفر رابطه زناشوئی‌داشت وسه فرزند ازاو پیدا کرد و همینکه رشید وسیله یکی ازجاسوسان خود از روابط آنها آگاه شد ازشدت خشم مسرور و ده نفراز غلامان رابکشتن خواهرخویش‌مأمور ساخت وآنهاشبانه بخوابگاه عباسه رفته اوراکشتند وجسدش‌رادرصندوقی گذاردند، سپس خود عازم مکه‌گردید و درآنجا گماشتگانش بچه های جعفررا پیش‌اوبردند وپس‌ازگریه‌زیاد دستورکشتن‌آنهارانیزصادرکرد « ولی‌آیاممکن‌است خواهری‌که‌همه روزه‌برادرخود را میدیده هفت سال بامردی بیگانه رابطه داشته واز او سه فرزند پیداکند وبرادرش‌ازحال‌او بی‌خبر بماند؟ بعد درباره زندگانی داخلی **هارون** مینویسد که اوبیشتر اوقات باندیمان باده‌گساری میکرد و درحال مستی‌چنین‌احکامی‌راصادر مینمود ... درحالی‌که اینگونه نسبتها سراسرافترا و دوراز مقام خلافت وشأن عدالت اوست ا رشید همواره وقت خود را بادانشمندان وعلمائی مانند **فضیل بن‌عیاض - ابن‌سماك - یحیی ابن اکثم** وغیره بسرمیبرد، با **سفیان ثوری** مکاتبه داشت، بارها بزیارت خانه خدا مشرف شد، نماز پنجگانه‌اش ترك نمیشد وهرروز صد رکعت نمازنافله میخواند... اکنون به‌بینیم امام المورخین چه میگوید:

عقیده ابن‌خلدون این‌علامه تمام روایات وحکایات مربوط باین دودمان را زیر نظرگرفته مینویسد که داستان

زناشوئی جعفر و عباسه یك افسانه موهوم است و برمکیان بر اثر عوامل دیگری بآن سرنوشت شوم دوچار گردیدند.

آنها زمام اختیارات کشور رادردست داشتندو درآمدخزانه‌را مال خود میدانستند و بدلخواه خود درآن تصرف میکردند بطوریکه اگر گاهی خلیفه‌احتیاج به‌تنخواهی پیدامیکرد بزحمت میتوانست آنرا وصول کند.. قدرت آنها بسیار وصیت شهرتشان همه جا را فراگرفته بود، کارمندان حکومت یا ازبستگان آنها و یا ازمیان طرفداران ایشان انتخاب میشدند، دلها متوجه آنها بود و سرها درآستانشان خم میشد، حاجت‌مندان از آنها چشم کمك داشتند و مردم از خوان کرمشان برخوردار میشدند، و بالاخره بیش‌از خودخلیفه محبوب توده‌های مردم بودند، و درنتیجه این‌عوامل حس کینه‌توزی گروهی از درباریان و بزرگان تحریك شده محرمانه به رشید حالی کردندکه برمکیان برای‌سقوط خاندان [۱۸۱] عباسی کنکاش میکنندواو براثر بدگمانی‌شدید حکم کشتن جعفر و حبس بستگانش‌را در یك شب صادر نمود.

عباسه این شاهزاده‌خانم در سال ۱۵۴ ازکنیزی بدنیا آمد و در سال ۱۷۱ یعنی سال مسند نشینی **هارون** با **محمدبن‌سلیمان** حاکم بصره و اهواز عروسی کرد و پس از سه‌سال شوهرش درگذشت آنگاه بهمسری **ابراهیم‌صالح** و پس از مرگ او بهمسری **محمدبن‌علی** درآمد و یاقوت در **معجم‌البلدان** (ج ۵ ص ۱۸۲) اینطور مینویسد:

عَبّاسَه بنتُ المهدی تَزَوَّجها محمدبن سُلیمان فَمات عنها ثُمَّ تَزَوَّجها ابراهیم	عباسه دختر مهدی نخست بهمسری محمدبن سلیمان بعداً براهیم صالح

www.tabarestan.info تبرستان

بن صالح فمات عنها ثم تزوجها محمد بن علی فمات عنها، ثم آراد آن یخطبها عیسی بن جعفر فلما بلغه شعر ابی نواس بدا له فحاسی الرجال تزوجها الی ان ماکت

سپس محمد بن علی درآمد ولی هر سه آنها در گذشتند، پس از مرگ شوهر سوم عیسی خواست او را به نکاح خود درآورد ولی همینکه شعر ابونواس را شنید از عروسی با او خودداری کرد، و عباسه بمرگ طبیعی درگذشت.

اینک اشعار ابو نواس:

الاقل لامین الاله
وابن السادة الساسه
اذا ما خالف سرك ان تنقده راسه
فلا تقتله بالسیف و زوجه بعباسه

ای امین خدا! و زاده بزرگان و پیشوایان اگر بخواهی سر از بدن دشمنت جدا سازی، لازم نیست با شمشیر اورا بکشی بلکه بهتراست عباسه را به نکاح اودرآوری!

خلاصه مقاله دائرة المعارف اسلامی

نویسنده این مقاله نیز زناشوئی **جعفر و عباسه** را بیش از یک داستان ساختگی ندانسته و بطور خلاصه مینویسد « از عصر جاهلیت به بعد حکایات زیاد راجع به زناشوئی خواهران و نزدیکان پادشاهان باوزیران آنها گفته شده است . از **میمونه و فاخته** دو خواهر دیگر **هارون الرشید** روایاتی نقل میکنند ولی زناشوئی **جعفر ـ عباسه** یک موضوع جالبی برای نویسندگان و داستانسرایان غرب و شرق گردیده و بیش از سایر افسانه‌ها آنان را تحت تأثیر قرارداده است. درسال ۱۷۵۲م یک نویسنده فرانسوی برای نخستین بار رمانی بدین نام انتشار داد پس از

او چند نویسنده انگلیسی و آلمانی از او پیروی کردند و در سال ۱۹۰۴ یك بانوی فرانسوی کتابی بنام **شبهای بغداد** و پس از او **جرجی زیدان** مدیر و مؤسس مجله **الهلال** داستانی بنام **عباسه** بچاپ رسانیدند و همان افسانه‌های کهن را با شاخ و برگهای تازه برای خوانندگان خود تکرار کردند.

کاخ جعفر در قسمت خاوری بغداد (شماسیه) کاخها و عمارات برمکیان که تمامی از مرمر ساخته شده بنظر میرسید ولی کاخ مسکونی **جعفر** که به‌اسلوب معماری ایرانی ساخته‌شده بود از همه زیباتر و از حیث بزرگی وعظمت با بهترین کاخ های خلیفه برابری میکرد وجهانگردانی که به‌بغدادمیآمدند بتماشای آن میرفتند و بطوریکه میگفتند بیست میلیون درهم یعنی معادل هزینه ساختمان شهر بغداد برای ساخت آن بمصرف رسیده بود و شاید یکی از علل دشمنی خلیفه نسبت به **جعفر** برسر همان کاخ بی‌نظیر بود . از اینجهت جعفر بیشتر اوقات در بیم و هراس بسر میبرد و پیش‌آمد بدی راچشم براه بود. چنانکه روزی ابونواس ضمن خواندن یك قصیده مدحیه این دو بیت از زبانش جاری گشت :

أَرْبَعُ البِلا اَنَّ الخُشوعَ لَبادي
عليك و انّي لَمْ أَخُنْكَ ودادي
سلامٌ عَلیَ الدُّنیا اذا ما فقدتم
بَنی بَرمكٍ مِن رائحین وغادي

ای خانه‌که آثار شکستگی بر تو پدیدار شده بدان‌که من در پیمان دوستی با تو خیانتی نکرده‌ام، ای آیندگان و روندگان ! پس‌از خاندان برمك دنیا را یکسره وداع گوئید.

جعفر ازشنیدن این اشعار بسیار پریشان‌خاطر شده بشاعر گفت: تو امروز خبرمرگم را بمن داده‌ای!.. و چندروز دیگر پس از آن تاریخ کشته‌شد.

دشمنی فضل بن ربیع

این شخص[۱۸۲] از دشمنان قدیمی وسرسخت برمکیان بود و همواره با آنان ستیزه‌جوئی و کینه‌توزی میکرد. او جاسوسان زیاد ازطرف خود گماشته بودتا کردار وگفتار روزانه آنهارا بدو گزارش دهند واونیز بنوبه‌خود آنهارا باطلاع خلیفه میرسانید. **عبدالله بن وهب** حکایت کند که وقتی خدا بخواهد قومی‌را تباه سازد موجبات آنرا فراهم میکند و یکی‌از عوامل بربادی این‌خاندان شاید دشمنی روزافزون **فضل بن ربیع** بود. چنانکه فضل روزی‌پیش یحیی رفت و ازاو چند تقاضا کرد ولی یحیی هیچ یك از خواسته‌های اورا انجام نداد و درنتیجه فضل با حالت خشم بیرون رفت و هنگام سوارشدن براسب‌خود این‌شعر راخواند:

مَتَی و عَسَی یَثنِی الزمانُ عِنانَه
بِتَصریفِ حالٍ والزمانُ عَثورُ

کی‌و چه‌وقت (بهمین‌زودی) زمانه عنان خود را برمیگرداند؟ زیرا روزگار بستیها ونشیب‌های بسیار دارد.

قضا عجب نبودگرعنان بگرداند
صفات اهل زمان درزمان بگرداند

یحیی ازشنیدن این‌شعر دوباره اورا طلبید و تمام خواسته‌هایش را انجام‌داد و چندروز دیگر نکبت برمکیان آغاز گشت.

☆☆☆

و نیز گویند در یکی از جشنهای شبانه **هارون** یکی از خوانندگان با اشاره بقدرت و نفوذ برمکیان این دو بیت را برایش خوانده بود:

لیتَ هِنداً انجزتنا ماتعِد	کاش هند بوعده خود وفا میکرد
وشفت انفسنا مما تجد	و روح غمزده‌ما را از عشق درمان
و استبدت مرة واحدة	مینمود و ای کاش او برای یکبار
انما العاجز من لایستبد	خود مختار میشد زیرا ناتوان کسی است که سست عنصر و بی اراده باشد

او از شنیدن این اشعار با صدای بلند گفت بخدا قسم که من عاجز و ناتوانم و چندبار تکرار کرد. انما العاجز من لایستبد.

نامه‌های گمنام یکی دیگر از عواملی که حس بدگمانی رشید را نسبت به برمکیان تحریک میکرد نامه‌هائی بود که از طرف نویسندگان و شعرای گمنام بدربار میرسید و ضمن آنها مینوشتند که از خلافت جز اسمی بی‌مسمی چیزی نمانده و زمام حقیقی حکومت در دست توانای برمکیان افتاده، چنانکه سراینده اشعار زیر باین نکته تصریح نموده‌است:

www.tabarestan.info تبرستان

قل لأمین الله فی أرضه	به امانت دار سرزمین خدا و
و من الیه الحل و العقد	زمامدار امور بگو که پسر یحیی
هذا ابن یحیی قد غدا مالکاً	مانند تو مالک‌الرقاب شده و مرزی
مثلک ما بینکما حد	میان تو و او وجود ندارد. فرمان تو
أمرک مردود الی أمره	بسته به اراده و دلخواه اوست ولی
و أمره لیس له رد	فرمان او بی‌چون و چراست، او کاخ
وقد بنی الدار التی ما بنی الـ	بی‌نظیری ساخته که تا کنون
فرس لها مثلاً ولا الهند	

والدّر والیاقوت حصباؤها
و تُربُها العنبرُ و النّدُ
و نحن نخشی انّه وارثٌ
ملکک ان غیّبَکَ اللّحدُ

ایرانیان و هندیها مانند آنرا برپا نداشته‌اند، کاخی که سنگریزه‌های آن از یاقوت و مروارید و خاکش از عنبر است و بیم آن داریم که پس از مرگ تو او وارث سرزمین تو گردد.

از طرفی دیگر نفوذ و قدرت سیاسی و جاه و جلال برمکیان حس دشمنی نژاد عرب را نسبت بآنها بیش از پیش نموده و رقابت **امین و مأمون** فرزندان خلیفه این شکاف را توسعه داد بطوریکه اعراب از هر فرصت استفاده کرده پیش آمدهای کوچك و عادی را در پیرایه حوادث خطرناك در نظر خلیفه جلوه‌گر میساختند.

www.tabarestan.info تبرستان

ابوالحسن عیسی گوید روزی **هارون** مرا بخلوت طلبیده گفت میخواهم بدوره خودسری و حکومت برمکیان پایان دهم و **فضل ربیع** را بجای جعفر وزیر سلطنت قرار دهم، ولی افسوس که او دانش و بینش، عقل و تدبیر جعفر را ندارد و میترسم پس از برمکیان امنیت کشور آشفته و دچار اختلال گردد. گفتم آیا بهتر نیست که پس از بررسی کامل بچنین اقدامی مبادرت فرمائید. آنگاه نمونه‌هائی از خدمات صادقانه **برمکیان** را برایش شرح دادم.. خلیفه از شنیدن اظهارات من بفکر فرو رفت مثل آنکه میخواست بگوید آیا ممکن است وزیر بی نظیری مانند جعفر را برایگان از دست داد؟

گفتار یحیی

یحیی چون احساس میکرد که روزگار خوش بختی برمکیان سر رسیده از این جهت روزی تمام کسان و بستگانش را درخانه خود جمع کرده و برایشان گفت:

«شما میدانید که چندی است خلیفه کردار و رفتار خود را تغییر داده و بیم آن دارم که بزودی بدوران عزت و قدرت ما خاتمه دهد و زمام امور را بدست دیگران بسپارد. ما برای حفظ آبروی خود و جلوگیری از مصائبی که در پیش داریم باید صورتی از باز مانده دارائی خود را تهیه کنیم و در اولین فرصت بوی تقدیم بداریم ...» **فضل** فرزند ارشد در جوابش گفت: پدر جان، مگر شما همیشه بما نصیحت نمیدادید که ایام عمر را به نیکنامی بسر بریم، از مستمندان و درماندگان دستگیری کنیم و مال و متاع دنیا را ذخیره ننمائیم؟ ما اندوختهئی نداریم و اگر هم دار و ندار خود را باین مرد حریص بدهیم از دست او جان بسلامت نخواهیم برد و اگر بفرض محال شما را بواسطه سالخوردگی و ناتوانی زنده بگذارد ولی همگی ما بسرنوشت شومی دچار خواهیم گشت. در هر حال جز تسلیم بقضای الهی کار دیگری نمیتوان کرد **الحُکمُ حُکمٌ و القضاء قضاء** .. در آنوقت یحیی با صدای بلند گریست و دیگران نیز در این سوز و گداز با او شرکت کردند.

تأسف دوستان

برمکیان که بواسطه انعامات بی حساب خود زمام دلها را در دست گرفته و طرفداران زیاد در میان تودهها و طبقات گوناگون مردم داشتند. بسیاری از دوستان آنها از شنیدن شایعات وحشت انگیز در مقام دلجوئی و خیرخواهی برآمدند. **عثمان بن عبدالرحمن** خراسانی حکایت میکند که پس از اطلاع از تغییر سلوک خلیفه روزی نزد یحیی رفته باو نصیحت کردم که چون **هارون** فرزندان زیاد دارد بهتر است از باز مانده دارائی خود و فرزندانش مبلغی بنام **امین و مأمون** باو تقدیم بدارد، یحیی در جوابم گفت دیگر کار از کار گذشته و اگر بر فرض محال گنج قارون را هم باو بدهند ما را زنده نخواهد گذاشت. بعد این آیه

www.tabarestan.info تبرستان

راخواند: من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها وهم لايظلمون هرکس کار نیکو کند اورا ده برابر آن خواهد بود وهرکس کار زشت کند جز بقدر آن کار زشت مجازات نشود وبر آنها اصلا ستم نخواهد شد...»

پیش آمدهای سفر مکه

هیچ یك از خلفای عباسی به اندازه **هارون** بزیارت خانه خدا نمیرفتند ودر آخرین سفر او در سال ۱۸۶ یحیی و فرزندانش نیز در رکاب خلیفه بودند، در این مسافرت رشید و برمکیان اموال زیاد بمردم مدینه بخشیدند و آن سال بنام عام الاعطية الثلاثه مشهور گشت. بذل و بخشش برمکیان در این سفر به اندازه‌ئی بود که **محمد بن مناذر** این اشعار را در حق آنها سرود:

آتانا بنو الا ملاك من آل برمك
فياطيب اخبار و احسن منظر
لهم رحلة في كل عام الى العدى
واخرى الى البيت العتيق المعطر
اذا نزلوا بطحاء مكة أشرقت
بيحيى و بالفضل بن يحيى و جعفر
فتظلم بغداد وتجلو لنا الدجى
بمكة ما حجوا ثلاثة اقمر

برمکیان که از سلاله شهریاران اند بسرزمین ما آمده‌اند و آمدن آنها چه مژده جان بخش و منظره دلپذیری دارد. آنها سالی یکبار بردشمنان میتازند و بار دیگر بزیارت کعبه مشرف میشوند. وقتی که به مکه میآیند آن سرزمین از حضور یحیی و فضل و جعفر میدرخشد وهنگامیکه این سه قرص ماه مراسم حج را بجای میآورند مکه روشن شده و بغداد را تاریکی فرا میگیرد. دست آنها برای جود و

www.tabarestan.info تبرستان

فما خُلقت الاّ لجود اکفّهم
واقدامهم الاّ لسعی مظفّر
اذا رامَ یحیی الامرَ ذلّت صعابهُ
وناهیک مِن راعٍ له ومُدبّر

بخشش و پاهایشان برای پیروزی و کامیابی آفریده شده است.
هر وقت یحیی دست بکاری بزند تمام سختیها و دشواریها برایش آسان میشود، از این گذشته او سیاستمداری هوشمند و با تدبیر است.

موسی یکی از فرزندان یحیی حکایت میکند پدرم که ازمدتی پیش احساس خطر کرده بود روزی هنگام طواف خانه‌خدا پرده حرم‌را در دست گرفت و اینطور باخدای خود براز و نیاز پرداخت:

اللّهمّ انّ ذنوبی جمّه عظیمه
لایحصیهاغیرکَ ولا یعرفهاسواکَ
اللّهمّ ان کنتَ تعاقبنی فاجعل
عقوبتی بذلک فی الدّنیاوان احاط
ذلک بسمعی و بصری وولدی ومالی
حتی تبلغ رضاک ولاتجعلَ عقوبتی
فی الآخرة

پروردگارا! گناهانم بسیار و بیشمار و جز ذات پاك تو دیگری از آن آگاه نیست و ازشمارش آن بر نمیآید بارالها! اگر میخواهی مرا بکیفر کرده‌هایم برسانی، سزایم‌را دراین دنیا بده ومن راضی برضای توهستم. پروردگارا! مرا درآخرت عقوبت نفرما، و اگر مال و زن و فرزند و دیدگان و شنوائی خودرا ازکف بدهم ولی آبروی مرا حفظ بفرما.

بازگشت از سفر مکه

رشید دربازگشت ازمکه از راه حیره و انبار بدهکده ویرانی بنام **دیرالقمر** وارد شده و

دستورداد تا سراپرده خلافت‌را برافراشتند و در نزدیکی آن چادرهای جعفر و خاندان او نصب‌گردید. مؤلف **اعلام‌الناس** مینویسد: جعفر روز بعد خدمت خلیفه رسید و مورد مهرو دلجوئی او قرارگرفت و نامه‌هائی راکه از اطراف‌کشور رسیده بود بدستش داد و رشیدیادآور شد که‌سفر به‌خراسان را برای چند روز بتأخیر بیندازد. روز دیگر اوراهمراه خود به شکار برد وهنگام بازگشت گفت چون فردا رهسپار خراسان میشوی باید امشب مجلس پذیرائی ترتیب بدهی ومن وارکان دولت نیز درآن شرکت خواهیم نمود.. جعفر به گماشتگانش دستور داد تاگروهی از خوانندگان و نوازندگان رادعوت کردند وخودش به‌تهیه وسائل پذیرائی پرداخت، همینکه پرده سیاه‌شب افتاد ارمغان زیادی ازبخوروعطریات از طرف **رشید** برایش آوردند ومیهمانان کم‌کم درمجلس حاضر شدند. **جبریل بختیشوع** پزشک مخصوص دربارگوید همینکه‌**هارون** سررسید **جعفر** رادرآغوش گرفت وپیشانیش رابوسید بعددست بدست اوداده وارد مجلس شدند ولی‌هنوز ساعتی نگذشته‌که خلیفه بعذر خستگی زیادمجلس را ترك‌گفت وجعفر تامسافتی اورا بدرقه نمود، آنگاه میهمانان سرگرم باده نوشی شده وجام‌های شراب بگردش افتاد و **ابوزکار** خواننده نابینا اشعار زیررا بالحن‌جانسوزی برای‌حاضران‌خواند:

اتَّبنی الْمنةَ رحین انْقضوا
بحیثُ شادَ البیعة الرّاهبُ
اضحوا ولا یرهَبهم راهبٌ
خفاً ولا یرجوهم راغبٌ

پس‌از تباهی خاندان منذر کشیش درجای آنهاکلیسا برپا ساخت. روزگار آنهابجائی رسیدکه‌دیگر هیچ‌کس ازآنان‌بیم وامیدنداشت.. جامه‌های آنهاکه وقتی‌ازخزوپوست

كانَتْ مِنَ الخزِّ لَبوساتُهم
لمِ يَجْلِبِ الصُّوفُ لَهم جالبُ

های قیمتی بود بجای آن حتی جامهٔ پشمینه برای پوشش بدست نیاوردند .

همانطورکه بسیاری از مردم حوادث ناگوار را ازپیش احساس میکنند گویا آن خواننده نابینا پیش‌آمدبدی را نسبت به‌برمکیان احساس کرده بود .

درآن مجلس طرب و شادی که همه سرگرم نوشیدن و هیچ بفکر فردای‌خودنبودند ، جعفر درگوشه‌ئی نشسته و سر بگریبان فروبرده بود ، فرستادگان‌خلیفه‌پیوسته‌درآمد وشد بودندووضع‌مجلس و حالت جعفررابا او خبرمیدادند . درآن گیر و دار ناگهان **هارون** ابوهاشم‌**مسرور** جلاد بزرگ‌را به‌چادر خودخواست و دستورکشتن جعفر را صادرکرد. . مسرور ازشنیدن این‌فرمان سراپایش بلرزه‌افتاده‌گفت: امیرالمؤمنین‌وظیفهٔ بسیار سنگینی‌را بعهده من واگذارمیکنند، آیاممکن‌است مرا از انجام‌آن‌معاف فرمایند؟ **هارون** باکمال خشم و تندی‌گفت اگرکوتاهی کنی بی‌درنگ حکم‌کشتن ترا خواهم‌داد ... درآنوقت مسرور با چندتـن دیـگر ازخواجه سرایان و چهل نفراز سواران حبشی بطرف‌چادر جعفر حرکت کردند ... او در صدقدمی چادر اندکی ایستاده و همینکه گوش فرا داد دید **ابوزکار** اشعار زیر را همراه باعود میخواند :

فلا تبعد فكلّ فتى سيأتي
عليه الموتُ يَطرقُ او يُغادي
وكـلُّ ذخيرة لابدّ يوماً
وان كثُرت تَصير الى نفاذِ

مرگ در مردمان همی آید
بامداد و شبانگه و بیگاه
گرچه پنهان‌کنی ازاوخودرا
آشکارا کند بجوید راه

www.tabarestan.info تبرستان

وَلَوفُودِیتَ مِن حَتفِ المَنایا لی فَدَیتُکَ بِالطَّریفِ وَبِالتِّلادِ | آنچه داری بدست اگر بدهی هم نیابی از او تو هیچ پناه.

هنوز ابوزکار آخرین مصراع را تمام نکرده که ناگهان چشم جعفر به‌مسرور افتاد. جلاد دستور خلیفه‌را بوی ابلاغ کرد و او سراسیمه، ترسان و لرزان در جوابش گفت: آیا با تقدیم پنجاه‌هزار دینار نقد میتوانی اجرای حکم‌را تا بامداد بتأخیر بیندازی؟ مسرور پیشنهادش‌را پذیرفته فوری نزد **هارون** بازگشت وگفت فرمان مولای خودرا بموقع اجراگذاردم.. خلیفه فریادزنان گفت: فَأَینَ رَأسُهُ یابنَ الفاعِلَة.. ای حرامزاده پس سرش کجاست؟ در جواب گفت: سر در همان چادری است که آنرا از بدنش جدا ساختم.. **هارون** امر کرد تا سر بریده را حضورش بیاورند.. مسرور شتابان خودرا به‌جعفر رسانیده ماجرا را برایش گفت.. درآنوقت جعفر که توش و توانش را بکلی ازدست داده بود باصدای بلند های های گریست و خواست خودش‌را روی پای مسرور بیندازد. سپس یك ساعت مهلت طلبید تا برای آخرین بار بحرم‌سرا رفته وصیت بنماید ولی او راضی نشده برایش گفت همین‌جا وصیت کن وجعفر چنین گفت: همگی حاضران گواه باشید که غلامان وکنیزانم‌را درراه خدا آزادکردم وتمام دارائی خود را وقف یتیمان وبینوایان نمودم. مطالبات خودرا به‌بدهکاران بخشودم و... جبریل میگوید ازشدت ترس ناگهان زبانش بندآمدو دیگر نتوانست دنباله‌سخنان خودراادامه دهد.. بعد **هرثمة بن اعین** دستش‌راگرفته از زمین بلندکرد و کشان‌کشان اورا به‌چادر دیگر بردند و درآنجا **مسرور** با یك ضربت شمشیر سر را از بدنش جدا ساخت.

مرگ جعفر

این وزیر بلنداقبال پس از هفده‌سال وهفت ماه ویازده روز وزارت و ریاست درسن ۳۶ سالگی درپایان‌ماه‌محرم‌سال۱۸۷ه. بآن‌طرز اسفناک کشته‌شد...[۱۸۳]. خوش‌درخشید ولی دولت مستعجل بود..

بختیشوع در دنبالهٔ روایت خود اضافه میکند هنوز ساعتی از کشته شدن‌جعفر نگذشته‌بودکه خلیفه مرا احضارکرد ، دیدم سرجعفر را در طشتی روبرویش گذارده و خطاب به‌سر بریده چنین میگوید : جعفر ! ترا بمقام ارجمندی رسانیدم ولی آیاسزای نیکیهای من‌بدی بود ؟ افسوس که تو از آنهمه عنایات و توجهات من سپاسگذاری نکردی .. آنگاه گناهانش رایکایك برای حاضران برشمرده بخوابگاه خود رفت .

قضاوت تاریخ

ای‌هم نفس ازبهر دل زار بگوی
افسانه آن شبی که با یار گذشت

چنانکه درفصل‌های‌گذشته یادآور شدیم **ابومسلم خراسانی** یا **داعی‌اعظم** بدوران حکومت امویان پایان داد و **سفاح** را بر مسند خلافت نشاند ، او نسبت به عباسیان دلبستگی زیاد نداشت بلکه هدفش این بود ازدشمنان ایران (خلفای اموی) انتقام خونینی بکشد سپس زمام حکومت را بدست ایرانیان‌بسپارد ولی‌در اجرای نقشه سیاسی‌خودکامیاب نگردید و با آنکه درصورت ظاهر بانخستین خلیفه این دودمان بیعت کرده بود ولی عباسیان همگی به‌خونش‌تشنه بودند و سرانجام بدست ابوجعفرمنصور کشته شد وآرزوی حکومت ایرانیان را باخودبگوربرد .

پس‌ازاو**خالدبرمکی** جایش‌راگرفت ولی‌خالد هرگزفکرجانشینی عباسیان را درسرنداشت بلکه چون تهذیب وتمدن باستانی‌ایران را بهتر

وبرتر از تمدن عربهای بادیه نشین میدانست تمام درفکر آن بود که زبان فارسی، آداب وسنت‌های ملی ایرانیان بخصوص جشنهای نوروزی ومهرگان را درمیان مسلمانان ترویج وبهترین روش سیاسی را در کشورداری بکار برد. با آنکه در زوال برمکیان علتهای زیاد ذکر گردیده ولی دوعلت اساسی را نمیتوان ازنظر دور داشت: نخست نفوذ فوق‌العاده آنها در دستگاه حکومت بود کـه گذشته از تاریخ نویسان شعرا نیز بدین نکته تصریح نموده‌اند چنانکه **اشجع** سلمی دراین‌باره میگوید:

ذَهبَت مَكارِمُ جعفرٍ و فَعالُه
فی الناس مثلَ مَذاهِبِ الشمسِ

مَلِكٌ تسوسُ له المَعالی نَفسَه
والعقلُ خيرُ سياسةِ النَفْسِ

فأذا تَراءَتْه الملوكُ تراجعُوا
جَهْرَ الكلامِ بِمَنطقٍ خَمسِ

سادَالبَرامِكَ جعفرٌ وهم الاعالي
بعدَ الخلائفِ سادَهُ الانسِ

لاضرَّمن قصدبن يحيى راغباً
بالسَّعدِ حلَّ به ام النَّحسِ

بزرگواری ومکارم اخلاقی جعفر در میان مردم چون روشنائی خورشید جهانتاب است.
او چون پادشاهی است که زمام معانی را در دست دارد وعقل برای حل مشکلات نفسانی بهترین راهنماست، وقار و جلال جعفر بدرجه‌ایست که شهریاران باصدای بلند دربرابرش صحبت نمیکنند.
با آنکه پس از خلفا برمکیان پیشوایان مردم اند ولی ازمیان آنها جعفر سرور وسالار دیگران است و هرکس که نزد پسر یحیی (جعفر) برود زیان و آسیبی باو نخواهد رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

علت دوم دشمنی وکینه توزی خاندان بانفوذ **آل ربیع** درحق آنها بود .

نعش جعفر در بغداد و زندانی شدن برمکیان

محمدبن اسحاق از **سندی بن شاهك** روایت میکند که **هارون** روز بعد او را احضار کرده فرمان داد که بهمراهی **هرثمه** و **مسرور** بی درنگ بهبغداد بروندو برای عبرت مردم نعش جعفررا دونیمه کرده بالای پلهای شرقی وغربی و سرش را بالای جسر میانه شهر آویزان کنند ، سپس دارائی برمکیان راکه بهچندمیلیون دینار برآورد شده بود مصادره وافراد آن خاندان از زن ومرد ، بزرگ وکوچك را روانه زندان نمایند . **ابو نواس** شاعر این منظره دلگداز را چنین توصیف نموده است :

یا ایّها المغترّ بالدّهرِ	ای فریب خورده از روزگار !
والدّهرُ ذو صرفٍ و ذوغدْرِ	آیا میدانی که زمانه چه نیرنگ‌ها وفریبها و فسونها در بر دارد !
لاتا منِ الدّهرَ وصَولاته	هیچگاه از روزگار ومصائب آن ایمن مباش و همواره از پیش آمدهای آن برحذر باش
وکُن منَ الدّهرِ علیٰ حَذرِ	
ان کُنتَ ذاجهلٍ بتصریفه	اگر از انقلاب چرخ و دوران باخبر نیستی از نعش کسی که روی پل آویخته شده درس عبرت بگیر !
فانظرْ الی المصلوبِ بالجسرِ	

سلام حکایت میکندکه **یحیی** از شنیدن خبرکشتـه شدن جعفر با آرامش خاطر گفت : روز رستاخیز هم ناگهان فراخواهد رسید . . .

www.tabarestan.info تبرستان

«لایؤاخذالله العباد الابذ نوبهم وما ربک بظلام للعبید والله الحمد علی کل حال : خدا بندگان را فقط به کیفر گناهانشان مجازات میکند وپروردگارتو هیچ به بندگان ستم نمیکند و در هرحال سپاس و ستایش خدای راست ... »

سهل بن هارون میگوید که چند روزپیش ازنکبت برمکیان در رقه نزد یحیی بودم ، ناگهان خوابش در ربود ولی پس ازچندلحظه سراسیمه ازخواب پریده گفت بخدا قسم که دوران عزت ما بپایان رسیده، گفتم چه میگوئی ؟ گفت مگراین شعررا ازسروش غیبی نشنیدی ؟

کان لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس ولم یسمر بمکة سامر	گوئی در راه جحون وصفا (نام دو محل) دوستان و همسفرانی نبودند وکسی درمکه داستان‌پردازی نکرده بود .

www.tabarestan.info تبرستان

گفتم این خواب وخیالی بیش نیست ، ولی ناگهان این بیت بی اختیار برزبانم جاری شد :

بلی نحن کنا اهلها فابادنا صروف اللیالی والجدود العواثر	بلی، ما ازساکنان آن دیار بودیم که انقلابات زمانه و بدبختیهای روزگار مارا تباه ساخت .

یحیی ازشنیدن این شعر بفکرفرو رفت وسه روز پس از این گفتگو جعفر بشهادت رسید .

سوگواری برجعفر

همین که کاروان تاراج شده برمکیان به‌بغداد رسید هنگامه‌ئی رخ دادودرهرخانه رستاخیزی برپاگشت وچشمی نماندکه برروزگار زار آنها

گریان نگردد، گروهی از کنیزان و بانوان دوستداران آنها موی کنان و مویه کنان اشعار جانسوزی در این مصیبت بزرگ و جانفرسا میخواندند و در فاصله اشعار خود کلمه یاموالی (بصیغه جمع یامواليا) را تکرار میکردند که بعدها این سبك و وزن شعر بنام موالي شهرت یافت .. مانند :

يادارَ اَيْنَ مُلوكُ الاَرْضِ والفُرْسِ؟
اَيْنَ الّذِيْنَ حَمَوْها بالقَنا و التُرسِ؟
قالتْ تَراهمْ رِمَماً تحتَ الاراضي الدُّرسِ
واَكَي غُرابُ الْبَيْنِ و رَفْرَفْ حَواليا
ياموالِيا

ای کاخ ! شهریاران روی زمین و ایرانیان چه شدند ؟ آنها که ترا باشمشیر و ژوبین، نیزه و سپر حمایت میکردند کجا رفتند ؟
شاید بزبان حال بگوئی که استخوان همگی آنها در زیر توده های سرد و فسرده خاك پوسیده شده و بوم شوم بالای این خرابه ها بال و پر گشوده است .

هارون پس از اطلاع از تأثر عمومی وسیله منادیان خود در شهر اعلام کرد هر کس که نام برمکیان را برزبان آورد و یا شعرا اشعاری در سوگواری آنها بگویند مجازات خواهند شد، ولی چون محروم شدن کشور از خدمات آنان و کشته شدن جعفر یك پیش آمد عادی نبود مردم فرمان خلیفه را نادیده گرفته همگی بعزاداری پرداختند، مردها شعارهائی بر روی پارچه-های سفید نوشته در کوچه ها و شاهراهها آویزان میکردند و با آنکه پاسبانان این پارچه‌ها را میسوزاندند[۱۸۵] و اجتماعات را برهم میزدند بازهم درگوشه و کنار چند نفر دورهم جمع شده از آنها ذکر خیر میکردند

وازشعرا میخواستند تا درمصیبت آنها اشعار جانگدازی بسرایند حتی شعرای دربار با آنها همدردی میکردندوشاید تاآن تاریخ درمرگ هیچ یك ازبزرگان اسلام چنان ماتم عمومی برپانگردیده بود. اینك نمونه‌ئی از مرثیه‌های چندتن از شعرای سرشناس آن عصررا باطلاع خوانندگان میرسانیم :

سیف بن ابراهیم

هَوَتْ أَنْجُمُ الجَدْوىٰ وشَلَّتْ يَدُ النَّدىٰ وغاضَتْ بِحارُ الجُودِ بَعْدَ البَرامِكِ هَوَتْ أَنْجُمٌ كانَتْ لِأَبْناءِ بَرمَكٍ بِها يَعْرِفُ الحادي طَريقَ المَسالِكِ	پس از برمکیان ستارگان بذل و بخشش ازآسمان بزمین فرودآمدندو دست سخاوت از کارافتاد و دریای جود وکرم خشك گردید ، ستارگان خاندان برمك که راهنمای ساربانان دربیابانها بودند، یکباره افول کردند

www.tabarestan.info تبرستان

ابونواس

یاغائِباً فِی الثَّرىٰ تَبْلىٰ مَحاسِنُهُ اللهُ یُولیكَ غُفْراناً وإحْساناً إنْ كُنْتَ جُرِّعْتَ كأسَ المَوْتِ واحِدَةً فِي كُلِّ یَومٍ أَذُوقُ المَوْتَ أَلْواناً	ای خفته درگور که صفات نیك تو برسرزبانها است ! خدا ترا غرق آمرزش ورحمت خود بفرماید ، اگر تو یکبار جام مرگ را سرکشیدی‌ولی‌من‌روزی‌هزار بارمزه مرگ را می‌چشم .

دعبل خزاعی

ولمّا رأيتُ السيفَ جندلَ جعفراً
ونادى منادٍ للخليفة في يحيى

بكيتُ على الدنيا و أيقنتُ انّما
قصارى الفتى فيها مفارقة الدنيا

لايّهمُ ابكي الفضلْ ذي الندى
ام الشيخ يحيى او لمحبو بناموسى

ام الملك المصلوب من بعد عزّة
ام ابكي بكاء المعولات على الثكلى

لكلكم ابكي بعينٍ غزيرة
وقلبٍ قريحٍ لايموت و لايحيى

بني برمكٍ كنتم نجوماً مضيئة
بها يهتدي في ظلمة الليل من أسرى

وقتی که دیدم جعفر را با شمشیر بخاك و خون افکندند و جارچی خلیفه راجع به یحیی درکوچه ها ندا در داد.

بردنیای فانی و زندگانی آن بسی گریستم و یقین کردم که آخرین مرحله زندگانی بشر همانا مرگ و سفر به آخرت است.

بر کدام یك ازشماها بگریم؟ آیا برفضل بخشنده و رادمرد یا بر یحیی سالخورده یاموسی عزیز خود اشك بریزم؟ یا برای شاهزاده‌ئی که پس از دوران عزت بالای جسر بدار آویخته شده، یامانند زنان داغدیده شیون و زاری بکنم؟

ولی من با چشمانی خونبار و دلی داغدار برهمگی شما میگریم و هیچ قرار وآرام ندارم.

ای برمکیان! شما چون ستارگان درخشنده آسمان بودید که مسافران شب در پرتو روشنائی شما راه خود را پیدامیکردند!

www.tabarestan.info تبرستان

عبدالمطلب رقاشی

هَذا الخالونَ عن شجوی فناموا
وعینی لا یُلائمها منامْ
و ما سهری لانی مستهامُ
اذا أرِق المحبُّ المستهامْ
ولکن الحوادث أرقتنی
فلی سهر اذا هجد النیامُ
أُصِبتُ بسادةٍ کانوا عیونا
بهم نُسقی اذا انقطع الغمام
فقلتُ وفی الفؤاد ضریمِ نارٍ
وللعبراتِ من عینی انسجامُ
عَلی المعروفِ والدنیا جمیعاً
لِدولة آل برمکَ السلامْ
جزعتُ علیك یا فضل بن یحیی
و من یجزع علیك فلا یلامُ
فلم ار قبل قتلك یا بن یحیی

آنها که دلهایشان از غم و اندوه خالی بود همگی بخواب ناز رفتند درحالی که خواب بر چشمان من حرام گردیده است، اگر عاشق بیقرار بی‌خوابی بکشد ولی بیداری من ناشی از عشق و دلدادگی نیست
بلکه پیش آمده‌ای ناگوار خواب را از دیدگانم ربوده و از اینرو هنگام خواب و آسایش دیگران من شب زنده داری میکنم. من از مصیبت سرورانی که در خشکسالی سرچشمه جود و کرم بودند و مزرعه وجود خود را از فیاضی آنها سیراب میکردیم، داغدار شده‌ام.
در حالی که از آتش هجران آنها سوخته و اشك از دیدگانم سرازیر بود گفتم
پس از برمکیان آزادگی و مردانگی و تمام خوشیهای زندگانی این دنیا را باید بدرود گفت ..

www.tabarestan.info تبرستان

حساماً فلّه السیفُ الحسامْ

أألهوُ بعدکم واقرّ عیناً

علی اللهو بعدکم حرامْ





ای فضل پسر یحیی! بر تو زاری و بیتابی میکنم و هر کس که در مصیبت تو بیقراری کند در خور سرزنش نیست ای جعفر فرزند یحیی! پیش از کشته شدن تو بخاطر نداشتم که شمشیر شمشیر دیگری را ببرد و از کار بیندازد .

آیا پس از مرگ شما میتوانم از خوشیهای زندگی بهره‌مند شده و دیدگانم روشنی بخش گردد ، در صورتیکه پس از شما تمام مسرات زندگانی بر من حرام گردیده است .



وکیف یطیبُ لی عیشٌ وفضلٌ

اسیرٌ دونه البلدُ الشآمْ

وجعفرُ ثاویاً بالجسر ابلَتْ

محاسنه السمائمُ والقتامْ

اقولُ وقمتُ منتصباً لدیه

الی أن کادَ یفضحنی القیامْ

اما والله لولا خوف واشٍ

درحالی که فضل در آن شهر شوم زندانی، و نعش جعفر روی پل آویخته و محاسن او را گرد و خون فرا گرفته است، چگونه زندگانی در این دنیا برایم گوارا خواهد بود ؟

من در پای نعش او ایستاده و چنان بر او سوگواری میکردم که نزدیک بود سبب رسوائی من شود . بخدا قسم!

www.tabarestan.info تبرستان

وَ عينٌ للخليفة لا تَنامُ
لَطُفنا حولَ جِذْعِكَ واستَلَمنا
كما للنّاس بالحجر استلامُ

که اگر بیم از سخن چینان و مراقبت خلیفه نمی‌بود هر آینه مانند طواف حاجیان بدور حجر الاسود در کعبه من نیز گرد نعشت گردیده و از آن تبرک می‌جستم

انس بن ابی شیخ

لَعَمرُكَ مافي الموت عارٌ على الفتى
اذا لم تُصِبهُ في الحياةِ المعايرُ
ومن كانَ مّما يُحدثُ الدهرُ جازِعاً
فلابدَّ يوماً أن يُرى وَ هُوصابرُ
فلا يُبعدَنْكَ اللهُ عنّي جعفراً
بروحي وَ لودارت على الدوائرُ
فياليتَ لاانفكُّ أبكيكَ مادعت
على فَنَنٍ ورقاءُ اوطارَ طائرُ

بخدا قسم، مرگ برای نوجوانی که دفتر زندگانی او پاك باشد ننگ و رسوائی نیست.
هر آن کس که از پیش آمدهای روزگار قرار و آرام را از دست دهد، بناچار روزی در برابر مصیبت باید شکیبا باشد.
جعفر! اگر تمام غم‌ها و مصیبتهای دنیا در کامم فروریزد ولی خدا نکند که روح پاك تو از من دوری جوید.
و تا زمانی که فاخته‌ها بر شاخسارها نغمه سرائی کرده و گنجشکان در فضا پرواز میکنند، بسوگندی که خورده‌ام بر تو اشك خواهم ریخت

اشجع سلمی

وَلّی عَنِ الدُّنیا بَنو بَرمك
فَلَو تَوالَی النّاسُ مازادوا
کَاَنَّما اَیّامُهم کُلُّها
کانَتْ لِاَهْلِ الارضِ اَعْیادُ

برمکیان از دنیا رخت بربستند و نسل‌های پی در پی بشر در فضائل بپای آنان نمیرسند گوئی سراسر روزگار آنها برای مردم دنیا روزهای جشن و شادمانی بود

قدسادَ دهرُ بَنی برمك
ولم یَدَعْ فیهم لنا لُقیا
کانوا وُلِیَ الخیرِ وهُم اهلُه
فارتفعَ الخیرُ عن الدنیا

زمانه چنان برمکیان را از دست‌ما ربود که دیگر دیدار آنها غیرممکن است
تمام‌افراد این‌خاندان خیرخواه ونکوکار بودند واکنون خوبیها از صفحه روزگار برچیده‌شده است

www.tabarestan.info
تبرستان

صالح اعرابی

لقدخانَ هذا الدهرُ ابناء برمك
وایُّ ملوكٍ لم تَخُنْها دُهورُها
ألم‌یكُ یَحیی والی الارض کُلِّها
فاضحی کَمَن وارتْهُ مِنّا قبورُها

روزگار درحق برمکیان سست عهدی وخیانت کرد ولی باید دید که با کدام یك‌از بزرگواران‌و شهریاران بیوفائی نکرده است ؟ آیا یحیی برمکی که اکنون مانند دیگران در گور خود آرمیده وقتی بر سرزمینهای بزرگ حکمفرمائی نکرده بود ؟

طبری روایت میکند ابراهیم‌بن نهیك از کشته شدن جعفر به

اندازه‌ئی پریشان خاطر شده بود که بیشتر اوقات میگریست و فریاد می‌کشید : **واجعفراه ! واسیداه !** من‌قاتل تورا خواهم‌کشت .. تاآنکه **هارون** روزی اورا طلبیده شراب زیادی باوخورانید بعدبرایش گفت‌من‌هم ازکشته‌شدن جعفر سخت پشیمانم ! ابراهیم گفت گناه‌بزرگی مرتکب‌شدی وخدا ازسر تقصیرت درگذرد ! رشیداز سخنانش بخشم‌آمده‌دستورداد تا فوری اورا بکشند .

در زندان بغداد

فضل بیش‌از سایر افرادخانواده درزندان بیتابی میکرد، ازخوردن وآشامیدن خودداری مینمود وازخدا آرزوی مرگ میکرد ، همین که **هارون** ازحالش اطلاع یافت یکی ازشبها بزندان رفته ضمن‌سخنانی برایش‌گفت که جعفر مردی‌تبهکار وحق ناشناس بود وبارها مراعلیه‌تو تحریک میکرد و نمیدانم برای‌چه‌این اندازه برایش‌دلسوزی واظهار تأسف میکنی !! فضل‌که عنان شکیبائی را ازدست داده بود باصدای بلند بنای‌گریستن گذارد ... خلیفه او رادر آغوش گرفت وردای خودرا بردوشش انداخت ، سپس خوراك طلبیده اورا وادار بخوردن‌کرد ... آنگاه فضل‌روبدو نموده گفت شاید اوچنان بوده که‌میفرمائید ولی‌درهر حال سزاوار کشتن نبود وامیرالمؤمنین دیگروزیری مانند جعفر پیدانخواهند کرد ... اکنون نمیدانم سرنوشت من و پدرم بکجا خواهدکشید ... رشید ازشنیدن سخنان او سربزیر افکنده چیزی نگفت و درحال خشم بیرون رفت و از آن شب زندانیان برمکی بیش ازپیش زیرفشار وشکنجه قرارگرفتند .

ابوالحسن بن‌حسین حکایت میکند که پس‌از چند روز دیگر مسرور بهمراهی چندتن از غلامان بزندان رفت وبدستور خلیفه صورت

www.tabarestan.info طبرستان

دارائی برمکیان‌را ازفضل مطالبه‌نمود واودر جوابش گفت‌دارائی‌ما در راه خداصرف‌شده وماهمواره مال‌راوسیله حفظ‌آبروی خودقرار داده‌ایم.

ناگهان مسرور برآشفت و بهمراهان خود دستور داد تا دویست ضربت تازیانه‌باو بزنند وپس‌از ساعتی‌فضل ازشدت‌درد ازهوش رفت. من سرش را در دامن گرفته بدلداریش پرداختم تا آنکه کم‌کم چشمانش را باز کرد و برای تسکین دردهای خود پزشکی بر بالین طلبید، آنگاه رو بمن کرده گفت‌یکی ازخوبیهای پدرم در حق **هارون** این بودکه **هادی** قصدکشتن او را داشت ولی در اثرکوشش و تلاش پدرم از مرگ نجات یافت سپس با دستیاری‌او برمسند خلافت نشست او شیرمادر مراخورده و برادر رضاعی من‌بود و بواسطه فداکاریها و تدبیرات جنگی پدرم درتمام لشکرکشی‌ها پیروز میشد، ما هیچگاه باموال خلیفه دست خیانت دراز نکرده و هیچوقت بدخواه او وکسانش نبوده‌ایم و اینک ما را به‌بهانه مصادره دارائی موهوم زندانی میکند و ترسی از خدا ندارد، ولی مسلمانان رفتار ظالمانه و بیدادگری‌اورافراموش‌نخواهندکرد. سپس‌این‌دوبیت را خواند:

إلَى اللهِ فیما نابَنا نرفعُ الشَّکوَی
فَفِی یَدِهِ کَشفُ المَضَرَّةِ و البَلوَی
خَرَجنا مِنَ الدُّنیا وَنَحنُ بِأهلِها
فَلانَحنُ فِی الأَمواتِ فیها ولاالأَحیا

از این مصائب جانگداز بدرگاه خدا شکایت‌میکنیم زیرا دفع‌تمام بلاها و بدبختیها در دست قدرت اوست، ماکه نه درشمار زندگان و نه در ردیف مردگان بشمارمیرویم، دنیارا بدرود میگوئیم.

خبر مجازات فضل دربغداد انتشار یافت و دلهای‌مردم از شنیدن‌آن بدرد آمد چنانکه پدر سالخورده و دنیادیده‌اش خواست ازشدت تأثر خودکشی

کند ولی زندانبانان از او جلوگیری کردند.

نامه یحیی

پس از این پیش آمد یحیی نامه بلندبالائی از خدمات صادقانه خود و فرزندانش به خلیفه نوشت و در پایان آن یادآور شد چون آفتاب عمرش بلب بام رسیده از ماندن در زندان و کشته‌شدن و شکنجه دادن فرزندانش هیچ افسوس نمیخورد و تنها چشم امیدش به کرم و لطف پروردگار است ...

هارون در پاسخ آن نامه بنگارش این اشعار اکتفا نمود:

یا آلَ برمکَ انّکم	ای خاندان برمک شما، فرمانروایان
کنتم ملوکاً عاتیه	سرکشی بودید، شما نافرمانی کرده
فعصیتموا وطغیتموا	و گردنکشی کردید و در برابر
و کفرتموا نعمائیه	نعمتهای من ناسپاسی کردید و این
هذی عقوبة من عصی	سزای کسی است که از بالادست خود
من فوقه و عصانیه	و من سرپیچی کند.

بعد این آیه شریفه را نوشت: وضرب الله مثلاً قریة کانت آمنة مطمئنة یاتیها رزقها رغداً من کلّ مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانو ایصنعون یعنی: و خدا برشما مثل آورد مثل شهری را (چون شهر مکه) که در آن امنیت کامل حکمفرما بودو مردمانش درآسایش و آرامش بسرمیبردند وازهرجانب روزی فراوان بآنها میرسید تا آنکه اهل آن شهر نعمت خدارا کفران کردند، خداهم بسبب آن کفران و معصیت طعم گرسنگی و بیم وهراس را بآنهاچشانید..

پس از خواندن پاسخ خلیفه یحیی یقین کرد که کار ازکار گذشته و

www.tabarestan.info تبرستان

دیگر از سیاهچال زندان رهائی نخواهد یافت.

تأسف هارون

با تمام این مراتب هارون از کشته شدن جعفر بسیار پشیمان و اندوهناك بود و کمتر وقتی از فکر او بیرون میرفت. **ابوالحسن علوی** حکایت کند روزی خلیفه مرا در خلوت طلبیده گفت میخواهم پرده از روی رازی بردارم که نباید آنرا برای دیگران فاش سازی. من بر اثر رشك و حسد بدوران برمکیان پایان دادم و ای کاش مرتکب چنین اشتباه بزرگی نمیشدم.. بطوریکه می بینی آتش فتنه و فساد در هر گوشه و کنار زبانه کشیده و خودم باید امنیت و آسایش عمومی را برقرار سازم در حالی که **برمکیان** با حسن تدبیر و سیاست عاقلانه خود تمام این نابسامانیها را اصلاح میکردند.. در جوابش گفتم شدنی شد دگر چه خواهد شد! اکنون پشیمانی سودی ندارد و مصلحت آنست **فضل بن ربیع** راکه پرورده همین خاندان است برمسند وزارت بنشانید.. گفت او شایستگی این وظیفه خطیر را ندارد ولی در صورت اجبار چنان خواهم کرد.

مرگ محمد و مادر فضل

درسال ۱۸۸ هـ محمد برمکی یکی از فرزندان یحیی در زندان درگذشت ، **هارون** در مراسم دفن او شرکت جست وکمی پس از او مادر او در زندان **رقه** ازدنیا رفت و **رشید** ازمرگش بسیار افسوس خورد و بدستور او در دیر **ماسرجیس** کنار فرات آرامگاهی برایش ساختندکه تازمان محمود غزنوی بنام **قبهٔ برمکیان** باقی بود.

مرگ یحیی

اودرسال ۱۹۰ هـ. درسن شصت‌وچهارسالگی و در حالی که‌دوتن ازفرزندانش هنوزدر زندان بودند

زندگی‌را بدرود گفت و چند روز پیش‌از مرگ خود نامه‌ئی بمضمون زیر وسیله فضل برای رشید نوشت تا بدست او برساند: قَد تَقَدَّمَ الْخَصْمُ الی مَوْقِفِ الفصل والمُدَّعی عَلَیهِ فی الاَثَرِ والحاکِمُ لایَحْتاجُ الی بَیّنَه.. مدعی برای دادخواهی در برابر دادگاه حاضر شد و خوانده پشت سر او حضور یافت و دادرس دیگر احتیاجی به گواهان نخواهد داشت. سپس این اشعار را در پایان نامه‌اش نگاشت:

سَتَعْلَمُ فی الحساب اذا الْتَقینا
غداً یوم القیامِ مَن الظّلومُ
و یَنقَطِعُ التَلَذُّذ عن اناسٍ
مِن الدنیا و تَنقَطِعُ الهمومُ
تَنامُ و لم‌تَنَم عنک المنایا
تَنَبَّه للمَنِیَّه یا نَؤومِ
و حقّ الله انّ الظُلم لؤمٌ
و انّ الظُلمَ مرتَعه وَخیمُ
الی دَیّان یَوْم الدین نمضی
وعند الله تجتمع الخصومُ

در روز رستاخیز که بیکدیگر میرسیم معلوم خواهدشد ستم پیشه کیست؟ خوشیها و لذتهای زندگانی این دنیا تمام‌میشود و روزگار غم و اندوه نیز بپایان‌میرسد. ای خلیفه، تو که درخواب غفلت هستی از مرگ برحذر باش و بدان که اجل در کمینت نشسته‌است! بخدا قسم که ستمگری از پستی و فرومایگی بشر و چراگاه بیداد بسیارخطرناک‌است دشمنان در پیشگاه عدالت خدا جمع‌میشوند و همگی سوی مالک روز جزا خواهیم شتافت.

هارون از خواندن این نامه بگریه افتاده گفت بخدا قسم یحیی نمرده بلکه بامرگ او مردانگی و بزرگواری از دنیا رخت بربسته و من عاقل‌ترین دوستان خودرا ازدست داده‌ام.

درگذشت فضل

این فرزند برومند یحیی درسال ۱۹۳ هـ. درسن ۴۵ سالگی در **رقه** از دنیادرگذشت وکنار آرامگاه پدرش بخاک سپرده شد، شعرا مرثیه‌های زیاد درمرگ او گفتند و ازآن جمله **رقاشی** اشعار جانگداز زیر را سرود:

الآن استرحنا واستراحت رکابُنا
وأمسك من یُجدی و من کان یجتدی
فقل للمطایا قد امنت من السُّری
وطیّ الفیافی فدفداً بعد فدفدِ
فقل للعطایا بعد فضل تعطّلی
وقل للرزایا کلّ یوم تجدّدی
الا انّ سیفاً برمکیاً مهنّداً
اصیب بسیفٍ هاشمیٍّ مهنّد

ما و همراهانمان دیگر راحت شدیم زیرا عطابخش و عطاخواه هردو از کارخود دست کشیدند. ای شاعر! به‌ناقه‌ها بگوکه از رنج سفرهای خسته‌کننده و صحرا نوردی آسوده شدید.

پس‌از فضل به جوانمردی بگو که بساط خود را برچینند و به‌پیش‌آمدهای ناگوار روزگار گوش‌زدکن که هرروز خودنمائی کنند. هان! شمشیر هاشمی شمشیر برمکی هندی را ازکار انداخت!

دل عبرت بین

یکی از روزهاکه **هارون** برای شکار بیرون رفته‌بود، گذارش بیکی از کاخ‌های متروك برمکیان افتاد، از اسب پیاده‌شده با چندتن از همراهان بدرون عمارت رفت. چنانکه میدانیم مردم در هرعصر و زمان بنوشتن یادگاریها واشعار عبرت انگیز بر در و دیوار آثار و بازمانده‌های بزرگان عادت کرده‌اند. خلیفه هنگام گردش درکاخ ناگهان ازحرکت بازایستاد و این اشعارکه با

www.tabarestan.info تبرستان

زغال و خطی خوانا روی دیوار یکی از ایوان‌ها نوشته شده بود نظرش را جلب کرد:

یا منزلاً لَعِبَ الزمانُ بأهله
فأبادَهم بتفرّقٍ لایُجمَعُ
انّ الذین عهِدتُهم فی مامضیٰ
کان الزّمانُ بهم یدُرُّ وینفعُ
اصبحتَ تَفزَعُ مَن راكَ وطالما
کنّا الیك من المهاول نفزعُ
ذَهَبَ الذین یُعاش فی اکنافهم
وبقی الذین حیاتُهم لاتَنفعُ

ای منزلگه آزادگان! که سرنوشت ساکنان تو بازیچه دست روزگار غدار گردیده و تار و پود اجتماع آنان گسیخته شده و دیگربار دور هم‌جمع نخواهند شد. کسانی را که بخاطر دارم سراسر زندگانیشان نیکی و خدمت بخلق خدا بود، وما که هنگام هجوم مصائب بتو پناهنده میشدیم اکنون از دیدارت بیمناك و هراسان میگردیم .. افسوس! آزادگانی که مردم در زیر سایه آنها زندگی میکردند همگی کاروان‌سفر بربستند و فرومایگان جایگزین آنان شدند.

رشید از خواندن این اشعار حالت تأثر برایش دست‌داد و از **اصمعی** که همراهش بود پرسید آیا از سوانح زندگانی برمکیان چیزی بخاطر داری؟ او در جواب گفت بلی، روزی شاعری بیابان‌گرد اشعاری برای فضل‌خواند و هزاردرهم از او صله گرفت ولی ناگهان اشك ازدیدگانش سرازیر گشت.. فضل از روی تعجب پرسید دیگر برای‌چه گریه میکنی وآیا مبلغی بیش از این انتظار داشتی؟ گفت از این جهت میگریم که پس از درگذشت شما جوانمردان ازاین‌دنیا، معلوم نیست بر ما تیره‌بختان چه خواهد گذشت و

www.tabarestan.info تبرستان

دیگر چه‌کسانی برما ترحم خواهند کرد؟.

لَعَمرُكَ ما الرَّزِيَّة فقدُ مالٍ
و لافرسٌ يموتُ و لابعيرُ
ولکنّ الرَّزِيَّةَ فقدُ حُرٍّ
يموتُ لموتهِ خلقٌ كثيرُ

بخدا قسم که از دست دادن دارائی وتلف شدن اسب و شتر مصیبت نیست، بلکه بدبختی بزرگ مرگ مرد آزاده است که از مرگش خانمانها برباد میروند.

درگذشت رشید

حسن بن عبدالله کاتب روایت میکند در سال ۱۹۳ه. آتش فتنه وشورش در خراسان شعله‌ور گردید و **هارون** برای سرکوبی شورشیان و برقراری امنیت به‌خراسان عزیمت کرد ولی درجرجان بیمارشد و پس‌ازکمی بهبودی ازآنجا به طوس رفت. خبر ناخوشی فضل بیشتر اورا پریشان‌خاطر ساخت و به **فضل ربیع** وزیرخود دستور داد تا فوری **فضل برمکی** را بخراسان احضارکند ولی او دراجرای این فرمان کوتاهی کرد تا آنکه فضل‌دراثر ناخوشی در زندان درگذشت وکمی پس از آن تاریخ رشید نیز با هزاران آرزو زندگی را بدرود گفت.

پس‌از مرگ او **امین** در بغداد و **مأمون** در مرو بر سریر خلافت نشستند. **فضل بن ربیع** که ازطرفداران امین بود بغداد را مرکز خلافت قرارداد وخزانه‌کشوروفرماندهی سپاه رابدو تفویض کرد ولی **فضل بن سهل** بپاس دوستی دیرینه بامأمون بیعت کرد. پس ازجنگهای سخت و خونین میان طرفداران دو برادر سرانجام براثرحسن تدبیر وفداکاریهای **طاهر ذوالیمینین** مأمون خلیفه مستقل مسلمین گردید وفوری دستورداد تاتمام برمکیان را آزاد ساخته خلعت‌ها وانعامات زیاد بآنها بدهند.

www.tabarestan.info تبرستان

مرثیه خوانی

مسرور روایت میکند که روزی مأمون مرا بحضور طلبیده پرسید بطوریکه بمن خبر داده‌اند هرشب پیرمردی درپاس آخرشب بیکی از خانه‌های فروریخته برمکیان رفته اشعاری درسوگواری آنان میخواند و پس از آرامش خاطر از آنجا بیرون آمده دنبال کار خود میرود، میخواهم اورا پیش من بیاوری ... مسرور بهمراهی چندتن از غلامان پیش از سپیده دم بآن خرابه رفت، پس ازکمی انتظار دید غلامی صندلی آهنی آورده درگوشه‌ئی گذارد بعد پیرمرد ژولیده موئی روی آن نشست آنگاه اشعار جانسوزی درمصیبت برمکیان خوانده بشیون و فغان پرداخت، همینکه خواست از خرابه بیرون رود مسرور دستش را گرفته باسایر غلامان اورا بدارالخلافه بردند. خلیفه علت این سوگواریهای شبانه را از او پرسید وی سرگذشت پرملال خود را چنین آغاز کرد:

من منذر پسر مغیره دمشقی هستم. وقتی از توانگران شهرخود بودم وبا زن وفرزندانم روزگاری را درآسایش و خوشی بسر میبردیم، ولی بر اثر پیش آمدهای روزگار دولت وثروت خود را ازدست دادم وکارم بجائی رسید که بافروش جامه های نیمدار مردانه وزنانه امرارمعاش میکردیم، بناچار دست زن وبچه‌های خودراگرفته از دمشق به بغداد آمدم و پس از جستجوی زیاد برای پیداکردن کار مرا به برمکیان راهنمائی کردند.
من زن وفرزندانم را درمسجدی گذارده خودم بخانه یحیی برمکی رفتم. خانه بسیاربزرگی بود، میهمانان دورتادور تالار نشسته و خود یحیی در کناری از واردین پذیرائی میکرد. من درگوشه‌ئی سر بگریبان فروبرده تمام در فکرزندگانی جگرگوشه‌های خود بودم.. تـا آنکه غلامان و

www.tabarestan.info تبرستان

خدمتکاران خوان طعام گستردند وانواع خوراکهای لذیذ برای میهمانان آوردند . آنگاه گماشتگان طبق‌هائی ازنقره‌که در وسط هرکدام هزار دینار بودآورده دربرابرهریك ازحاضران طبقی گذاردند ویکی‌ازآنهارا روبروی من قراردادند.. میهمانان کم کم ازجابرخاسته پس‌ازسپاسگذاری وخداحافظی ازمیزبان ازخانه بیرون رفتند ولی‌من همچنان درجای خود نشسته جرأت برداشتن انعام یحیی را نداشتم .. تا آنکه اومرا نزد خود طلبیدوازروی مهربانی جویای حالم گردیدوهمینکه‌سرگذشت‌خودرا برایش گفتم یکی‌ازپسرانش‌را احضارکرده برایش گفت این‌میهمان ما از دودمان بزرگی است فوری اورا بخانه ببر و بوظایف میهمانداری قیام کن.. من یك شب میهمان اوبودم ولی‌ازخیال زن وفرزندان آرامش نداشتم و چون ازاوجویای‌حال‌آنهاشدم گفت‌نگران مباش زیرا خدا روزی رسان است.. صبح روز بعد او مرا بدست برادر خود عباس سپرد و اونیز شب از من پذیرائی کرد .. خلاصه هشت شب تمام میهمان فرزندان یحیی بودم و روزنهم نوبت جعفر رسید وروزدهم غلامی آمده مرا بخانه بسیارباشکوهی راهنمائی کرد وگفت اکنون می‌توانی بازن وفرزندانت براحتی‌بسربری.. ازدیدن اثاثه فاخرخانه و لباسهای گرانبهای زن وبچه‌ها هوش‌ازسرم بدر رفت .. بلی سیزده سال تمام درسایه جوانمردی و انعامات این خاندان براحتی زندگی کردم تا آنکه آن مصیبت بزرگ فرارسید . ازآن تاریخ ورق زندگانی من برگشت و دارائی من درمقابل مالیات دولت توقیف گردید وازهرطرف درها برویم بسته شد..ازاین‌جهت شبها برای دلداری خود بیکی‌ازخانه‌های فرو ریخته و ویرانه آنان میروم و بیاد نیکیهائی که در حق من و فرزندانم کرده‌اند زبان گرفته نوحه سرائی میکنم :

سنگدل آنکه چون بمنزل یار بگذرد نگذرد ز صبر وقرار
بیقراری و بیخودی نکند ترك آئین بخردی نکند !!

مأمون ازشنیدن سرگذشت غم انگیز منذر بسیارمتأثر شده فرمان داد تا املاکش را باو برگردانند وازمالیاتهای عقب افتاده معافش کنند.. پیرمرد همینکه فرمان خلیفه را شنیدبی‌اختیار اشك ازدیدگانش سرازیر شد .. خلیفه پرسید دیگربرای چه میگریی ؟ گفت این بزرگواری خلیفه نیز از طفیل برمکیان است .. هذا ایضا من صنائع البرامکة زیرا اگر من برای آنها ماتم نمیگرفتم امیرالمؤمنین از روزگار سیاهم باخبر نمیشدند و دارائی بر باد رفته دوباره بدستم باز نمی‌گشت . مأمون گفت لعَمری هذا ایضاً من صنائع البرامکة بخداقسم چنین است که میگوئی.. و از آن تاریخ گفته منذر از امثال سائره عرب گردید.

عزت وذلت

زشرح قصه ما رفته خواب ازچشم خاصان را
شب آخر گشته و افسانه از افسانه میخیزد

خلیع [۱۸۶] شاعر روایت میکند زمانی که فضل برمکی [۱۸۷] وظایف لشکری راعهده دار بود روزی مرا نزد خودفراخواند ومن‌ازبیم بدخواهان وسخن‌چینان هراسان بخانه‌اش رفتم ... همینکه وارد شدم دیدم مجلس بزمی آراسته ونزدیك سیصدتن‌ازکنیزان بخوانندگی‌ونوازندگی‌مشغول‌اند. فضل از دیدارم خوشوقت شد ومژده داد چون خداوند نوزاد پسری باو عطا فرموده دوبیتی بدین مناسبت برایش بگویم ، من نیز بی‌درنگ گفتم:

وَنُفَرِّحُ بالمولُودِ مِن آلِ برمكٍ از نوزاد خاندان برمك شادی
بُغاةُ النَّدَی والسَّیفِ والرُّمحِ والفَضْلِ می‌کنیم چون همگی آنها خواهان

وَ تَنبَسِطُ الآمالُ فیهِ بِفَضْلِهِ
وَلاسِیَّما إِنْ کانَ وَالِدُهُ الفَضلُ

سخاوت وشجاعت و بخشش اند و از اینکه این نوزاد پسر فضل است امیدهای بیشتری به‌عطاو بزرگواری او میرود .

فضل برای این دوبیت دوازده هزار درهم ویحیی و جعفر نیز هر کدام معادل آن بمن صله دادند . این داستان مربوط بدوران عزت واوج قدرت آنان بود.. تاآنکه پس ازسالها سفری بمصر کردم، روزی درکوی فسطاط قاهره به گرمابه رفته کارگری برای اصلاح سروصورت خود خواستم . جوان لاغر اندام وگندم گونی آمد بتراشیدن سرم مشغول گشت ، نمیدانم چه شدکه بی اختیار مصراع اول این شعر وَیَفْرَحُ بِالمَولُودِ مِنْ آلِ بَرمَكٍ ازز بانم جاری شد.. ناگهان کارگر جوان بخود لرزیده تیغ ازدستش برزمین افتاد وازهوش رفت من سراسیمه سرش‌را بدامن گرفتم وبنوازشش پرداختم تاآنکه کم کم بهوش آمد وچشمانش را بازکرد ، چون علت تغییر حالش را پرسیدم گفت من همان نوزاد بد اختری بودم که بر اثر پیش آمدهای روزگار وگردش لیل ونهار بچنین سرنوشت شومی گرفتار گردیده‌ام.. در جوابش گفتم من نیزهمان شاعرشوربختی هستم‌که این اشعار را بمناسبت تولد تو سروده بود ، سپس مبلغ قابلی باو تقدیم داشتم ولی‌جوان از روی بزرگ منشی ازقبول هدیه من خودداری کردوبی‌آنکه سخنی بر زبان آرد ازگرمابه بیرون رفت .

سبحان مُحَوِّلِ الحولِ والأحوال

(پایان)

شماره پاورقی‌ها و مصادر کتاب

۱ـ کتاب البلدان همدانی چاپ لیدن ص ۳۲۲ ماده بلخ

۲ـ معجم‌البلدان یاقوت حموی چاپ مصر ص ۳۲۵ ج ۸ . این نویسنده کلمه نوبهار را از یکی از تاریخ های قدیمی ایران اقتباس کرده وسایر مطالب او باگفته عمر کرمانی مطابقت دارد .

۳ ـ طبق اوستا (کتاب مذهبی زرتشتیان) سرزمین خرم و شاداب نژاد آریا ای ران یا ای ری ان ا بوده است .

۴ ـ بعدها بنام همدان نامیده شد . این‌شهر در دامنه‌کوه الوند واقع گردیده و بواسطه آب فراوان رودخانه‌ها بسیار سرسبز و حاصلخیز وهفت دژ دور آنرا فراگرفته بود. بسیاری از بزرگان ودانشمندان مانند بدیع الزمان ، ابن خلوف و عین‌القضاه از آنجا برخاسته‌اند .

۵ ـ به شاهنامه فردوسی‌مراجعه شود .

۶ ـ پرسه یا پرسس در زبان یونانی‌نام استان فارس بود وسراسر کشور ایران را Persia میخواندند ولی از نظر جغرافیائی مفهوم ایران وسیع تر از پرسیا بود یعنی سه استان بزرگ میدیا ، فارس و پارتیا را ایران میگفتند .

۷ـ کتاب التنبیه والاشراف مسعودی چاپ لیدن ص ۹۱

۸ ـ شاهنامه ص ۵۹ ج ۳ چاپ بمبئی

۹ ـ کتاب التنبیه ومفاتیح‌العلوم خوارزمی ص ۹۸

۱۰ ـ کتاب نقش‌قدیم ایران چاپ بمبئی

www.tabarestan.info تبرستان

۱۱ـ تاریخ ادبیات ایران ـ پرفسور براون و کتاب التنبیه ص۹۵

۱۲ـ تاریخ کامل ابن اثیر ص۲۰۷ ج ۱ چاپ لیدن

۱۳ـ شاهنامه

۱۴ـ بگفته مسعودی پس از مرگ اسکندر از میان ۲۴۰ نفر فرماندادان (کدخداها) بزرگترین آنها اردوان بود و بابك مرزبانی اصفهان و فارس را برعهده داشت.

۱۵ - برخی از مورخین دوران حکومت ملوك الطوایفی را طبق تاریخ عهدجدید ۵۵۶ سال وفردوسی آن را دویست سال‌میدانند التنبیه ص۹۵ و کامل ص۲۸۰ ج ۱

۱۶- نزهة القلوب ص۳۹ چاپ بمبئی

۱۷ـ جلوس اکبرشاه غازی نسخه‌خطی کتابخانه حامددهلوی

۱۸ـ مرآة‌البلدان ـ صنیع الدوله چاپ تهران ۱۲۵۴ ه‍ ۰ و گنج دانش تألیف محمد تقی‌خان ماده بلخ، نزهةالقلوب چاپ لیدن ص۵۵ ، تذکره بلخ وتاریخ کامل ص ۱۸۰ ج ۱

۱۹ - بخت‌النصر ۵۲۵ ـ ۶۰۵ پیش‌ازمیلاد میزیسته

۲۰ - در اوستا بنام باخدی و بخل نیز ذکر گردیده است

۲۱ - ص ۴۱۰ چاپ مصر

۲۲ - تألیف محمد تقی‌خان بهادر ص۳۰

۲۳ - ملل ونحل‌شهرستانی وحالات کیومرث در شاهنامه

۲۴ ـ الکامل ص ۴۴ ج ۱

۲۵ - بعقیده ایرانیان درمکه معظمه معبدی بنام زحل وجود

www.tabarestan.info تبرستان

داشته وکاخ مشهور **بیت غمدان** درشهر **صنعاء** را پرستشگاه زهره می‌خواندند - درباره نجف اشرف و بیت‌المقدس نیز چنین داستانهائی را حکایت میکنند .

۲۶ ـ **دبستان‌مذاهب** ص۱۸

۲۷ ـ ایرانیان بتکده‌هائی را که درون آن هرگونه مجسمه بود هیکل‌میگفتند واعراب معابدی راکه داخل آن پیکره انبیاء وپادشاهان نصب میشد هیکل‌مینامیدند ـ **مفاتیح‌العلوم‌خوارزمی**

۲۸ ـ از نظرادب واحترام نسبت به پیامبران و بزرگان معمولا کلمه **شت** را بکار میبردند .

۲۹ ـ یونانیان شاهان‌ایران را**خسروس** میگفتند وتلفظ صحیح آن معلوم نیست . اعراب خسرو را **کسری** و جمع آن را **اکاسره** می‌گویند .

۳۰ ـ **دبستان مذاهب** ص ۲۹

۳۱ ـ **دبستان مذاهب** ص **۲۳**

۳۲ ـ **شاهنامه** ص ۵۰ ج ۱

۳۳ ـ **التنبیه والاشراف** ص ۱۵ و**مروج الذهب** ج ۱

۳۴ ـ **هفت قلزم** ص ۲۲

۳۵ ـ سودابه که معرب آن **سعدی** است دختر پادشاه یمن بود **کتاب‌التیجان** چاپ **حیدرآباد**

۳۶ ـ دارمستتر ج ۳

۳۷ ـ تذکره **بیوت‌النیران** ج ۱

۳۸ ـ **دائرة‌المعارف بریتانیکا** ج ۴ کلمه **بودا**

www.tabarestan.info
تبرستان

۳۹ ـ **مهاتمابودا** را در زبان پالی **بوداست**، در سنسکریت **بدهی‌ست**، درعبرانی **جوذافت**، درعربی **بوذاسف** و درفارسی **بودا سدی** میخوانند ـ **تاریخ بودا**

۴۰ ـ **زرتشت** را در عربی وفارسی بصورتهای گوناگون مانند: **زرتشتره، زردهشت، زراتشت و زرادست** مینویسند و تلفظ میکنند

۴۱ ـ **ملل و نحل** شهرستانی

۴۲ ـ بگفته فردوسی این آتشکده را **لهراسپ** برپا داشت

۴۳ ـ نام آن دو **هما** و **به‌آفرید** بود. درجنگ دیگری که اسفندیار درآن پیروزشد به شکرانه شکست دشمن با **هما** عروسی کرد.

۴۴ ـ **مروج الذهب** ج ۵ ص ۶

۴۵ ـ **معجم البلدان** ص ۳۲۰ ج ۸

۴۶ ـ **الهیربذی** بروزن **فعللی**: قاموس **المخصّص ابن‌سیده** ص ۶ ج ۱۴

۴۷ ـ **گشتاسب‌نامه** دقیقی چاپ بمبئی

۴۸ ـ کتاب **ماللهند** بیرونی و **دائرةالمعارف** اسلامی ج ۱

۴۹ ـ همه‌سوی شاه زمین آمدند   ببستند کستی بدین آمدند
(فردوسی)

۵۰ ـ **کتاب‌الوزراء** جهشیاری ص ۱۷۶ چاپ **آلمان**

۵۱ ـ **زندك** یعنی معتقد به **ژند** یا تفسیراوستا و در قدیم آنرا به پیروان مانی نیز میگفتند. فرقه باطنیه آنرا مرادف تأویل میدانند واعراب **زندیك** را بصورت زندیق یعنی گمراه و بی‌دین درآورده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

وبرخی ازمحققین میگویند که این کلمه از آرامی بزبان فارسی راه یافته است. تاریخ ادبیات ایران: براون ص ۲۸۱

۵۲ ـ **فرائداللغة** چاپ **بیروت** درحدود ۱۹۰۰ واژه‌های دخیل یابیگانه را در زبان عربی ذکر نموده است

۵۳ ـ یك نوع گاری چهارچرخ چوبی یا آهنی بودکه وسیله آن بر سپاه دشمن وسنگرهای او باروت وسنگ وحشرات گزنده پرتاب میکردند

۵۴ ـ سدانة یعنی نگهبانی. سَدَن،سُدن و سادِن: دربان و نگهبان خانه کعبه یابتکده راگویند: سَدَنَ الرّجل یَسدُنُ سَدْناً وسدانة ای خدم الکعبة او بیتَ الصّنم وعمل الحجابة» محیط المُحیط بطرس بستانی ج ۱ ص ۹۴

۵۵ ـ **روضة الصفاء** و **تاریخ برفی**. در **هفت قلزم** ص ۱۲۰ **چاپ کلکته** نوشته‌شده «برمك نام جای و لقب مردی است جعفر نام نسبش بملوك فرس میرسد». برخی ازمورخان این واقعه را به خلیفه **ولید بن عبدالملك** نسبت داده‌اند

۵۶ ـ **سیاست نامه - مبدأ ومعاد - کتاب البلدان**

۵۷ ـ صغانیان یاچغانیان سرزمینی خرم درماوراء النهرو نزدیکی شهر ترمذ بود: **نزهة القلوب** ص ۲۵۹

۵۸ ـ آتشکده نوبهار تازمان خلافت **هارون** برپا بود

۵۹ ـ **سرح العیون** شرح **رسالة ابن زیدون** ص ۱۰۰ و **تاریخ طبری**

۶۰ ـ مؤلف تاریخ **الفخری** مینویسد: **کانوا قدیماً علی دین المجوس ثم أسلم مَن اسلم منهم وحَسُن اسلامهم**.. برمکیان در قدیم

آتش‌پرست بودند بعد اسلام اختیار کردند و در دین تازه خود پایدار و استوار ماندند. «

۶۱- برای اطلاع از تاریخ شاماتـ در زمان شاهان بابل و ایران و رومی‌ها و بعد عصر خلفای عباسی و فاطمی و سلجوقی و دوران جنگهای صلیبی رجوع شود به کتابهای **جام جم** ، سفرنامه **ابن جُبیر** ، **یاقوت** ، **نُزهَةُ القلوب** و **فریدة العجائب** ابن وردی

۶۲- **طبری کبیر** ص ۱۱۸۱

۶۳- **حجاج بن یوسف** والی عراقین(۹۵-۴۱ ه.) در خونخواری و آدم‌کشی کم‌نظیر بود . بیشتر پیشوایان و ائمه‌دین را شکنجه و آزار میداد، مردان و زنان را در زندانهای روباز بزنجیر می‌بست سپس امر بکشتن آنها میداد ، درعین‌حال مردی سیاستمدار و باتدبیر ، خطیب و سخنور بود و برای جلوگیری از غلط خواندن بخصوص قرائت قرآن‌کریم به **نصر بن عاصم** دستور داد تا از آن پس نقطه و اعراب روی کلمات بگذارند

۶۴- **ابن خلدون** ص ۵۹ ج ۳- **کامل** ص ۲۰۰ ج ۵- سرح العیون ص ۱۰۰

۶۵- **تاج العروس** ص ۱۰۹ ج ۷

۶۶- **الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه** : تألیف ابن‌طقطقی ص ۱۲۶

۶۷- کنیزان بدستور خاتون خود **ام‌خالد** مروان را در خواب خفه نمودند

۶۸- **یعقوبی** ص ۳۸۵ و **طبری** ص ۱۵۹۲

۶۹- **الفخری** ص ۱۳۶

۷۰- **عمر بن عبدالعزیز** از نظر عدل و داد، پرهیزکاری و خداشناسی

www.tabarestan.info تبرستان

پنجمین خلیفه اسلام بعداز خلفای راشدین بشمارمیرود ، اومسجد نبوی را توسعه داد ، باغ **فدك** را به‌بنی‌فاطمه برگردانید وازدشنام وناسزاگوئی امویان برسر منابر نسبت به‌حضرت امیر رسماً جلوگیری کرد و در پایان سده اول هجری ازدنیا رفت ومردم گمان میکردند انقلاب خونینی‌درعالم اسلام رخ داده وازمرگ اوضربه بزرگی بحکومت امویان وارد خواهد گشت .

۷۱ ـ **طبری کبیر** ص۱۴۸۸ ـ **اخبارالطوال**ص**۳۲۰** . برخی دیگر را زنده زنده درآتش سوزانندند

۷۱ ـ برای نخستین بار در تاریخ اسلام شغلی به **خالدبرمکی** ارجاع میگردد

۷۳ ـ کتاب **الاشراف** مسعودی ، طبری ص ۱۸۹۰

۷۴ ـ **طبری** ، **الکامل** .

۷۵ ـ **اخبارالطوال** ص **۳۲۲** ـ **الفخری** ص۱۲۳

۷۶ ـ **ابومسلم** خراسانی مردی دلیر و ازخودگذشته و فرمانده توانائی بود . درهفت سالگی یتیم شد و زیردست دو سردار معروف عرب پرورش یافت ، دربیست وچهارسالگی خدمت امام محمد رسید . هیچ حس عاطفه وشفقت نداشت ودرجنگهائی که شرکت میکرد هزاران نفربدست اوکشته‌شدند ، وبطوریکه‌میگویندملحدومعتقدبه‌تناسخ‌وازپیروان **راوندیه** بود و **ابن‌مقنع** او راخدا و گروهی اورا پیامبر میدانستند ودر خونریزی اورا در ردیف **حجاج ثقفی** باید قرارداد . سرانجام براثرخودسری بدست منصورعباسی کشته شد. **روضة الصفاء** ـ **ابن‌خلکان** ـ **کامل** و **طبری**

۷۷ ـ **طبری** ص۹۴۹ ـ **ابوالفداء** ـ **ابن‌العبری** ص۲۰۶

www.tabarestan.info تبرستان

۷۸ ـ طبری ص ۱۹۵۶

۷۹ ـ اخبار الطوال ص ۳۴۰ ـ ابن العبری ص ۲۰۶ ـ الفخری ۱۲۸ ـ و یعقوبی

۸۰ ـ کتاب الاشراف مسعودی ص ۳۷

۸۱ ـ مادر ابو العباس نخستین خلیفه عباسی کنیز زرخریدی بنام حارثیه بود

۸۲ ـ اخبار الطوال ص ۲۴۳ ـ یعقوبی ۴۰۴ ـ الفخری ۱۳۰

۸۳ ـ الفخری . طبری

۸۴ ـ جهشیاری ۴۵

۸۵ ـ ابو سلمه درکوی سرکه فروشان کوفه بسر میبرد یا آنکه خودش سرکه فروشی میکرد و از این جهت به خَلّال شهرت یافت . او بسیار جوانمرد و بخشنده بود و اسب سواری و حمل سلاح را دوست میداشت: الفخری

۸۶ ـ طبری ۱۳۶

۸۷ ـ مفاتیح العلوم خوارزمی: لفظ بغ و تاریخ خطیب بغدادی ج ۱

۸۸ ـ ابن درستویه یکی از دانشمندان معروف علم نحو بود: قضاء الارب فی ذکر علماء النحو و الادب

۸۹ ـ تاریخ بغداد القدیم و الحدیث تألیف علی ظریف الاعظمی چاپ ۱۳۴۴ ه.

۹۰ ـ تاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور براون

۹۱ ـ مفاتیح العلوم ۱۶ ـ ۱۱۵

www.tabarestan.info
تبرستان

۹۲ ـ رجوع شود به : **کتاب‌الوزراء** جهشیاری ـ **النجوم الزاهرة فی‌ملوك مصر والقاهرة** ـ تاریخ **خطیب‌بغدادی** ج ۱ ـ **مسعودی** ـ **یعقوبی** ـ **کامل** ـ **مقدمه ابن‌خلدون** ـ **الفخری** ـ **قرمانی** ـ **آثارالاول** ـ **کتاب‌الاشراف** ـ **طبری** ـ **اغانی** ـ **نزهة القلوب** ـ **مرآة‌البلدان** ـ **گنج دانش** ـ جغرافیای **ریورندویلیام ویلکنسن** ـ **بغداد درعهدخلفای عباسی** تألیف **لواسترنج** ـ **تاریخ گیبون** عهد عباسیان .

۹۳ ـ **کامل** ص۲۱۷ ج ۵

۹۴ ـ **الفخری** ص۱۳۹

۹۵ـ **جهشیاری** ص۱۰۱

۹۶ ـ باب سوم ص۷۷

۹۷ ـ **جهشیاری** ص۱۰۱ـ **الفخری** ۱۷۹ ـ **مسعودی** ۸۶ج ۹

۹۸ ـ ازسرداران نامی‌هاشمیان بود .

۹۹ ـ **جهشیاری** ص۱۰۵ـ طبری ۵۶۹ ـ ۶۰۱

۱۰۰ ـ مورخین‌اسلام آن شب را **لیلة‌الهاشمیه** میخوانند

۱۰۱ـ **جهشیاری** ص۱۰۶ . **کامل** ۳۶ ج ۶ . **ابن‌خلدون** ۲۱۶ ـ ۲۲۳. **ابن‌خلکان** ۳۲۲ . **طبری** ۵۷۸. **تاریخ‌الخلفاء** سیوطی

۱۰۲ـ **سیوطی** به نقل از **صولی** ، طبری ۶۰۴

۱۰۳ـ **اعلام الناس** خلافت **هارون**

۱۰۴ـ دیوان ، دفتر ، دوات ودبستان از لفظ دیب سانسکریت بمعنای نوشتن یاخط‌کشیدن اشتقاق یافته است .

۱۰۵ـ اززمان **معتصم‌بالله** ترك‌هادر دستگاه خلافت رخنه یافتند

www.tabarestan.info تبرستان

ودر قرن سوم. هجری تمام کارها بدست سرداران ترک اداره میشد وجز نام چیزی ازخلافت باقی نمانده بود. درعهد **راضی بالله** (۳۲۲ ه)لقب وزیر به **امیرالامراء** مبدل گشت وامرای دیلمی وسلجوقی نیز القاب **رئیس الرؤساء** و **سلطان** بخود بستند وکلمه وزیر مدتهااز سرزبان مردم افتاد.

۱۰۶ـ تاریخ **آل‌سلجوق** اصفهانی .

۱۰۷ـ **مروان‌بن ابی‌حفصه** یهودی نژاد بود . این‌شاعر سخنور اشعار زیاددرمدح **مهدی وهارون** میسرودوسادات بنی‌هاشم راهجوکرده است . قصیده لامیه اودر مدح **معن‌بن زائده** مشهور است ، چنانکه در مرگ آن جوانمرد عربی اشعار جانسوزی گفته‌که ترجمه دوبیت آن اینست :

بشهر خویش پس از معن کرشوم ساکن
روا بودکه در ایام همچو معنی نیست
کجاروم زکه خواهم عطا که در عالم
چومعن هیچ کریمی ببذل و معنی نیست

۱۰۸ـ **حضارةالاسلام** ص ۱۲۸ و **مقدمهٔ‌ابن خلدون** و **بلاذری**

۱۰۹ـ **خوارزمی** ۵۶

۱۱۰ـ **جهشیاری** . **یعقوبی** ، **ماوردی**

۱۱۱ـ **ماوردی** ص ۲۰۸

۱۱۲ـ **یعقوبی** ص ۵۷۳ ج ۲۰

۱۱۳ـ احکام السلطانیه ص ۲۴

۱۱۴ـ **مختصرالدول** ابوالفرج ملطی ص ۱۷۶

۱۱۵ـ **ولید** نخستین خلیفه‌ئی بودکه برای درمان بیماران چند

www.tabarestan.info تبرستان

بیمارستان درسراسر امپراطوری اسلام تأسیس نمود و پزشکان را برای تکمیل معلومات به دانشگاه جندی‌شاپور اهواز فرستاد .

۱۱۶ـ **طبقات الاطباء** ص ۱۱۶

۱۱۷ـ **ابن‌القفطی** ص ۱۰۸ – ۱۰۵

۱۱۸ـ **ابن‌القفطی** ص ۳۶۴ . **طبقات‌الاطباء**

۱۱۹ـ تاریخ **خطیب‌بغدادی**

۱۲۰ـ **کشف الظنون** ج ۳ ص ۹۱

۱۲۱ـ **مختصر الدول** ملطی ص ۲۰۰

۱۲۲ـ **مسعودی** ص ۱۶۲ ج ۱۰

۱۲۳ـ **جورجیس** از پزشکان نامی جندی شاپور بود و **منصور** اورا برای معالجه خود به‌بغداد خواند . ابن القفطی ص ۱۵۸

۱۲۴ـ **ابن‌القفطی – تذکره جندی‌شاپور**

۱۲۵ـ **اغانی و اعلام الناس**

۱۲۶ـ **خاندان نوبختی** مانند **برمکیان** از بزرگان ایرانیان بودند و در دانش وادب منزلت خاصی داشتند . **حسن و فضل** از ستاره شناسان نامی آن‌عصر بشمار میرفتند و فضل از رؤسای **بیت‌الحکمه** بود وازفارسی به‌عربی ترجمه میکرد وهنگام پیری‌پسرش **ابوسهل** را بجای خودبه منصور معرفی کرد . **ابن القفطی** ص ۴۰۹ و **الفهرست** تذکره نوبخت .

۱۲۷ـ **فرخان طبری** بسیاری از کتابهای علم نجوم را بعربی ترجمه‌کرد و **ابوریحان** تعلیقی بررساله **نوادرعجائبات** او نوشته‌است

۱۲۸ـ **ماشاءالله** در زمان **منصور** به بغداد آمد وتا روزگار

مأمون زنده بود واز افکار وضمایر اشخاص خبر میداد .

۱۲۹ـ **توفیل** رئیس منجمان دربار **مهدی** بود . او متنوی **ایلیاد** **هومر** شاعر حماسه سرای یونان رابعربی ترجمه کرد و در ۹۰ سالگی درگذشت . ترجمه منظوم دیگری ازاین اثرنفیس توسط **سلیمان بستانی** بعمل آمده ودر اواخر قرن نوزدهم در بیروت بچاپ رسیده است . عرب **هومر** را **اومیروس** تلفظ میکنند .

۱۳۰ـ **ابن القفطی** ص ۲۱۸ - ۱۰۴

۱۳۱ـ فارسی آن زیگ است یعنی رشته معماران که درستی و نادرستی عمارت رابدان معلوم مینمایند وتخته‌ئی که منجمان طالع کسی را ازجدول آن معلوم کنند ـ **سواءالسبیل**

۱۳۲ـ **محمدبن حبیب الفزاری** از دانشمندان بنام عصرعباسی در علم هیئت بود . کتاب **سند هند** را باسم **قانون الفزاری** ترجمه کرده است

۱۳۳ـ **محمد** ، **احمد** و **حسن** پسران **شاکر** را **بنوموسی** مینامند. این سه برادر درعلوم حکمت ، حساب ، هندسه ، فلسفه ، مناظر ومرایا سرآمد روزگار خود بودند . **حسن** برای نخستین بار زاویه‌را بسه‌قسمت متساوی تقسیم کرد و راجع بگردش خورشید و سایر کرات آسمانی کشفیاتی نمود وپیمایش زمین‌را براورد کرد و نیز تغییرمدارات قمر و تقدیم یاتقدم اعتدالین را معین نمود .

۱۳۴ـ علامه **حکیم ابوریحان بیرونی** درسال ۳۶۲ هـ . دربیرون شهر خوارزم تولد یافت ودرسال ۴۴۰ هـ . درغزنین درگذشت . ازکودکی شوق زیاد به‌کسب علم و فنون گوناگون داشت ، درتمام عمرخود مجرد زیست و همسری اختیار نکرد ، بگفته خودش ۱۱۴ کتاب و رساله در

ستاره‌شناسی ، جغرافی ، علم مناظر ، حساب ، پزشکی، سنگهای معدنی ، عقاید و نوادر تألیف کرده است . پانزده سال در هند بسر برد و زبان سانسکریت را بخوبی فراگرفت سپس کتاب معروف **ماللهند** راجع به رسوم و آداب ، کیش و آئین ، ماده و تناسخ، قانون وقواعد ، تهذیب و تمدن هندوان را باقلم شیوای خودبیادگار گذارد .

۱۳۵ـ **عبدالله بن مقفع** پسر **دادویه** (عامل صوبه فارس) در سال ۱۰۶ هـ. بدنیاآمد . زبان مادری اوفارسی بود ودرزبان عربی یگانه عصر بشمار میرفت بطوریکه گروهی از زندیقان کتاب **یتیمه** او را پاسخ قرآن میدانند وعلامه **باقلانی** درکتاب **اعجازالقرآن** گفته‌های آنان را ردکرده است . **اصمعی** وصاحب **حماسه** او را استاد مسلم زبان عربی میدانند و ترجمه کتاب **کلیله‌ودمنه** او از شاهکارهای زبان و ادبیات عرب بشمار رفته است **ابن‌القفطی** ۲۲۰ **الفهرست** ۱۱۸

۱۳۶ـ **ادواردلین** سالها بالباس بدوی درمیان قبایل‌عرب زندگی میکرد و زبان عربی را فراگرفت ، بعدشانزده سال با خانواده خود در قاهره بسربرد واین زبان رادر **الازهر** تکمیل کرد . آنگاه فرهنگ بزرگی که خلاصه ازلغت **تاج العروس** بود برای چاپ آماده ساخت و پس از انتشار هشت مجلد این فرهنگ نفیس بقیه آن براثر آتش سوزی درچاپخانه خاکستر گردید ودیگر به تکمیل آن‌موفق نگردید .

۱۳۷ـ **الفهرست** ، **ملل‌و نحل شهرستانی** ـ **مروج‌الذهب** ، **المقریزی** ج ۲

۱۳۸ـ **علی بن اسماعیل** اشعری درسال ۲۷۰ هـ دربصره بدنیاآمد ودر سال ۳۳۰ هـ . دربغداد درگذشت. اوسالاتی زیادی بررد معتزله نوشت

وکتاب **مقالات الاسلامیین** اومشهوراست : **احیاء العلوم** غزالی

۱۳۹ـ اعتزال جداشدن یا کناره گیری کردن است وچون این فرقه ازاهل سنت کناره گرفتند آنهارا معتزله یاقدریه نامیدند .

۱۴۰ـ **سیبویه** یکی از بزرگترین دانشمندان علم نحو بود و در شهر بیضا (فارس) بدنیا آمد و **کتاب** اودراین علم بی‌نظیراست . درسن چهل سالگی درشیراز درگذشت (۱۸۰ هـ .)

۱۴۱ـ اولین کسی که درعهد خلفای اموی کتابخانه تشکیل داد **خالدبن یزید** بود . در زمان **هارون** و بعد **مأمون** مردم عشق زیادی بخواندن وجمع آوری کتاب پیداکردند ودانشمندان وبزرگان کتابخانه‌های شخصی برای خود ترتیب دادند چنانکه کتابخانه **فتح بن خاقان** درعصر خودش کم نظیر بود . **خلیفه حکم** کتابخانه بزرگی حاوی چهارصدهزار نسخه درانداس تأسیس کردوبیشتر درآمدکشور راصرف خرید ونگهداری نسخه‌های کمیاب میکرد . کتابخانه **نوح بن منصور** سامانی که مورد استفاده شیخ الرئیس **بوعلی سینا** قرارمیگرفت بی نظیر بود . **عضدالدوله** دیلمی نیز در جمع آوری نسخه های خطی از صدر اسلام تاعصر خودش زحمات زیادکشید . ولی بهترین کتابخانه‌های اسلامی را خلفای فاطمی در مصر تشکیل دادند و کتابخانه های **سهل بن مرزبان** امیر نیشابور و **صاحب بن عباد** و **مدرسه نظامیه** بغداد نیز شهرت تاریخی دارند

۱۴۲ـ کتاب **المخصص** ابن سیده : **باب الملاهی والغناء** ص ۹ ج ۱۳ چاپ مصر . **سرح العیون ابن نباته** باب **صناعة الالحان** ص ۱۲۸

۱۴۳ـ فرهنگ های فارسی و کتاب **ناموس اکبر** نسخه خطی ضیاءالدین نخشبی .

www.tabarestan.info تبرستان

۱۴۴ـ **دائرة المعارف بریتانیکا** کلمه **میوزیك** ص ۷۲ ج ۱۹

۱۴۵- **مفاتیح العلوم** عبدالله‌بن یوسف کاتب : باب موسیقی

۱۴۶- **باربد جهرمی** (پهلبد) موسیقی دان دربار ساسانیان بود. در شاهنامه فردوسی واشعار نظامی داستانهای زیاد ازاو نقل شده است ، رودکی ددبارباش گفته :

از آن چندان نعیم جاودانی — که ماند از آل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی ماندست ومدحش — نوای باربد ماندست و دستان

نکیسا نیز هم عصر او بوده ونظامی درحقش گوید :

نکیسا چنگ را کرده خوش آواز
فکنـنـده ارغنـون را پـرده سـاز
(تاریخ ادبیات ایران براون)

www.tabarestan.info تبرستان

۱۴۷- برده فروشان عصرعباسی هزارها دینار صرف تربیت وتعلیم خوشنویسی ، شاعری ، ادبیات، موسیقی وامورخانه‌داری کنیزان‌میکردند بعد آنهارا به قیمتهای گزاف بفروش میرسانیدند . **مأمون** کنیز سوگلی خود **عریب** را سدهزار درهم خریداری کرده بود .

۱۴۸ـ **ابن سکیت** یکی ازعلمای علم لغت و دستور زبان عربی بود . **اصمعی** ، **ابوعبیده** و **فراء** مینویسند که این دانشمند **حسن و حسین** فرزندان **متوکل** را درس میداد ، روزی خلیفه از اومی‌پرسد که میان پسران من وحسنین فرزندان حضرت علی چه فرقی است ودرنظر تو کدام‌یك ازآنها بهترانند ؟ **ابن‌سکیت** درجواب میگوید که قنبرغلام‌مولی بمراتب از شماوفرزندانتان برتری‌دارد... **متوکل** ازشنیدن این سخنان بخشم آمده دستور داد تازبان او را از حلقش بیرون کشیدند وکمی‌پس

ازآن درگذشت (۲۲۲ هـ) .

۱۴۹ـ **کتاب الوزراء** جهشیاری ص ۲۱۶ وابن خلکان .

۱۵۰ـ **فراء** نحوی کوفی از شاگردان **کسائی** و از تألیفات او **کتاب الحدود** است .گذشته ازعلم نحو درلغت ، فقه ، انجوم ، پزشکی و **ایام العرب** اطلاعات کافی داشت و در سال ۲۰۷ هـ. وفات کرد (نزهة الالباء) .

۱۵۱ـ **ابوالحسن کسائی** استاد **هارون و مأمون** بود وگذشته از نحواز پیشوایان علم قرائت وتجوید بشمار میرود ودرسال ۱۹۸ درگذشت .

۱۵۲ـ **ابوعبیده** از استادان مسلم شعر و لغت عرب بود و **فضل بن ربیع** او را از بصرة به بغداد خواند . درکتاب **مجاز القرآن** خود بسیاری از مجازات مانند طلعها کأنه رؤوس الشیاطین را بخوبی تفسیر کرده است . درسال ۲۰۹ وفات یافت .

www.tabarestan.info تبرستان

۱۵۳ـ **اغانی** ج ۵

۱۵۴ـ **اغانی** ج ۵ ص ۱۱۱ . دیوان **ابونواس** ـ **ابن خلکان** حالات یحیی .

۱۵۵ـ **اعلام الناس** ـ **عقد الفرید** ج ۱ ـ **دیوان ابونواس**

۱۵۶ـ **اغانی** ج ۵ ص ۱۳

۱۵۷ـ **ابن خلکان** ج ۲ ص ۳۲۴

۱۵۸ـ **جامع الحکایات** ص ۲۹۹ و **تاریخ نگارستان**

۱۵۹ـ **دنانیر** ازکنیزان خالد بود ودر عودنوازی و خوانندگی مانند نداشت. روزی یحیی بااو درباغ می گشت ناگهان این شعر بخاطرش رسیده برایش خواند :

الورد احسن منظر ... فتمتعوا الحظ منه

دنانیر فوری در جوابش سرود :

فاذا انقضت ایامه ... ورد الخد وینوب عنه

۱۶۰ـ التبر المسبوك في نصايح الملوك : امام غزالی ص ۱۱۹

۱۶۱ـ در این خصوص دو بیت زیر درحاشیه کتاب التاج جاحظ بنظر رسیده است :

ظللت علی الارض مظلمة ... اذ قیل عبدالله قد وعتا

یا لیت سادات بی وان تلفت ... نفسی لذاك وكل ذاك لعا

۱۶۲ـ ابن خلکان ص ۳۲۲ ـ جهشیاری ۴۱ ـ ۲۳۹

۱۶۳ـ جهشیاری ص ۳۰ ـ ۳۲۹ . ابن خلکان

۱۶۴ـ ابن خلکان ـ حالات جعفر برمکی

۱۶۵ـ ابن خلکان ص ۴۰۸

۱۶۶ـ جهشیاری ۲۳۴ ـ تاریخ کامل ـ یعقوبی ـ ابن خلکان

۱۶۷ـ جهشیاری ص ۳۱ ـ ۲۳۰

۱۶۸ـ جهشیاری ص ۳۲ ـ ۲۳۱ ـ کتاب المحاسن بیهقی ـ الخضری ـ ابن خلکان

۱۶۹ـ سه فضل عبارت بودند از : ۱ـ فضل بن ربیع حاجب مهدی و وزیر هارون ۲ـ فصل بن یحیی برمکی ۳ـ فضل بن سهل وزیر مأمون .

۱۷۰ـ نبیذ و فقاع یعنی شراب خرما وجو و آبی که از حبوب و غیر آن گیرند .

۱۷۱ـ کتاب البلدان در حالات نوبهار ـ جهشیاری ۲۳۴

www.tabarestan.info تبرستان

۱۷۲ـ گویند وقتی **دعبل خزاعی** خلیفه **مأمون** را با این بیت هجو کرده بود:

شادوا بِذِکرِکَ بَعدَ طولِ خُموله

وا ستَنقَذوکَ مِنَ الحَضیضِ الاَوهَدِ

یعنی: قبیله من ترا ازگمنامی وپستی نجات داده باوج شهرت رسانیدند مأمون ازشنیدن آن بخشم آمده شاعررا بحضور طلبید وازاو پرسید: در صورتیکه‌من درآغوش خلافت پرورش یافته‌چگونه قوم‌تو باعث نیکنامی من گردیده اند؟**دعبل** ازگستاخی خودپوزش خواست. آنگاه بدرخواست مأمون چندبیت زیررا ازقصیده‌ئی که در مرثیه خاندان نبوت سروده بود برایش خواند:

بَناتُ زیادٍ فی القصورِ مصونة	به‌پرده‌ها همه پوشیده دختران زیاد
بَناتُ رسولِ الله فی الفلوات	نبیرگان نبی سربرهنه در صحرا
وآلُ رسولِ الله هلت رقابُهم	نحیف ولاغرآل نبی‌غریب و اسیر
و آلُ زیادٍ غلیظُ الرقبات	ستبرگردن آل زیاد و کامروا

۱۷۳ـ **کتاب المحاسن** بیهقی ۱۵۵. **جامع الحکایات**

۱۷۴ـ **ابونواس** شاعری بسیار توانا و سخن پرور بود. **جاحظ** گوید درعلم لغت کسی را بپایه او ندیده‌ام و میتوان او را در ردیف **امرؤالقیس** قرارداد وخمریات‌اومشهوراست. اشاعری‌نکته‌سنج، زنده دل وشیرین گفتار بود ودر مدح **برمکیان** بخصوص **فضل** قصایدی‌شیوا سروده است. درسال ۱۳۹ ه از مادر ایرانی در اهواز بدنیا آمد و در سال ۱۹۵ در بغداد وفات یافت: **جهشیاری**. **ابن خلکان**. **کتاب الشعر والشعراء**.

www.tabarestan.info طبرستان

۱۷۵_ الفخری عهد (سفاح)

۱۷۶_ سیوطی ۱۰۵۲

۱۷۷ اعلام الناس ص ۵۷

۱۷۸_ تاریخ طبری ج ۳ ص ۶۷۶ : ایقاع الرشید بالبرامکة

۱۷۹_ اعلام‌الناس .

۱۸۰- بطوریکه ابونواس میگوید : اباح العراقی النبیذ و شربه یعنی امام ابوحنیفه نوشیدن نبیذ را تجویز کرده است: ثمرات‌الاوراق

۱۸۱_ ابن قتیبه درسال ۲۱۰ ه. دیده بجهان گشود و در سال ۲۷۶ از دنیا رفت . کتاب المعارف را هشتاد سال پس از کشته شدن جعفر نوشته است .

www.tabarestan.info
تبرستان

۱۸۲_ حیاة الحیوان دمیری ج ۲ ص ۱۱۲ _ الفخری ص ۱۹۱

۱۸۳_ طبری کبیر_ روضة الصفاء _ ابن‌اثیر _ اعلام‌الناس_ المعارف_ حیاة‌الحیوان

۱۸۴_ الفخری _ اعلام‌الناس

۱۸۵- تاریخ اسحاقی

۱۸۶_ ابوعلی حسین خلیع از شعرای نکته سنج و بذله‌گوی طبقه اول درسال ۱۶۲ در بصره بدنیا آمد واز ندیمان خاص رشید بود . با ابونواس مناظره‌های ادبی داشت ودرسال ۲۵۰ ه درگذشت .

۱۸۷- مرآة‌الجنان یافعی_ تاریخ نگارستان.

فهرست مطالب

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان